

۷

اسرار العباده

هو العلیم الله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه
محمد و آله اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم الی یوم الدین
اما بعد بر ارباب دانش و بینش پوشیده نماناد که
بلسان اولیاء الله علیهم السلام ما سوی الله را عالم کبیر
می نامند و بمنزله شخص واحد می دانند و میفرمایند که
هر یک از اجزای عالم کبیر عالم صغیر و نمونه عالم کبیر است
چنانچه فرمودند مولای متقیان و امیر مومنان علی ابن عمه
و علیه و علی زوجته و ابنائه آلاف التحیة والثناء
فرمودند شعر اتزعم انک جرم صغیر * وفیک انطوی
العالم الاکبر * و خطابات این کلمات فضایل مشحون و
بابرکت و میمون خطاب برعیت است و ما سوی الله
رعیت آن بزرگوارند بعلت اینکه این جناب خلیفه و حا

وجانشین حضرت رسالت مآبی را که خداوند عالم
در باب آن رسول میفرماید تبارک الذی نزل الفرقان
علی عبده لیکون للعالمین نذیرا و آیات و احادیث
در باب عموم نبوة حضرت ختمی پناه بکل ذرات عالم
بسیار است بلکه ارض و دنیا مسلمین است و احوالات
عالم کبیر و صغیر که این دو را کتاب تکوینی می نامند کلا
در قرآنیکه او را کتاب تدوینی می نامند مذکور است
و شک نیست که شخص در اوایل شعور و ادراکش کمتر است
و کمالاتیکه در او است کونی دارد و یوما فیوما زیاد میشود
و بروز میکند و این دلیل است بر اینکه عالم کبیر نیز
چنین است بعلت اینکه اکثر موجودات اجزای عالم کبیر و نمونه او بند بناء
علی ما ذکر می باید شعور و ادراک روز بروز زیادتر شود
و مرتبه فهم و دریافت عالی تر گردد و این مشاهد و
عیانست و محتاج به بیان نیست هذا شخص متدین

آنکسیکه تمیز میدهد آب را از سراب و قشر را از لباب
و طلب میکند بهمین جهت حق را و صواب بطوریکه وارد
شده از ائمهٔ اطیاب سلام الله علیهم فی کل باب اکتفا
بمحض ظاهر نمیکند اگر چه ظاهر حق است و در دست
مثل باطن چنانچه فرموده اند علیهم السلام ان لکل شیء
ظاهر و باطن فان قوما امنوا بالظاهر و کفروا بالباطن
فلم ینفعهم ایمانهم و طایفهٔ دیگری ایمان آورده اند بباطن
و انکار کردند ظاهر را میفرمایند علیهم السلام این
طایفه هم لم ینفعهم ایمانهم با اینکه میفرمایند سلام
الله علیهم قرآن را بطونیست و بطونش را بطونیست
و بطون بطونش را بطونیست و هکذا و بجهة انطباق
کتاب تکوینی و تدوینی لابد است که عالم و اجزاء عالم
نیز ظاهری باشد و باطنی و برای هر یک سری و حقیقتی
و با وجود گذشتن چندی از زمان و بعد از ظهور انوار

الهیهٔ محمد و آل اطهارش علیهم السلام که اگر این انوار معظمه
در اول ظاهر شده بودند پیش از آنکه عالم بنضج بیاید مضمحل
و باطل میشد و توانائی نداشت بر تحمل اشراق این انوار
و صبر نمودن بر این نار پس فاسد میشدند خلایق و این
خلاف حکمت خالق بود خصوصا در این جزء زمان که
اورنگ سلطنت و جهانبانی بوجود اشرف نواب کامرا
رفعت فزای تخت و نگین. زنگ زدای آیینهٔ شرع
و دین. فروزندهٔ چراغ عدل و داد. سوزندهٔ خرمن
ظلم و فساد. اعنی ظل الله فی الارضین محمد شاه غازی
لا زال للدین الحق ظهیراً و محامیاً. و فیض عدله و احسانه
علی العالمین متوالیاً و متوافیاً. خلد الله ملکه و ابقاه
و سلک به مسلک الاولیاء. و وصله مقام التسلیم و الرضا
بوده. و چونکه میباشند از اهل ذوق مستقیم و طبع
سلیم. و طالبند چیزی را که ذکر نشده در اکثر کتابها

امید که چند که
ارقام وقایع چند
بر اوراق لیل و نهار
مرقوم میکرد طغرای
حکم و فرمان این خسرو کامران
بر صحایف دهور و ازمان ثبت

وجاری نشده در بیشتر خطابها و بمقتضای الناس علی
دین ملوکهم طبایع اکثر مردمان بشنیدن این گونه سخنان
مایل و راغب و بجان و دل امثال این حکایات را خریدار
و طالب میباشند فلهذا اکتفا بمحض ظاهر نمی کنند
چنانچه راقم این کلمات حسن بن محمد تقی بن رحیم بن قاضی سعید
الخوانساری مدت بیست و پنجسال در غربت گشتم من جمله
مدت ده سال در اصفهان مشغول علوم رسمیه بودم
از بس در به در خانهای ملاها دویدم کوچهای اصفهان را
در دیدم و اکثر علوم متعارفه را کهنه کردم لب الامر هر چه
ملاحظه میکردم بجز اصطلاح چیزی دیگر در دست
نداشتم با اینکه مشکلات بسیار پیدا شده بود بعد از آن
یاس از فضلا با بسیاری از اهل مذاهب و ملل نشست و
برخاست کردم و هیچیک از مشکلات حل نشد تا اینکه
در کربلای معلی بعتبه بوسی سید الشهدا مشرف گردیدم

و به برکت آن امام علیه السلام خدمت یکی از فضلا را
در آن ارض اقدس دریافت کردم بعد از چند روزی بدون
اینکه سؤال کنم بسیاری از مشکلات حل شد لهذا
رحل اقامة در آن سر زمین انداختم و مدت چهار سال
در خدمتش مشرف بودم با اینکه ضرر مالی و اذیة بدنی
بسیار کشیدم و حال چهار سال میشود که از خدمتش
دورم و از فیوضاتش مهجور باز از اذیة فارغ نشده ام
اعنی کافل ایتام آل رسول و مفتاح وصول و ولی
ولی بر اطفال و دوای داء عضال المولی الاعظم
الاجد الامجد حاجی سید محمد کاظم رشتی اللهم بلغه
کل ما یتمناه و سلمه من جمیع الآفات و العاهات و البلیات
آمین بحق محمد و آله الطاهرین و استدعا نمودند اشخاص
صاحبان فطانت و ذکا بعضی از ایشان سر نماز و حقیقت او را
و طایفه سر بعضی از عبادات دیگر و جماعتی چیزهای دیگر را

لهذا در خواطر دارم که آنچه نوشته میشود مشتمل بر شش
باب شود و هر باب مشتمل بر چند فصل باب اول در سر نماز
باب دوم در سر شرایط نماز باب سیم در سر اجزای نماز باب چهارم
در سر باقی عبادات مسئول عنه باب پنجم در توحید باب ششم
در ذکر سؤالات متفرقه باب اول در سر نماز است

و مسمی شد این کتاب باسرار العباده

بدان بدرستیکه عبادت در هر عالمیکه ظاهر میشود
میباشد سر آن عالم بعلت اینکه عبادة سری و حقیقتی است
که ظاهر شده نزد ظهور الوهیة مطلقه و ساری است
در کل ذرات کاینات و جاری است در همهٔ حوادث غیر
متناهیه پس عبادت جزء حقیقة عبد و دعاء فیضان
نور الهی است و این است قول خدای عز و جل و ما خلقت
الجن و الانس الا لیعبدون بجهة اینکه خدای عز و جل آفرید
خلق را برای اینکه برساند ایشان را بغایة قصوی و برای
ایشانست سؤال و استعداد و بر خدا است عطیه و فیض

توضیح این مطلب در مسئله دوم از باب ششم [illegible]

و فیض پس آفرید خلق را تا اینکه خاضع باشند برای او بسؤال
و بایستند بر باب کرم و بکوبند باب او را بسر انگشتان فقر
و فاقه و این است حقیقة عبادة و سر عبادة و این است
جدا اول برای جاری شدن آبیکه با او است چون هر چیزی
و چونکه میباشد بینات عبد زبر محمد و بینات فرع زیرا است
دلالت میکند بر اینکه عبد اصل است برای اسم او
و جمیع کمالات مطوی است در لفظ او و دلالت میکند
بر اینکه کل کمالات [illegible] فرعی است که ناشی میشود از عبودیتیکه
اصل است و شرح این است که مابین خداوند سبحانه و
خلقش نسبة و قرابتی نیست و نمیرسد احدی مقامی
و نه مرتبهٔ مگر بذلة خضوع برای معبود و لذا مقدم
داشته در تشهد عبودیة را بر رسالت پس فرمود اشهد
ان محمدا عبده و رسوله و بهمین جهت میباشد عبد اشرف
القاب حضرت ختمی مآب و اعظم مفاخر الجناب و بسبب ما ذکر ظاهر

شد اینکه عبد حقیقة اوست واوست حامل عبادة
وسایر خلق یا نفس اویند مثل ائمه علیهم السلم یا حاکی
نور اویند مثل سایر خلایق که اطلاق عبد بر ایشان
بجهة حاکی بودن نور این حقیقة مقدسه منوره است

فصل معلوم شد بیادکه اصل عبادة و حقیقة
عبادة بر دین انوار معظمه است سلام الله علیهم
یعنی حدود ذات ایشان و هیئات هیاکل شریفه
مقدسه این بزرگوارانست و آنچه در سایر خلایق
است اشعه انوار این حدود و اظله آثار این قیود است
و اصل عبادة و سر عبادة و قلب عبادة نماز است و بهترین
موضوعات است و نماز عمود دین است اگر قبول شد نماز
قبول میشود ما سوای نماز از سایر عبادات و اگر رد شد نماز
رد میشود ما سوای نماز و نماز مثل قلب است و باقی
عبادات نسبة به نماز بمنزله راس است و دماغ و صدر

و صدر و کبد و عروق و سایر اعضا و جوارح و متممات
و مکملات و آگاه باش که وصف میکنم برای تو مجمل اسرار
حقیقة نماز را از بروز ذاتش و نزولش باین عالم و تشعبش
باین حدود معینه و ارکان مشخصه و لوازم مقدمات
نماز و ضرر منافیات نماز بر جهة اختصار والله الموفق
للصواب **فصل** بدان ای برادر که نماز بود نوری مکنون
و گوهری مخزون تحت حجاب واحدیة و نماز است اول
کسیکه لبیک گفت داعی حق را بعبودیة و سر خضوع
و خشیة و لکن بجهة قرب نماز بعالم وحدة و اضمحلال
کثرات بود نوری در غایة بساطة و اجمال و حامل بر
اسم خداوند حق متعال و معلن بثناء بر خدای عز و جل
بغدو و آصال پس چونکه حکمت الهی اقتضا کرد اظهار قدرت
عامه و ابراز حکمة تامه را ظاهر ساخت آن امر وحدانی را
بر چهارده هیکل پاک گردانید او را در حینیکه مشتمل بر چهارده

شاخه بود و این است شجره زیتونه آنچنانکه نه شرقی است
ونه غربی نزدیکست که روغنش روشن شود و اگرچه
نرسد او را آتشی و نام برده شده این شجره بصلوة و صاد
در لفظ صلوة خبر میدهد از حقیقة شجره متطوره
باطوار غصون و فروع باجمال ولام خبر میدهد از
اصل شجره مفصله باغصان بجهة اینکه مقام لام مقام تفصیل است
ولذا می باشد آنچنانکه بر او اعداد و خطوط و معرفة تفاصیل امور تمام نمی شود
دوره اش و ظاهر نمی شود تمام آثارش مگر بعد از سی روز پس مقام لام مقام قمر است چنانچه مقام
مقام اجمال است و ولی صاحب مقام تفصیل بعلت اینکه
میباشد مقامات سه اول مقام نبوة دوم مقام ولایة
اجمالیة سیم مقام ولایة تفصیلیة و میباشد هر یک
از مقامات احد اضلاع مثلث و چونکه صاد خبر میدهد
از نبی و اجبست اینکه لام حاکی باشد از ولی بجهة اینکه
لام ثلث صاد است و احد اضلاع صاد و واو در لفظ

صاد مقام شمس است او امداد
میکند شمس قمر دا استمداد
میکند قمر از شمس و مقام
شمس مقام نبوة است
و مقام قمر رتبة ولایة
و نبی صاحب

لفظ صلوة خبر میدهد از اغصان دوازده گانه بتکرر
و تثنیه و این تمام اربعه عشر است که منشعب میشود
از اصل واحد و هاء سر کل است و اصل اسم اعظم و بتحقیق
که اراده کرد خداوند سبحانه باین ترتیب کشف سر دیگر
برای صاحبان معرفت و بصیرت و آن این است که برای هر یک
از اربعه عشر یکه مدلول علیهم شدند بصاد ولام و
واو پنج مقام است مقام امام و مقام ابواب و مقام
معانی و مقام اسما و مقامیکه واقع نمیشود بر ایشان
اسمی ونه صفتی پس هرگاه ملاحظه شود خمسه در اربعة
عشر استنطاق میشود کلمه کن پس ایشانند علیهم السلم
حامل این کلمه و بهمین جهت میباشند ید الله بجهة اینکه
ید چهارده عقد دارد و هر گاه ضرب کردی در پنج اصبع
هفتاد میشود و هفتاد تمام کلمه کن است قال تعالی
انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون وقال عز و جل

یتنزل الملئکه بالروح من امره علی من یشاء من عباده ومن
ایاته ان تقوم السماء والارض بامره یا اینکه واو دها
اشاره اند باحد عشر یکه اند ذریهٔ طیبهٔ و ذریه ند و تمام
کلمه اشاره بصدیقهٔ طاهره علیها السلام است بجهة
اینکه او است حامل ظهورات جمع و مقامش در کلمهٔ
علیا و کلمهٔ تامه تمام کلمهٔ مؤلفه است چنانچه مقام
پسران او حروف عالیات مقطعات است و مقام شوهرش
مقام الف مبسوطه و مقام پدرش مقام نقطه

فصل ولفظ صلوة یا مشتق از وصل است پس ایشانند
انکسانیکه رسیده اند مقام قرب و رضا را بجاییکه ممکن
نیست برای احدی از مخلوقین و بمرتبهٔ که گردید قول
ایشان قول او و حکم ایشان حکم او و امر ایشان امر او و طاعة
ایشان طاعة او و معصیت ایشان معصیة او و حب ایشان
حب او و بغض ایشان بغض او فرمودند مولای ما حضرت صادق

صادق صلوات الله علیه لنا مع الله حالات هو فیها
نحن ونحن فیها هو الا انه هو هو ونحن نحن یا مشتق از صله
وعطیه است پس ایشانند عطاء خداوند سبحانه و
فیض او و احسان او بسوی کل مخلوقاتش و ایشانند نعم
اینچنانیکه انعام کرده بان نعم بر خودشان و بر کل کسانیکه
سوای ایشانند و انچه سوای ایشانست از اشعه انوار
ایشان و عکوسات آثار ایشانست قال عز و جل وان تعدوا
نعمة الله لا تحصوها و قال ایضا واسبغ علیکم نعمه
ظاهرة و باطنة نعم ظاهره امام ظاهر مشهور است
و نعم باطنه امام غائب مستور عجل الله فرجه یا مشتق
از صلو است و ایشانند علیهم السلام انکسانیکه متابعت
کرده اند حق عز و جل را بقسمیکه ذکر نمیشود خداوند مگر
اینکه ذکر میشوند با او چنانچه بر ساق عرش مکتوبست
لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ولی الله

صلوات سیم دوم از ده ابیات [illegible] متصل [illegible] [illegible] اول [illegible] [illegible] میشود [illegible] دوم [illegible]

وبر کرسی بهمین قسم مکتوبست وبر لوح وقلم وآسمانهای
هفتگانه وزمینهای هفتگانه وانچه دراین دواست
وانچه مابین این دواست از متولدات از معادن ونباتات
وحیوانات ولیل ونهار وغفار وبحار وانهار وهرچه
داخلش کرده خداوند جبار در همه بهمین قسم مکتوبست
پس ذکر نمیشود خداوند مگر اینکه ذکر میشوند با او وقال
تعالی وله من فی السموات والارض ومن عنده لایستکبرون
عن عبادته ولا یستحسرون یسبحون اللیل والنهار لا
یفترون فرمود حضرت صادق ع انکسانیکه در سموات
ملئکه اند وانکسانیکه در زمین اند جن وانس اند وما ائمه
اشخاصیکه نزد او ییم پس هرگاه بوده باشند نزد خدا تعالی
بر معنی حق میباشد ذکر ایشان تالی ذکر خدا وایضا
ایشانند وجه الله پس ذکر نمیشوند مگر اینکه ذکر میشود
خداوند سبحانه هنگام ذکر ایشان وصلوة بکل معنی وبکل

وبکل اشتقاق وبکل قاعده صادق نمی آید اولا وبالذات
مگر بر ایشان علیهم السلم ولذا فرمود امیر المؤمنین ع انا
صلوة المؤمنین وصیامهم وفرمود مولای ما حضرت
صادق ع در مکاتبه اش برای مفضل بنابر انچه روایت
شده در بصایر الدرجات نحن الصلوة ونحن الزکوة پس
این الفاظ فی الحقیقه وضع شده برای ایشان ع بجهة
بچنینکه ثابت شده به برهان قطعی اینکه واضع اسمای
مسمیات خداوند است واینکه مابین الفاظ ومعانی مناسبة
ذاتیه ومرابطه حقیقیه است واینکه خداوند سبحانه
اخلال بحکمة نمی کند پس چونکه ایشان صلی الله علیهم تمام
بود خلقتشان وکامل بود هیاکلشان وخاضع شدند
برای خداوند بذلة عبودیة ساطع شد نور ایشان
ان نوریکه حاکی بود حدود هیئات ایشان را پس افزاید
خداوند سبحانه از این نور وسطوع این ظهور حقایق

انبیا علیهم السلم پس از ان سایر حقایق شیعیان و موالیان
ایشان و چونکه شعاع سزاوار میشود باطلاق اسم منیر
بر او من باب الحقیقه بعد الحقیقه سزاوار شد اطلاق
این اسم را بالتبعیة و این نزد ظهور شان بود در تکوین
پس از ان ظاهر شد نور ایشان در تشریع نوری ساطع
و بدری لامع خبر میداد از حد و حدود ذات ایشان آن
که نفس خضوع و ذلة است پس سزاوار شد که اطلاق شود
بر ظهور ایشان در تشریع اسم ایشان که صلوة است و باقی
ماند صلوة مکنون مخزون تحت عرش اعظم اعلی پیش
از انکه خلق کند خدا تعالی اسمانها و زمین و کواکب و
بروج و عرش و کرسی و الواح محو و اثبات و بود نوری
وحدانی و مجل تسبیح میکرد خداوند سبحانه را
پس چونکه اراده کرد خداوند سبحانه اینکه منت گذارد
بر خلقش به نماز نازل ساخت او را از عالی عالی برای

برای اینکه مفصل سازد نماز را و کامل گرداند اهل آن
عالم را به تابش نور نماز و موکل ساخت بر حفظ و
نزول نماز ملکی که اسم او لقائیل است و او اعظم
ملئکه است و گردانید تحت او جنودی از ملئکه که
احصا نمیکند عدد شان را بجز خدا تعالی و این ملئکه نزدیک
ترین ملئکه اند بسوی خدا تعالی و خاضع ترین ملئکه اند
بسوی خدا تعالی و ایشان اعظم از ملئکه عرش اند و اعظم
از طواف کنندگان حول عرش و اول نزول نماز بمقتضای
قول خدا تعالی و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله
الا بقدر معلوم نازل شد به بلاد بسم الله الرحمن الرحیم
و آن بلاد قبه است که داخل شد او را پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم در شب معراج و از برای آن قبه چهار رکن
است جاری میشود از ان ارکان چهار نهر رکن اول
جاری میشود از او آبیکه تغییر نمی یابد رنگ و بوی او و از میم

بسم الله رکن دوم جاری میشود از او شیری که طعم او
متبدل بغیر شیر نشده از حا، بسم الله و رکن سیم جاری
میشود از او خمر از میم رحمن و رکن چهارم جاری میشود
از او عسل مصفی از میم رحیم و ملک موکل باین بلاد
اسمش وحدائیل است پس چونکه نازل شد نماز باین بلاد
مباد که اخذ کردند او را ملکه موکلین باین بلاد
بود نماز نوری ذاتی بعد از نزول بمحمد شد و مفصل
شد بر چهار رکن پس رکن تکبیر باذا، رکن چهارم است
و کسیکه بر پا بدارد تکبیر را بحدودش و اقبال کند بسوی
خداوند بکلش می آشاماند او را خدا تعالی از عسل مصفی
پس صاف میشود ظاهرش و میباشد محبوب نزد
اولیاء الله و شفا می یابد از هر علتی و رکن قیام باذا،
رکن سیم است پس کسیکه بر پا بدارد قیام را بحدود و شرایط
می آشاماند او را خدا تعالی از آن شراب و رکن رکوع باذا

باذا، رکن دوم است پس کسیکه بجا بیاورد رکوع را بحدود
و شرایط می آشاماند او را خدا تعالی از آن شیر و رکن سجود
باذا، رکن اول است و باذا، رکن ابیض الخ چنانکه ناشی
میشود بیاض از او و ناشی میشود از بیاض روشنائی
رعد و نیت روحی است مقرون بذات نماز بلکه نیت
اصل واحدی است که این چهار رکن تفاصیل و ظهورات
اواست و نیت مثل روح است برای انسان پس نیست
نیت شرط خارجی و نه جزء داخلی بجهة اینکه نیست
روح داخل در بدن مثل دخول شیئی در شیئی و نه خارج
از بدن مثل خروج شیئی از شیئی پس نیست نیت در
مرتبهٔ این ارکان بلکه برای نیت است رتبهٔ علیاء
و مرتبهٔ قصوی و چونکه این ارکان اصول اولیه و
مقامات ذاتیه الخ چنانی اند که تمام نمیشود حقیقة ممکن
مگر باین ارکان باطل میشود نماز هرگاه اخلال شود بر کنی

از این ارکان سهوا باشد یا عمدا **فصل** پس از آن نماز را
ساخت خدای تعالی نماز را از آن بلد مبارک بسوی کرسی
پس تفصیل داد نماز را در باطن کرسی باین حدود
مشخصه چنانچه زودی آید اشاره به بیان سر خصوصیات
حدود اجمالا و چونکه نماز امری است عظیم و به نماز
است نجاة خلایق اراده کرد خداوند سبحانه اینکه
بیان کند برای خلق عظمت منزلت و رفعت شان
نماز را پس برپا داشت خلایق را در ارض عالم ذر بدل
چنانچه همان ارض عالم محشر است در عود پس از
آن عرض بر خلایق کرد نماز را بر جهة تکلیف و باین معنی
اشاره میکند حق سبحانه و تعالی بنا بر احد تفاسیر
بقولش عز من قائل انا عرضنا الامانة علی السموات
والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها
وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا و امانت نماز

است چنانچه وارد شده از ائمه علیهم السلام و انسان
مؤمنین اند آن اشخاصی که بجا آوردند حق نماز را و
رعایة کردند حرمة نماز را و احتمال دارد که ضایع
کنند کان حق نماز باشند اما اول پس کسیکه شناخت
حق نماز را و دوست داشت او را بقلبش و وا ساخت
بجمیع جوارحش تابید در قلبش نور یقین و در صدرش
نور علم و در فوادش نور محبة و منور کرد اینها او را
خدای تعالی بانوار قدسیه و افاضه فرمود بر او از علوم
لدنیة پس متوجه کردید بسوی خدای تعالی بکلش و فرو
رفت در بحر لاهوتیت تشهود لبش و گم شد از او ظلمات
دیر طرف شد از او چرک سیئات پس میباشد از آن اشخاصی
میفرماید خداوند سبحانه در حقشان الله ولی الذین
امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و چونکه مردم میباشند
اهل هوی و طالب دنیا التفات نمیکنند باین گروه اخیار مصلین

الذینهم لاماناتهم وعهدهم راعون والذینهم علی صلواتهم
یحافظون ایشانند مظلومان مجهول القدر بجهة اینکه
ایشان انوار قدسیه الهیه اند وخلایق از ایشان غافلند
واز طریق رشد ایشان معرض وایشان رضوان الله علیهم
بر بصیرتند از دینشان وبر هدایتند از جانب پروردگارشان
بتحقیق که پر شده دلهای ایشان از نور وابصارشان از
نور وحواسشان از نور پس ایشان مشغولند از مردم
باخدای خود واما دوم انکسانیکه رعایة نکردند حرمة
نماز را وضایع کردند حق نماز را ومحافظت نکردند اوقاتش را
واعتنا نکردند بشانش وعظمت قدرش نزد خدای تعالی
پس ایشانند ظلوم وجهول یعنی ظالم وجاهل وایشانند
انکسانیکه ستم کردند نفس خود را وواکذاشتند نجات خود را
ورفتند باچیزیکه هلاکشان در اواست وچونکه انسان قبول
کرد امانت را بعضی از ایشان اضمار کردند محافظتش را وبعضی

بعضی ضایعش را بنابر انچه تفصیل داده شد **فصل**
پس از ان فرو فرستاد خدای تعالی نماز را از ارض عالم ذر باین
دنیا وبود نماز بجهة نورش روشنائی میداد اهل اسمانها
وزمینها را تا اینکه فرو فرستاد خدای تعالی آدم را از علیین
بسوی زمین وبجهة اقبال آدم بزمین که لازم دارد ادبارش را
از علیین سر تا قدمش سیاه شده بود پس طول کشید
حزن وبکاء ادم بجهة شامة که پیدا شده در او پس نازل
شد جبرئیل وکفت ای آدم چه چیز تورا بکریه واداشته
ادم کفت از این سیاهی که بر من ظاهر شده جبرئیل کفت
ای آدم برخیز ونماز کن که این وقت وقت نماز اولی است
پس برخواست ونماز کرد بجهة نماز آن سیاهی تا کردنش
برطرف شد پس آمد جبرئیل در وقت نماز ثانیه وکفت
برخیز ونماز کن ای آدم که این وقت وقت نماز دوم است
پس برخواست ونماز کرد بجهة نماز فرو رفت سیاهی تا نافش

پس آمد در وقت نماز ثالثه و گفت ای آدم برخیز و نماز کن
که این وقت وقت نماز سیم است پس برخواست و نماز کرد و
بجهة نماز زایل گردید سیاهی تا نافهاش پس آمد جبرئیل
در وقت نماز رابعه و گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت
وقت نماز چهارم است پس برخواست و نماز کرد و سیاهی
آمد تا دو قدمش پس آمد جبرئیل در وقت نماز خامسه و گفت
ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت وقت نماز پنجم است پس
برخواست آدم و نماز کرد و بجهة نماز بیرون آمد از سیاهی
بالتمام پس حمد کرد برای خدا و ثنا گفت او را پس از آن جبرئیل
گفت ای آدم مثل اولاد تو در این نماز مثل مثل تو و داستان
تو است در این سیاهی که هر که نماز کند از اولاد تو در هر شب
و روزی پنج نماز بیرون می آید از گناهانش چنانچه بیرون
آمدی تو از این سیاهی **فصل** چونکه نماز توجه حقیقة
خلق است بسوی خدا تعالی میباشد برای نماز زیادتی

بر کل عبادات خصوصا هرگاه عبد داخل در نماز شود
بکمال اقبال چنانچه در فقیه مذکور است از حضرت
صادق ع آن جناب فرمودند دوست ترین اعمال
بسوی خدای عز و جل نماز است و نماز است آخر وصایای
انبیا علیهم السلام پس چه نیکو است حال مرد هرگاه غسل
کند یا وضو بگیرد بوضوی شاداب پس از آن بکناری
رود در مکانی که نه بیند او را انیسی پس نزدیک میشود
خدای عز و جل براو در حالیتکه راکع است یا ساجد
پس عبد هرگاه سجده کرد و طول داد سجده را فریاد
میکند ابلیس و میگوید یا ویلا این بنده اطاعت کرد
و من معصیت کردم و سجده کرد و من ابا و امتناع کردم
و در همان کتاب میفرماید رسول خدا ص مثل نماز مثل
عمود خیمه است هرگاه ثابت و برقرار ماند عمود ثابت
میماند اطناب و اوتاد و غشا و هرگاه افتاد عمود

نفع نمی‌بخشد و تر ونه طناب ونه پرده ودر این باب
احادیث بسیار است **فصل** بدانکه نماز جامع جمیع
مقامات عبودیة است چنانچه پیشتر گفته شد و
نماز اول چیزیست که واجب شد بر عاقل هنگامیکه
شناخت نفس خود را و شناخت رب خود را و
مرتفع نمیشود بحالی از احوال بخلاف سایر عبادات
مثل حج مرتفع میشود نزد عدم استطاعت و اکتفا
میشود باو یکمرتبه و زکوة نزد عدم مال و همچنین
غیر اینها از سایر عبادات بخلاف نماز که ثابت و مستقر
است مادام النفس والمعرفة اگرچه اوصافش متغیر
میشود بحسب تغیر موضوعات انچه ذکر شد در
احوال خود نماز بود و حال شروع میشود در شرایط
نماز ولا حول ولا قوة الا بالله **باب دوم** در شرایط
نماز است بدان بدرستیکه شرایط نماز بسیار است

و آدابش عظیم است و شارع مقدس ظاهر ساخت
برای خلق اصول شرایط و ارکان را بعلت آسان گرفتن
بر خلق و رعایت کردن انچیزیکه در خلق است از
ضعف و فتور و عدم ظهور سر صلوات ذاکیات
بجهة اینکه صلوة حد و ولایة وجهة توجه ولی
مطلق است بسوی خداوند سبحانه و صلوة مقام
ظهور ربوبیة ظاهره برای مخلوقین است نه آن
ربوبیتیکه ذات بحت باشد بعلت اینکه ذات حق
متعالی است از ظهور و اقتران و نماز است وصال
چنانچه شهادت میدهد بر این معنی لفظ صلوة و
نماز است معراج مؤمن و نماز است واقف بین تطجین
و برزخ بین عالمین و حال اشاره میشود ببعض
شرایط در شش مقدمه **مقدمه اول** در
طهارتست بدان بدرستیکه عبد چو نکره میباشد

حال نماز متوجه بجلال عزت و نور عظمت واین ساحتی
است طیب وطاهر ومنزه از جمیع شایبه نقصان
پس واجبست بر مصلی اینکه بوده باشد طاهر تا
اینکه اقبال کنند باو ملأ اعلی وکروبین ومتوجه
شوند بسوی او وملئکه مقربین والا میباشد بعید
از حرم کبریا ومبغوض ومنکر نزد ملأ اعلی پس فرو
نمیگیرد او را رحمت بلکه مستوجب میشود چنین
کسی را نقمت بجهة اینکه نجاست حاصل میشود از
کثافة پستی کردنیکه ناشی میشود از مشاهدهٔ اغیار
پس هرگاه مصاحب باشد مصلی را هنگام توجه
کدورتی ادباریکه ناشی شده از ملاحظهٔ اغیار
میرسد او را رحمت واسعه پس میماند نداو را
باتش آیا نمی بینی که چگونه ظاهر میشود گند جیفه
وعطر ورد نزد مقابلهٔ شمس وشمس باتابش واحد

واحد تربیت میکند قوابل سفلیه را بر حسب آنچه در
آنها است از صفا وکدورت چنانچه تربیت میکند شکر را
وحنظل را باشراق واحد واین معنی را قصد کرده شاعر
در قولش شعر اری الاحسان عند الحر دینا ؞ وعند النذل
منقصة وذما ؞ کقطر الماء فی الاصداف در ؞ وفی
بطن الافاعی صار سما ؞ واشاره بهمین است در قول
صاحب علیه السلام عجل الله فرجه در دعاء رجب
باسمک الاعظم الاعظم الاجل الاکرم الذی وضعته
علی النهار فاضاء وعلی اللیل فاظلم وچونکه توجه
هنگام توجه وجه متوجه الیه است واجبست
طهارت برای بیان اینکه خداوند سبحانه مطهر است
از کل صفات امکانیه ولوازم خلقیه ومطهر شده
تا است چنانچه نجاسات زده تا است بعلت اینکه خداوند
سبحانه آفرید خلق را از ده قبضه وهر قبضه هنگام

توجهش بسوی خدای تعالی پاک است و پاک کننده بعلت
اینکه تابش جلال عظمت خدائی پاک میسازد هر
چیزی را که باو تابید و هنگام اعراضش از خدای تعالی
نجس است و نجس کننده زیرا که واسطه نیست مابین
اقبال و ادبار و مابین طهارت و نجاست و این معلوم
است و چنانچه مطهرات متفاوتند در شدت و ضعف
نجاسات نیز چنین است و این باعتبار وقوف خلق است
در مقام هر قبضه بعلت اینکه برای خلق است در قوس
صعودی وقوف در مقامی از مقامات بر حسب اعمالشان
یا صاعد یا نازل و بعبارة اخری حرکت در حین عمل یا
رو بعلو است یا رو بسفل و بعبارة اوضح یا مقبلند
یا معرض و جمع نکرد مقامات صعودیه را کلا الا علماء
مکر کامل مطلق چنانچه جمع نکرد مقامات نازله سفلیه را
کلا جهلا و علماء مکر شقی مطلق ابو الدواهی و ابو الشرور و مراد

و مراد بجمع مقامات ظهور در مقامات است والا مقامات
مجتمعند در هر چیزی **فصل** و این مقامات ده کانه
چونکه نازل شدند از خزاین غیبیه بسوی هیاکل
جسدیه ظاهر شدند بر این مطهرات معروفه در
عالم جسمانی پس آبیکه باو حیوة هر چیزی است ظهور
قلبی است که بان قلب است حیوة جسد و روح و حکم
او نافذ است در کل اعضا و جوارح و آب باران و آب
جاری و آب چاه آیه و دلیل اخص خواص از شیعه است
بر حسب تفاوت مقام ایشان پس اول که آب باران باشد
دلیل است بر اعلای از اخص خواص بجهة اینکه فیض
اقدس از مبدء اعلی دائم الورود است بر ایشان تا اینکه
گردیده اند نفس فیض نازل برای مستعدین و متعلمین
دوم که آب جاری باشد دلیل است برای اوسط از
اخص خواص بجهة اینکه ایشان حاملند علوم حقایق

اشیا را عجب آنچه بنماید ایشان را خداوند در آفاق و انفس
و فرق ما بین اول و ثانی آنست که اولیها نزد ایشانست
از اسرار توحید و اسماء و صفات و دومیها نزد ایشان
است اسرار حقایق کاینات و سیم که آب چاه باشد
آیه و دلیل است برای اسفل از اخص خواص و منبع
علوم ایشان قلب است و اخص خواص اند آنکسانیکه
نجس نمیشوند بملاقات نجاست کید شیطان و مکر
او چنانچه میفرماید خدای عز و جل ان الذین اتقوا
اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون
و غنی نجس میشوند که اعتقاد کنند حقیقة مکر شیطان را
پس این هنگام مستولی میشود نجاسة بر اوصاف ثلثه
یا یکی از اوصاف ثلثه او احتمال دارد اینکه بوده باشد
میاه ثلثه آیه و دلیل برای امام ع عجیب مقامات آن
بزرگواران پس ایشانند علیهم السلم بار اینکه فرو میبرند

از اسمان عزت و عظمة و ایشانند نهر جاری از
لانهایه بسوی لانهایه و ایشانند بئر معطله و قصر
مشید شعر فالقصر مجدهم الذی لا یرتقی ؛ والبئر
علمهم الذی لا تنزف ؛ و این هنگام جاین نیست فرض
استیلای نجاست بر احد اوصاف میاه ثلثه **فصل**
آب کر آیه و دلیل است برای خواص شیعه و ایشانند
آنکسانیکه فرو گرفته آب طهور آنچنانیکه او است
علم و معرفت و ایمان مقامات ثلثه ایشان از آن مقاماتیکه
تعبیر میشود از آنها بطول و عرض و عمق و این امتدادات
ثلثه عالم عقول است و نفوس و اجسام و بعبارت
اخری عالم جبروت و ملکوت و ملک و معتبر است
در هر یک از این احوال ثلثه سه شبر چنانچه روایة
شده در صحیحه اسمعیل بن جابر و این اقوای روایاتست
سندا و اعتبارا و اما روایات سه شبر و نصف محمول

بر استحباب است برای حصول قدر واجب بطور یقین و
الا لازم می آید طرح روایات صحیحه معتبره باعدم داعی
بسوی طرح نه از عقل و نه از اجماع و نه از نص قاطع
و سه شبر در هر یک از طول و عرض و عمق اشاره
است بمقام اعلی و اوسط و اسفل در هر یک از این عوالم
ثلثه مذکوره پس هرگاه مستولی شد آب فیض الهی و
نور علم و معرفت در هر یک از این مراتب مجتمعه در شخص
انسان پس بتحقیق که رسیده حد کریت را پس نجس نمیشود
بملاقات کید شیطان و مکر او مگر اینکه مستولی شود
شیطان بر او چنانچه میفرماید خدای تعالی واتل
علیهم نبأ الذی آتیناه من آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه
الشیطان فکان من الغاوین نستجیر بالله من ذلک
فصل و آب قلیل مثال عوام شیعه است پس بدرستیکه
ایشان ضعیفند و آب معرفتشان قلیل است و هرگاه

برسد ایشان را کیدی از مکاید شیطان فریفته میشوند
و نمی شناسند راه خلاص را پس نجس میشوند و نجس
کنند را اما پیش از اصابه بر حکم طهارتند بجهة اینکه
ایشان بر حقند و بر راه راست و اما آب مضاف مثال
عصاة شیعه است پس ایشان پاک اند لکن پاک کننده
نیستند بعلت آنچه با ایشانست از جهل معاصی و سیئات
و شکوک و شبهات فصل و اما آب استاد مثال علمای
که می آید بسوی تو از غیر تو پس طهارت و نجاسة این آب
تابع حیوله است که مباشر آب شده اگر از اهل حق است
آن علم حق است و الا باطل چنانچه فرموده اند مولای ما
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق من استمع الی
ناطق فقد عبده فان کان الناطق ینطق عن الله فقد
عبد الله وان کان الناطق ینطق عن الشیطان فقد عبد
الشیطان فصل مدار طهارت و نجاست اعمال و اعراض

مبدا اعلی است از ادنی بسبب اقبال و اعراض ادنی از اعلی و
اصل نجاسات جسمانیه با اعراض روح حیوانی است پس اگر
اعراض پیش از نضج و اعتدال باشد نجس نیست و اعراض
در این هنگام مثل معصیت اطفال است و اعراض پیش از
نضج چون رطوبات فضلیه بلغمیه مثل قیح و مثل ودی و
مذی و ودی و امثال اینها و اگر بوده باشد اعراض بعد
از نضج و اعتدال پس اگر بوده باشد بعد از هضم اول
مثل غایط حکم میشود براو بنجاسة و مثل بول بنابر خلاف
با اطبا است در بول بجهة اینکه نزد اطبا از هضم دوم است
پس نزد خروج و دفع این نجاست ملوث میشود باطن جسد
چنانچه ملوث میشود ظاهر جسد بعد از خروج پس لابد
است پاک نمودن جسد از این نجاست و چونکه تاثیر این
نجاست قوتی ندارد تا اینکه برسد تاثیرش بکل باطن جسد
ولهذا محتاج نیست بشستن کل جسد که عبارت از غسل باشد

باشد بلکه کافی است شستن بعض جسد که عبارت از وضو
باشد و طریق این نجاسات طریق کسی است که گناه کند از
عوام و جهال بعد از بلوغ بجهة اینکه جهال و جهلا اگرچه
محکومند بنجاست و مواخذه و عقوبة لکن سخت نمیگیرند
بر ایشان نظر کن که چگونه عظیم می آید بر مردم معصیت عالم
ولو بترک الاولی و عظیم نیست بر مردم معصیت جاهل هر چند
کبیره باشد و اگر بوده باشد اعراض روح حیوانی در طبخ دوم
آنچنانکه غذا منقلب بخون میشود مثل حیض و نفاس مبادا شد
نجاستش اشد و اغلظ و تاثیرش اعظم و اقوی و چونکه
مرود میکند بر مخرج بول یا اینکه مصاحب میشود با او چیزی
از بول میباشد با او دو سبب یک سبب اقتضا میکند شستن کل
جسد و سبب دیگر اقتضا میکند شستن بعض جسد و کفایت
نمیکند احدهما از دیگری بجهة اینکه تطهیر هر یک از این دو
نجاست مثل توبه کردن از معصیت است و توبه از گناه

واما منی تاثیر میکند در باطن
جسد بخلاف ظاهر
بجهة مکان
بیوسته هم

پاک نمیکند چون گناه دیگر را و اما استحاضه چونکه حادث
میشود از سست شدن رگهای رحم و نیست مثل حیض در
حرارت و سواد و تعفن لهذا اینکه حیض وجه ماهیة
خبیثه است که پشت کنند و استار حق و چونکه جهت ماهیة
در زنان غالب است ظاهر شد آثار ماهیة در عالم جسمانی
در زنان اما سیدتنا فاطمة الزهرا علی ابیها و بعلها و بنیها
و علیها آلاف التحیة و الثناء چونکه اعراض ولو بترک الاولی
در او نبود منزه بود از حیض و نبود حضرت مریم صلوات الله
علیها امثال و آیه او در زمان متقدم و اما حوا چونکه ترک
اولی کرد و داعیه بر ترک اولی آدم حوا شد لهذا خون
حیض را دید حاصل اینکه خون استحاضه چونکه برودت
و رطوبت در او غالب است نجاستش خفیف است نسبت
بحیض پس استحاضه برزخ ما بین بول و حیض است هر چه
ببول نزدیک میشود حکمش نزدیک میشود بحکم بول محض و هر چه

بحیض نزدیک میشود نجاستش شدید میشود و حکمش بحکم
حیض نزدیک میشود و نفاس حیض است بعینه بیرون نمی آید با
ولد آنچه زیاد بیاید غذاء ولد از خون حیض و طریق این
نجاسات طریق گناه کردن علماء عارفین است از خواص
چونکه عذاب ایشان اشد است و عقوبتشان اعظم نستجیر
بالله من ذلک قال الله تعالی یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة
مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و اگر اعراض در هضم
سیم و چهارم باشد مثل منی میباشد نجاستش اقوی و
اغلظ و چونکه دلیل و باعث بر خروج منی استلذاذ نفس است
بکل بدن و اقبال کل جسد بسوی شهوت و لذت میباشد انبعاث
و خروج منی از کل بدن ولذا فرمود ع زیر هر موئی جنابتی است
و هر جزئی محتاج بغسل است و لذا مذهب حق جواز تبعیض است
در غسل جنابة باین معنی که هر جزئی که برسد او را آب غسل
پاک است و جایز است بان جزء مس مصحف و ادخالش در مسجد

ومسّ جسد امام ع و امثال اینها **فصل** سابق گفتیم که مدار
طهارت و نجاست اعراض مبدأ اعلی است از آدمی پس روح
حیوانی مادامی که ملتفت و ناظر است در جسم حیوانی و قدرت
غالب عنصری است بو جهتی که حرارت غریزیة باشد بدن
حی است و طاهر و هرگاه اعراض کرد روح حیوانی از بدن
بجهة فسادیکه ظاهر شده در بدن اعراض از کل بدن باشد
یا از جزء بدن و علی ای حالین اعراض کلی باشد مثل موت و مثل جزء سوا
شده از حی یا جزئی مثل نوم نجس میشود بدن اگر پیشتر
پاک بود یعنی روح حیوانی معوض از حقیقی انه و تعالی نبود
و الا بدن نجس العین است مثل کلب و خنزیر و کافر و اگر
بوده باشد اعراض کلی بیرون میرود نطفه که خلق شده
بدن از او و چونکه میباشد اعراض از هر جزئی از اجزای بدن
سرایت میکند نجاست در هر جزء و نطفه عبارت از
حرارت غریزیه است و منی وجه نطفه است و حامل اثر

نطفه و هرگاه واجب باشد غسل برای حامل و فرع واجبست
برای خروج اصل بطریق اولی **فصل** چونکه روح بر سه
قسم است روح حیوانی مقرّش قلب است که لحم صنوبری
باشد و روح نفسانی مقرّش دماغ است و به اوست
ادراک و احساس و روح طبیعی مقرّش کبد است و به اوست
نمو و ذبول و این سه روح بیرون میرود از بدن و باقی
میماند بدن فاسد و نجس لهذا واجبست بر میت سه
غسل برای تنقیه تامه اول غسل سدر و غسل سدر
از قبل روح طبیعی است برای زایل ساختن اوساخ حاصله
از فساد اخلاط حاصله در کبد بجهة خروج روح طبیعی
دوم غسل کافور و غسل کافور از قبل روح نفسانی است
بجهة اینکه دماغ بارد و رطب است و غلبه میکند رطوبة
غریبه بعد از مفارقت روح و غلبهٔ رطوبت سبب تاثر
اعضا و جوارح میشود و تاثر اعضا لازم دارد روائح منتنه را

پس قرار شد کافور بجهة اینکه در کافور قوة دارد برودتیکه
موجب انجماد است و یبوستیکه موجب امساك اعضا ان
تناثر بسیار عمده است او راست در انچه شدید که بر طرف میسازد
روایح منتنه خبیثه را سیم غسل باب خالص و این غسل
از قبیل روح حیوانی است برای زایل ساختن انچه در میت
است از لطخ و رق سدر و کفن او و اجزای کافور و برای
اینکه پاك شود میت از جمیع اوساخ و چونکه تبرید و
برودت مطلوبست در میت بجهة انچه گفتیم کراهت دارد
غسل دادن میت باب گرم و بجهة اینکه حرارت طبع حیوة
دارد و سبب تناثر اعضا میشود و مناسب نیست با طبع
موت و چونکه برودت کافور قوة دارد مثل یبوستش
و حرارت آب گرم معارضه نمی کند با برودت و یبوسة
کافور لهذا حرام نیست غسل دادن میت را باب گرم بلی
کراهت دارد بعلت تاثیر مذکور و عدم مناسبة تا بحال انچه ذکر شد

شد در وقتی بود که اعراض روح کلّی باشد **فصل** و هرگاه
بوده باشد اعراض روح حیوانی جزئی چنانچه هرگاه غالب
شود رطوبات و متحرك گردد بسبب تابش شمس حرارت
غریزیه و متصاعد گردد و برسد در صعودش بدماغ
رطوبة دماغی او را منجمد میسازد و مثل ابر منعقد و
متراکم میگردد و مانع میشود از نفوذ ما حرارت در کل
جسد پس جمع میشود روح در قلب و ضعیف میشود تاثیرش
در اقطار بدن ظاهریه و میگردد حواس ظاهری در ظاهر
مرده و باز میماند از ادراك و احساس و حقیقة خواب
همین است قال تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها والتی
لم تمت فی منامها فیمسك التی قضی علیها الموت یعنی روح
و یرسل الاخری الی اجل مسمی یعنی نفس عیاشی نسند خود
از حضرت ابو جعفر ع روایت کرده که هیچکس نیست که بخواب
رود مگر اینکه نفسش میرود باسمان و روحش در بدن میماند

ومیانه ایشان راهیست مانند شعاع آفتاب پس اگر امر فرماید
خدا تعالی بقبض روح طلب میکند نفس روح او روح
لجابت دعوت او میکند و از بدن بیرون میرود بسوی
اسمان و اگر بفرماید خدا که نفس به بدن برگردد بر میگردد
و این است گفتار خدا الله یتوفی الانفس حین موتها الآیه
پس هرچه نفس به بیند در اسمانها آن خوابهائی است که
اصیل است و تعبیر دارد و هرچه در میان زمین و اسمان
به بیند ان خوابهائی است که بی اصل است و از تخییل شیطان
و تعبیر ندارد انتهی و بعد از خواب تاریک میشود اقطار بدن
و بالاضافه نجس میشود و چونکه این ظلمت ضعیف است
تاثیرش نیز ضعیف است بعلت بقاء روح لازم نیست شستن لهذا
کل اعضا و جوارح مثل میت و خروج منی و امثال این دو کافی
است شستن بعض اعضا و همچنین است گفتگو در مغمی علیه
و امثال او فصل چونکه غسل برای تطهیر نجاستی است که

که حاصل شده از معصیتیکه حاصل شده از نفس اماره بسوء
و میباشد نفس در مراه دو مثل آنچه در رجل است بعلت
اینکه خلق کرده خدا تعالی زن را از دو جزء از عقل و دو جزء
از نفس و خلق فرمود رجل را بعکس مراه لهذا مختص است
مراه بسه غسل که شرکت ندارد با او مرد و این سه غسل
باذاء جزء مختص بزنست از نفس و این سه غسل حیض است
و استحاضه و نفاس و شرکت دارد با مرد در سه غسل
دیگر و آن جنابة است و میت و مس میت و این سه غسل
باذاء جزء مشترک است و اغسال شش است بعلت اینکه
غسل برای تطهیر مقتضای ماهیة است و حدود
ماهیة شش است و غسل میت دلیل تطهیر از معصیت
کفر است بجهة اینکه کافر میت است و مومن حی قال تعالی افمن
کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا الآیه یخرج الحی من
المیت الآیه و کافر قلبش نجس است و صدرش نجس و جسمش نجس

پس برای او سه غسل است تا داخل شود ایمان در مقامات
ثلثه و غسل جنابة برای تطهیر از کبایری است که نفس مستقل
است بآن کبایر مثل حسد و حب ریاسة و امثال این دو
و برای او یک غسل است بعلت اینکه قلبش پاک است و
جسدش غافل یا تابع و سایر اغسال برای تطهیر از کبایری
است که برای نفس است و جسد راینمد خلیقی است مثل
زنا و شرب خمر و امثال ذلک حاصل اینکه غسل برای معصیت
نفس است و معصیت نفس کبیره است و وضو برای معصیت
جسد است و معصیة جسد صغیره است و ضمنا معلوم
~~شد بودن وضو بعد از غسل جنابة~~ فصل بدان
بدرستیکه نجاسیتکه واجبست ازالهاش برای نماز بر چند
نوع است بعضی از انها نجاستی است که بر لباس است و ظاهر
جسد و این نجاسة شسته میشود باب مطلق یا بغیرش
و این را طهارت از خبث میگویند و این نجاست مثل گناه صغیره

صغیره است که از مؤمن صادر شود و بر میدارد این
گناه را آلام و محن دنیویة و باقی نمیماند تا برزخ اگرچه توبه
نکند قال تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر
عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما و بعضی از نجاسات
جاری است بر باطن جسد و این بر دو قسم است قسم
اول آن چیزیست که ساری و جاریست در کل جسد
و این را حدث اکبر می نامند و تطهیرش احتیاج دارد بشستن
کل بدن با نیة قربة بجهة اینکه هرگاه مقترن شد قصد قربة
با آب قوت میگیرد تاثیر آب اگرچه قلیل است بحسب کم
و وزن پس میباشد این هنگام شانش شان اکسیر انچنانکه
نافذ است تیزاب او در قطعات از نحاس پس پاک میکند
مس را و میگرداند او را طلای صاف خالص چنانچه مرد
هرگاه خالص شد در محبة خدا و طاعة خدا قوت میگیرد
بحیثیتکه برهم میشکند صفوف را و خوف ندارد از الوف

واین نجاسة مثل کناه کبیره است و ستر نمیکند این معصیة را
الام ومحن دنیوی بلکه لابد است از توبه قلبی یا عذاب
برزخ **قسم دوم** از چیزیست که جاری در کل باطن جسد
نیست واین را حدث اصغر میکویند و تطهیرش محتاج بشستن
کل بدن نیست بلکه کفایة میکند شستن بعض وحدث
اکبر و اصغر رتفع نمیشود مکر بآب مطلق بجهة اینکه غیر آب
مطلق نفوذ بباطن ندارد و مراد تطهیر باطن است نه
ظاهر اما آب مضاف بجهة غلظتش نفوذ ندارد در مسامات
ضیقه و هرکاه نافذ باشد مثل ادهان حاده پاک
کننده نیست بعلة ضعفش و تکدرش بخلط غیر و اما الجز
فرموده صدوق بجواز طهارة بماء ورد ساقط است از
درجهٔ اعتبار نزد اولی الابصار و حدیثیکه در این باب
روایت شده وارد در مورد تقیه است و اما اسئار کراهت
دارد استعمالش در وضو و غسل بعلة عدم بقاء اسئار

بوص افزه طهارت و آب مشمس مورث بوص است و سوای ما
ذکر مباح است برای رفع حدث اکبر و اصغر و مکلف مخیر است
در اختیار هر یک **فصل** وهرکاه آب مطلق یافت نشود
قرار داده شارع مقدس بدل او مسح بخاک را بجهة اینکه
درخاکست از کمال ذلة و خضوع برای معبود زیرا که چیزی
چیزی پست تر از خاک نیست پس میباشد جهة خضوع و ذلة
در تمسح بخاک اکثر و اعظم و مسح میشود پیشانی بخاک
برای بیان اینکه داغ کرده و نشان زده اشرف مواضع را
بوسمة و علامة عبودیة و افتقار و ذلة و بیان اینکه
نواصی خلق بدست او است تدبیر میکند هر قسمی که بخواهد
چنانچه میفرماید و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها و
مسح میکند هر دو دستها را از زندین بجهة اینکه ید ظهور
قدرة تامه است پس ذلیل میسازد نزد خدا یتعالی اعظم
چیزیکه در او است از قوة و قدرة و شوکة و با این تذلل نزد

جایز است برای او دخول در نماز با وجود حدث باطنی که اشام
شد بسوی او پس هرگاه یافت شد آب و متمکن شد از استعمال
آب واجبست بر او وضو یا غسل و اعاده نمیکند نماز را
فصل در خصوصیّة غسل و مسح اعضا است در وضو
روایت کرده صدوق در فقیه اینکه آمدند چند نفر از
یهود خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و سؤال
کردند آن جناب را از چند مسئله یکی از سؤالها این بود که
خبر ده ما را که چه علّت وضو حاصل میشود بر چهار جوارح که
نظیف ترین مواضع است در جسد فرمود صلعم چونکه وسوسه
کرد شیطان آدم را بنزدیک شدن بشجره پس نظر کرد آدم
بسوی شجره پس از نظر کردن طراوت رو و آب و جهش رفت
پس از آن برخاست و رفت بسوی شجره و این اول قدمی بود
که برداشته شد بسوی خطیئه پس از آن اخذ کرد بهره و
دستش از آن شجره و تناول کرد و باین جهت تمام شد حلّه و زیور

زیور بهشتی از جسد آدم پس گذاشت آدم دستش را بر سرش
و گریست پس چونکه توبه کرد واجب کرد این خدای تعالی بر
او و بر ذریّه اش تطهیر آن جوارح چهارگانه را و چونکه
متصاعد میشود از دهن حرارت و بلغم و غالب اوقات
از اوساخ و کثافات خالی نیست و همچنین بینی چون منحدر
میشود از او نخامه و دست چون مباشر میشود اشیاء
چیند دیدی را خالی از اوساخ و کثافات نیستند چون چنین
بود شارع مقدّس مستحبّ قرار داد برای مکلّفین شستن
دستها را از زندین و مضمضه و مسواک و استنشاق
و قرار داد قراءة ادعیّه ماثوره را در طهارت تا از حدث
تا در وقت متوجّه شدن بسوی خداوند عالم ببدن طاهر
برسد بسرحدّ کمال فصل اما خصوصیه غسل ترتیبی
چونکه سر لطیف ترین مواضع ظاهره و شریفترین اعضا است
و در سر است وجه قلب و بیان و جمیع شناخته میشود شخص

پس واجبست تقدیم شستن سر بر کل اعضا و کردن تابع سر
است با جزء از او و اما شق راست چونکه اشرف از شق چپ است
پس واجبست تأخیر چپ از راست بنا علی هذا سر بازاء
عالم جبروت است و طرف راست بازاء عالم ملکوت و طرف
چپ بازاء عالم ملک و باید ملاحظه بیاورد مصلی و نیک
ملاحظه فرماید که هرگاه اعتنای خداوند سبحانه این
مقدار باشد برای تطهیر بدن ظاهری پس چه گمان توان
کرد باعتنای خداوند جل و علا به تطهیر قلب از رذایل اخلاق
و صفات ذمیمه و غفلات ظاهره و باطنه بلکه طهارت ظاهری
صفة باطنی و دلیل و بیانست برای طهارت قلبی و لهذا کیفیة
تطهیر قلب و تخلیه اش از رذائل و تحلیه اش بفضائل
او را است آدابی دیگر و مقامی آخر مقدمه دوم ستر
عورتین است جایز نیست عریان نماز کردن مگر در حال ضرورت
و اما سر ستر عورتین و حقیقه او بدان بدرستیکه خداوند

سبحانه واحد است در ذات و صفات و افعال و عبادت
و ذکر این چهار مقام را در باب جداگانه خواهیم گفت
پس واجبست اینکه عابد واحد به بیند معبود را
در عبودیت چیزی را با او شریک قرار ندهد و این
نمیشود بجز اینکه به بیند اشیاء را مضمحل و باطل و [illegible]
و استقلال نه بیند برای چیزی و اگر نه هر آینه یافت
شده مستقلی سوای او و معبودی ورای او پس نمی
باشد معبود خداوند و بس و چونکه ما بین مدرک
و جهة ادراک لابد است از مناسبت واجبست
اینکه قرار بدهد خداوند سبحانه در عبد قوه و حالتی
که درک کند واحد را که مضمحل است نزد او ما سواش
و باطل است پیش او ما عداش تا اینکه صحیح باشد برای
عبد توجه کامل بسوی واحد که غایب شوند از
بسبب ظهورش کل ما عداش و الی غیر این باشد ادراک

ممکن نیست و عقل است آن قوه که درک میشود باو مقام
عبودیه و عقل است آن چیزیکه عبادت کرده میشود
باو رحمن و کسب میشود باو جنان و عقل است قوه
الهیه که درک میکند معانی اشیا و اسرار اسباب را یعنی
امر واحد یکه برای اوست شئون متکثره و باین قوه عبادت
کرده میشود خدا زیرا که نمی بیند این قوه امور متکثره
مختلفه را تا اینکه قرار بدهد برای خدا تعالی شریک
و ندیده بهمین جهت نمی بینی عبادة و نماز را بر مدار
عقل پس کسیکه رسید حد ظهور عقل و رشد او است
مکلف و کسیکه نرسید باین حد یا عارض شد او را جنون
یا زایل شد عقلش جایز نیست او را تکلیف کردن زیرا که
نیست او را این نور وحدانی که باو توحید خدا کند و
اعراض از ما سوی و خداوند عالم مرکب قرار داده نفس
و جسم را برای ظهور آثار این قوه و متحمل میشود نفس و جسم اعمال

اعمال این نور وحدانی را الی بلد لم یکن بالغه الا بشق
الانفس و نفس و جسم بجهة دنائتشان و بعدشان از مبدء
درک نمیکنند مگر امور مختلفه متکثره را و میل نمیکنند
مگر بسوی شهواتیکه مخالف اراده حق است پس واجبست
ستر و اخفاء شهوات این دو در هر وقت خصوص در
اوقات نماز و ایستادن برای مناجاة در مقابل خالق
سموات و واجبست توجه و التفات بنظر عقل بعلت
اینکه عقل نمی بیند سوای خدا و نمی بیند مستقلی را غیر او
پس خالص میشود عبادة از شوب ریا و اغراض دنیا
و این است تاویل اینکه میفرمایند عصیر عنبی پاک نمیشود
مگر اینکه برود دو ثلث او و این دو ثلث نصیب شیطان است
و حلال بود بعلت اینکه انسان مثلث است و احد اضلاعش
عقل است و ضلع دوم نفس است و ضلع سیم جسم پس
انسان مؤمن نیست و پاک نمیشود مگر اینکه برود دو ثلثش

یعنی مقتضیات نفس وجسم وباقی نماند مقتضای عقل
وحده بل رسیتکه عقل دوست ندارد مکر خیررا ومیل
نمیکند مکر بخیر ونفس وجسد دو عورت انسانی اند که
واجبست ستر هردو واستعمال نمیشوند در مامور به
خداوند وظهور جسد بخروج غایط است بجهة غلظة
وکثافة غایط وبودنش از زیادتی هضم اول باتفاق
وظهور نفس بخروج بول است بجهة رقة بول وبودنش از زیادتی
هضم ثانی نزد اطبا ولهذا برای تطهیر بول دو مرتبه
آب بجهة میشود بخلاف غیرش وجایز نیست ازاله او
مکر باب بخلاف غایط بجهة اینکه در غایط مجزی است حجر
از آب باشروط معلومه وچونکه میباشد جهة نفس در
زنان غالب ومقتضای نفس نزد ایشان بیشتر ظاهر شد
مخرج بر هیئة ودقایق واما رجال چونکه میباشد جهة عقل
در ایشان اعظم ومقتضای عقل نزد ایشان اکثر ظاهر

شد مخرج بر هیئة ظهور عقل که الف قائم باشد برای بیان
اینکه نفس در رجال که مؤمنین باشند مثل سلم معلم است
یا اینکه نفس مطمئن شده در طاعة عقل بمرتبه که
متزیی ومتزین بزی وزینة او شده ومتلبس بلباس
او شده قال الشاعر ونعم ما قال شعر رق الزجاج ورقة الخمر
فتشاکلا وتشابه الامر فکانما خمر ولا قدح وکانما
قدح ولا خمر وچونکه میباشد جهة نفس در زنان بیشتر
چنانچه کفته شد بجهة اینکه زن خلق شده از دو جزء از نفس
اماره بسوء پس جهة ماهیة در زن اغلب است وظلمة
در او اغلظ لهذا میباشد کل جسدش عورت بجهة اینکه
نفس بظهورش جاری شده در کل جسد زن بخلاف رجل بجهة اینکه
جهة نفس در او ضعیف است حاصل اینکه ظهور نفس در
مخرجین است خاصة وکل بدن زن عورت است وواجبست
ستر کل بدن مکر وجه وظاهر قدمین وکفین اما وجه بجهة

اینکه توجّه بوجه است بسوی خداوند سبحانه وبجهة
اینکه وجه قبله است وقلب است محلّ نظر خدا
لهذا تاثیر نفس در قلب ضعیف است اما کفین بعلّت
تقلّب هر دو است بسوی خدا تعالی بتضرع وابتهال و
خضوع وخشوع وکشیدن این دو را برای سؤال واما
قدمین بجهة رفتن بر دو قدم بسوی طاعت خدا ومشی
بر دو قدم بمحلّ قرب ورضای او **فصل** اما ساتر پس
واجبست اینکه نبوده باشد نجس ونه مغصوب اما نجاسة
بجهة آنچه گفتیم سابقا از اینکه نجاست جهة اعراض است
واو ضدّ حال اقبال بسوی خداوند است پس واجبست
ازاله اش واما غصب بجهة اینکه غصب ظلم است وظلم
غیر جهة حق است پس صحیح نیست بودنش در نمازیکه جهة
حق است وساتر واجبست اینکه نبوده باشد از جلد
حیوانیکه خورده نمیشود گوشتش ونه از پشمش ونه از مو

موش ونه از کرکش وجایز نیست اینکه آلوده باشد بچیزی
از روث وبولش بجهة اینکه حیوانات غیر ماکول اللحم منکرند
ولایة اولیاء الله وعداوت اعداء اولیاء الله را واین انکار
اگر بوده باشد در ظاهر وباطن هر دو چنین حیوان نجس وحرام
است مثل کلب وخنزیر واگر بوده باشد انکار در باطن نه
ظاهر واقرار ظاهری قوی داشته باشد بحیثیتی که غالب
شده باشد نور عرضی بر ظلمة ذاتی چنین حیوانی میباشد
در باطن حرام ونجس ودر ظاهر حلال وپاک چنانچه
وارد شده در عصفور اینکه گنجشک عربی است با اینکه
پاک است وماکول اللحم واگر انکار در ظاهر وباطن هر دو
باشد لکن رسیده باشد او را لطخی از فاضل طینة
مقرّبین این قسم از حیوان گوشتش حرام است ولکن پاک
است بعلّت امکان خلط ولطخ است پس هرگاه شناختی
ودانستی آنچه را ذکر کردیم میدانی اینکه جایز نیست بودن

با مصلی چیزی از اجزاء غیر ماکول اللحم بجهة اینکه نماز
صرف توجه بسوی خداوند است بخلوص ظاهر و
باطن از شوب کل ماعدا کما قال سبحانه فاعبد الله
مخلصین له الدین پس نمازیکه راس عبادة و اصل عبادة
است چگونه جایز است که مصاحب شود با او چیزیکه
مکروه خداوند سبحانه باشد و بتحقیق که شناختی اینکه
ما لا یوکل لحمه خالص نساخته عبادة را برای خدا تعالی
و اذعان و اعتقاد بخدا ندارد بطاعة فصل و جایز
نیست برای مردان پوشیدن حریر و طلا در نماز بخلاف
زن که جایز است برای او پوشیدن ما عدای الخز را ذکر
کردیم و حقیقة امر در لباس الخزی است که ذکر شد نشا
از اینکه خلق کرد خداوند سبحانه مردان را دو جزو از عقل و حکم
عقل بر ایشان غالب است و چونکه عقل اول کسی است که ایمان
آورد بخداوند و اشد اشیا و اعظم خلایق است از جهة

خاضع بودن برای خدا تعالی و ذلة در پیش روی او و مباشر
مسکن عقل خاک و بهمین جهت طبیعت عقل سرد و خشک
است و کوکب منسوب بعقل زحل است و تاثیرش زهد
زحل ع و خضوع و خشوع و اعراض از دنیا است لهذا بر اهل
دنیا کوکبی است نحس و اراضی و حبوب منسوب باو است
هرگاه چنین باشد پس عقل طلب نمیکند مگر انچیزیکه مناسب
او است از لباس خضوع و خشوع و ذلة و مناسب این
لباس لباسی است که بافته شود از گیاه زمین بلاواسطه
مثل پنبه و کتان و امثال این دو یا چیزیکه قایم مقام
او شود در ذلة و مسکنة و برودت و یبوسة مثل
پوست و پشم و کرک و مو از حیوانیکه ماکول اللحم باشد
بشرط اینکه مرده نباشد و تزکیه شده باشد بجهة
اینکه حیوان باین وصف طیب است و طاهر و خاضع
برای خداوند سبحانه پس نیست در جلد و پشم چیزیکه

منافی اخلاص در عبودیة باشد پس میباشد ملایم عقل
و مناسب او **فصل** و اما حریر بدرستیکه حریر ماخوذ
از ابریشمی است که پیدا میشود از کرم معروف و آن کرم
غیر ماکول اللحم است و ابریشم در معنی و حقیقة فضلهٔ
آن کرم است با اینکه ابریشم و حریر زینة اهل دنیا است
لهذا ملایم عقل نیست و اما طلا اگرچه از معادنست
و معدن نزدیکتر است بیقین از نبات و لکن در طبیعت
و اقتضا ملایم با عقل نیست اما طبیعت بعلت اینکه طلا
بنابر مختار حار و رطب است و این طبیعت ضد طبیعت عقل
است و اما اقتضا بعلت اینکه مقتضای طلا زینت و تفاخر
و تجمل است و بهمین جهت میباشد در این دنیا محبوب
اعداء الله و معظم نزد ایشان چنانچه اشاره میشود باین
معنی در قول خدای تعالی حکایة عن فرعون فلولا القی علیه
اسورة من ذهب و مقتضای عقل زهد و اعراض از زخارف دنیا

دنیا و زینت دنیا است و این دو اقتضا باهم جمع نمیشوند
لهذا صحیح نیست برای مرد بلکه غالب است بر او حکم عقل
اینکه صحیح باشد در حال نماز پوشیدن لباس حریر
طلا و اما زن چونکه میباشد حکم نفس بر او غالب و مهیا
شده برای زینت و تجمل و طبعش باین لحاظ حار و رطب است
و باین جهت میباشد کوکبش زهره و بسیار میل کننده
بلهو و لعب مادامیکه مستولی است بر او حکم نفس اماره
پس مناسب است وجود زن و ملایم است طبیعت زن
بپوشیدن حریر و ذهب **فصل** و چونکه میباشد عقل
نوری ابیض و استمداد میکند از حجاب لؤلؤ از یمین عرش
اعظم و لهذا لباس سفید اولی است بمقام عقل و بهمین
جهت مستحب است برای مصلی لباس سفید و هرگاه شناختی
و هرگاه شناختی که نفس عورة است مثل جسد پس لباسیکه
ستر میکند عورة را لباس تقوی است و بلباس تقوی [illegible] شده

میشود قبایح وعیوب نفس در روز قیامة بدرستیکه
روز قیامة روزی است که می آورند اعمال را مثل هیئتشان
در دنیا پس می آورند زناکار را حال الزنا و بلاطی در
الخال و بسارق بهیئت آن هنکامیکه کشیده دستش را
بسوی سرقة و همچنین سایر احوال و اوضاع پس کسیکه
متلبس شده بلباس تقوی عورتش مصون و محفوظ است
و عیوب و سوآتش مخفی است بزیر غطا کرم و کسیکه متلبس
نشده باین لباس نزد او است فضیحة کبری و شناعت عظمی
نستجیر بالله من ذلک پس لباس این دنیا ایه و دلیل لباس
تقوی است و لهذا رو کننده بخدا و مقبل بر خالق ارض و
سما چگونه رو میکند بخدا به نمازش با عورة مکشوفه
با اینکه عورة وجه غیر است و علت کرده واصل اعراض

مقدمه سیم در خصوصیات اوقاتست برای فعل
صلوة در فقیه روایت شده از حسن بن علی بن ابی طالب

علیهما السلم آن بزرگوار فرمود چند نفر از یهود آمدند
خدمت پیغمبر ص و سؤال کرد اعلم یهود آن جناب را از چند
مسئله و بود بعضی از مسائل اینکه خبر ده مرا بچه علت
واجب ساخت خدای عز و جل بامة تو پنج نماز را از میان
ساعات شب و روز در این پنج وقت فرمود پیغمبر ص بدرستیکه
برای آفتاب است نزد زوال حلقهٔ که داخل میشود پس
هر وقت که داخل شد در ان حلقه وقت زوال شمس
است و تسبیح میکند هر چیز بکه عرش محیط باو است
بحمد پروردگار من جل جلاله و این ساعتی است که
درود میفرستد بر من پروردگار من جل جلاله پس
واجب ساخت خدای تعالی بر من و بر امت من در این ساعة
نماز را و فرمود اقم الصلوة لدلوک الشمس و این ساعتی
است که می آورند جهنم را در روز قیامة پس نیست
بندهٔ مؤمنیکه توفیق بیابد در این ساعة اینکه بوده باشد

ساجد و راکع و قائم مگر اینکه حرام میکند خدای تعالی جسد
او را بر آتش و اما صلوة عصر این نماز در ساعتی است که
خورد ادم در آن ساعت از شجره منهیه و بیرون کرد
خدای عز و جل او را از بهشت پس امر فرمود ذریه او را
باین نماز تا روز قیامة و برگزید این نماز را برای امة
من پس این نماز از دوست ترین نمازها است بسوی
خدای عز و جل و وصیت کرد مرا اینکه حفظ کنم از میان
نمازها این نماز را و اما نماز مغرب این نماز در ساعتی است
که قبول کرد خدای عز و جل در این ساعت توبه ادم را و بود
ما بین اکل آدم از شجره و ما بین قبول کردن خدای عز و جل
توبه او را سیصد سال از ایام دنیا و در ایام آخرت یک روز
مثل هزار سال است بقدر ما بین عصر و عشا و نماز کرد
ادم ع سه رکعت یک رکعت بجهة خطیئه خود و یک رکعت بجهة
خطیئه حوا و یک رکعه بجهة قبول شدن توبه پس واجب کرد

گردانید خدای عز و جل این سه رکعت را بر امة من و این ساعتی
است که مستجاب میشود دعا در این ساعت و لهذا وعده کرد
مرا پروردگار من اینکه مستجاب کند برای کسیکه بخواند او را
در این ساعت و این نمازی است که امر کرد مرا پروردگار من
باین نماز در قول مبارک خود فسبحان الله حین تمسون و حین
تصبحون و اما صلوة عشاء الخ پس بدرستیکه برای قبر
ظلمتی است و در روز قیامة نیز ظلمتی امر کرد مرا پروردگار
من عز و جل باین نماز برای نورانی شدن قبر و برای
اینکه عطا کند مرا و امت مرا نوری بر صراط و نیست از
قدمیکه برداشته شود برای نماز عشا مگر اینکه حرام
میکند خدای عز و جل بر آتش آن قدم را و نماز عشا نمازی
است که اختیار کرد خدای عز و جل برای پیغمبران پیش از
من و اما صلوة فجر پس بدرستیکه آفتاب هرگاه طلوع میکند
طلوع میکند بر قرن شیطان پس امر کرد مرا پروردگار من

اینکه نماز کنم پیش از طلوع آفتاب به نماز غداة برای اینکه سجده
کند امة من برای خدای عزّ و جلّ پیش از آنکه سجده کند
شیطان کافر برای آفتاب و سرعت در نماز صبح احب است
بسوی خدای عزّ و جلّ و نماز صبح نمازی است که حضور
دارند در این نماز ملئکه شب و ملئکه روز **فصل**
کلام در مواقیت و حقیقه وقت بسیار است مکر اینکه
اشاره شود بحسب الجز اشاره شده در این حدیث
شریف صلی الله علی قائله **وقت ظهر** بدان بدرستیکه
ظهر اول وقتی است که خلق کرده او را خداوند سبحانه
در عالم پیشی نگرفته ظهر را وقتی ابدا چنانچه منقول
است از حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه
ان الله سبحانه لما خلق العالم کان طالع الدنیا السرطان
والکواکب کانت فی اشرافها و شرف شمس در نوزدهم
درجه حمل است پس هرگاه بوده باشد طالع سرطان

میباشد رابع حمل پس میباشد حمل وتد السماء و اشرف
اوتاد اربعه لهذا میباشد شمس در اول انحراف از دایره
نصف النهار و این وقت وقت فریضهٔ ظهر است و نام برده
شده بظهر بجهة بودن شیء در غایة ظهور در اقطار
عالم و شمس این هنکام لا شرقیة و لا غربیة نور علی
نور و این ساعت است وقت الجنا اینکه تسبیح میکنند
برای خدا هر چیزی و کشوده میشود ابواب خیر برای
وارد شدن افاضات بر قوابل کاینات و چونکه صلوة
اشرف و صلات بسوی خدا یتعالی و اعلی مهابط فیض
او است واجبست در این وقتیکه منشأ خیرات و ینبوع
افاضات است و این نماز اول نمازی است که واجب شد
در وجود و لهذا میباشد ابتداء در قضا از نماز ظهر
برای کسیکه جاهل باشد بترتیب الجز فوت شده از او نماز
وقت عصر و چونکه خداوند سبحانه نافذ شد مشیتش

و اینست تسبیح اینکه بگوید
در این وقت سبحان الله والحمد لله
و لا اله الا الله الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم
یکن له شریک فی الملک و لم
یکن له ولی من الذل

وپیشی گرفت کلمه اش واقتضا کرد حکمتش اینکه مقدم
دارد شب را بر روز وغالب سازد ظلمت را بر نور وبکردانند
برای باطل دولت بعلت اتمام حجت بر اهل باطل موکل ساخت
بر شمس هفتاد هزار ملک را که بکشند آفتاب را پس امر فرمود
ملک را اینکه میل دهند آفتاب را بسمت مغرب پس چونکه
میل دادند ملئکه آفتاب را بجانب مغرب ظاهر شد فتور
وضعف در ظهور نور شمس پس خلق فرمود خدا یتعالی
در این وقت ظن وتخمین را چنانچه خلق فرمود در وقت
ظهر علم ویقین را وآفرید خدا یتعالی در این وقت مراه را در
حالتیکه منتشر بود از رجل ولهذا این وقت را عصر میگویند
ومبدأ ظهور ظلمت این وقت است پس واجب ساخت خدا یتعالی
نماز را در این وقت تا اینکه بوده باشد جابر کسری که واقع شد
در این نور ومقوی الخیر یکه ظاهر شد از ضعف وفتور
وتا اینکه بوده باشد وصله در طلب خیرات ودفع طور

وقت مغرب

ظنون وخیالات وراه یافتن بسوای صراط وقت مغرب
وچونکه خداوند سبحانه حکم فرمود غلبه ظلمت را بر نور
امر فرمود ملئکه موکلین بآفتاب را اینکه بکشند او در انقلابهای
نور تا اینکه وارد ساختند آفتاب را در حجاب وفرو بردند
او را در عین حمئه واین ساعت است روز ابلاج واول
مقارنه نور وظلمت وتکافو این دو وآفرید خداوند سبحانه
با این تکافو واقتران شک را واین ساعت است وقت مغرب
وشناخته میشود مغرب بذهاب حمره مشرقی وذهاب
حمره مبنیه بر سقوط قرص است بالکلیه وچونکه میباشد نزد
مقام تساوی نور وظلمه وقوع شک وشبهات واجب کرد
خداوند سبحانه نماز را در این وقت تا اینکه بوده باشد
مقوی بنیه از انهدام وقت عشا پس از آنکه نقصان پذیرفت
تسلط شمس از روی زمین وممنوع شد از تصرف نوری
در عالم اکدار نور واستیلای غبار واین نزد ذهاب حمره است

وقت عشا

از جانب مغرب و این ساعت وقت عشا است و این است قول
خدا تعالی یغشی اللیل النهار و این است مقام تراکم ظلمات
و تصادم شهوات و تلاطم امواج بحر انیات و آفرید
خدا تعالی در این وقت جهل را پس واجب ساخت خداوند
عالم در این وقت نماز را که اشد اوقات است بر مؤمن تا اینکه
بوده باشد نماز نورش مذهب این ظلمات و بحر آتش ذا
عرق و معنی این کلمات ان فی ذلک لآیات لاولی الالباب صح
وقت صبح بعد از تراکم ظلمت و ضعف حرارت نزدیک
شد اینکه بر کنند طیور باشیانهای خود و قریب باینکه قوای
سفلیه باطل و مضمحل شوند بجهة استیلای برودت
خداوند عالم برای دفع این ظلمات شکافت عمود صبح را و عود
نمودند ملائکه بذکر و ظاهر شد نور بر کوه طور در شب
دیجور پس واجب ساخت خداوند سبحانه نماز را در این وقت
بجهة شکرانه این نعمت عظمی و لا حول و لا قوة الا بالله مقدمه

چهارم در قبله و اسرار قبله است بدان ای برادر که
قبله جهتی است که رو میکند عبد بان جهة بسوی خدا تعالی
بجهة اینکه دانسته شد بضرورت اینکه ذات حق
من حیث نفسها رو کرده نمیشود باو بعلت احتراق اشیا
نزد ذات بلکه نزد ظهور نور عظمت ذات چنانچه
سوختند بنی اسرائیل و افتاد موسی بیهوش وقتیکه
تجلی کرد نور برای ایشان بقدر ته سوزنی از نور
یکی از کروبین که او مردی بود از شیعیان آل محمد ع
چنانچه روایت شده در بصایر الدرجات از حضرت
صادق ع پس رو کرده نمیشود بذات حق بلکه توجه
بحق توجه بظهور صنع او و با آثار قدرت او است
و اثر قدرت است حقیقة عبد و وجه عبد یعنی استمداد
میکند و مستفیض میشود باین وجه و میرسد فیض
بسوی عبد باین وجه بعلت اینکه توانائی ندارد عبد

برا خذ فیض از خدا تعالی بدون واسطه بجهة کمال
دنائه عبد و این واسطه نمی باشد مگر مبدء وجود عبد
و این وجه است قبلهٔ الجنان که رو میکند عبد باین
قبله بسوی خدا تعالی و بتحقیق که ثابت شد بادلهٔ قطعیه
اینکه محمد و آلش علیهم السلم ایشانند مبدء وجود و
بتحقیق که خلق کرد ایشانرا خدا تعالی پیش از اینکه بیافریند
خلق را بصد هزار دهر پس از آن آفرید خلق را از فاضل
نور ایشان چنانچه فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
کلامی را که معنای او این است که گفته شد پس هرگاه
تدبر بکنی می یابی اینکه این بزرگوارانند کل وجود یا
مبدء المبادی کل ممکنات هرگاه چنین شد ایشانند
مهابط فیض الله و معادن حکمة خدا و ینابیع قدرت
او و قالة الذیارة ارادة الرب فی مقادیر اموره تهبط الیکم
و تصدر من بیوتکم الصادر لما فصّل من احکام العباد

پس ایشانند قبلهٔ آفاق و باب الله برای خلایق علی الاطلاق
پس رو نمی کند رو کننده بسوی خدا تعالی مگر با ایشان و فی
الزیارة من اراد الله بدء بکم و من وحّده قبل عنکم و من قصده
توجّه بکم و فرموده اند نحن وجه الله الذی به یتوجه
الیه الاولیاء پس ایشانند قبلهٔ اهل کل عالم در هر عالمی
بحسب آن عالم تا اینکه ظاهر شدند در عالم جسمانی بهیکل
بشری و چونکه نماز جهة توجّه عبد است بسوی خدا تعالی
بکل الجهة بر او خلق شده بعضی از آن الات جسمانی است پس
واجبست اینکه بوده باشد وجه اجسام و قبلهٔ اجسام
مبدئیکه از اجسام باشد و واجبست توجّه بسوی
خدا تعالی در نماز بان مبدء و چونکه اجسام مطهرهٔ ایشان ع
مبدء اجسام و مبدء عناصر و اسطقسات است واجبست
اینکه معیّن شود برای قبله لکن معیّن نشده بدو وجه
وجه اول این است که اگر امر میشدند مردم باینکه قرار دهند

ایشان از قبله هر اینه اتخاذ میکردند و اعتقاد میکردند
این بود که او از خدایان چنانچه این اعتقاد در حق ایشان
کردند با اینکه این امر نشده بود و قرار دادن این بود که او را
قبله اعانتی بود برای اهل باطل لهذا سبب اضلال خلایق
میشدند پس از آنکه آمده بودند برای هدایة و کمال
میکردند که ایشان علیهم السلم اراده دارند اینکه عبادة
کرده شوند لهذا قرار دادند خود را قبله و بهمین متمسک
میشدند در تکذیب ائمه ع آیا نمی بینی که چگونه برگشتند
بر پاشنه‌های خود حال بودن ایشان کفار وقتیکه مامور شدند
خلایق بطاعت علی ع پس هرگاه قرار میشد که ایشان قبله
باشند راضی نمیشدند مردم ابدا و ثابت نمیشد کلمهٔ
اسلام اصلا وجه دوم اینکه ایشان علیهم السلم چونکه وجه دوم
ظاهر شدند بهیکل بشری جاری شد بر ایشان مقتضای
این هیکل از خوردن و آشامیدن و جماع و نقل از مکانی

بمکانی پس قرار نمیگرفتند در مکان معینی تا اینکه رو کنند
خلق بسوی ایشان در آن مکان و نزد استقرار ولیشان در
مکان واحد منتشر نمیشد توحید و کلمهٔ اسلام با اینکه
استقرار در مکان واحد دائما از مقتضای بشریه خارج
است و اگر بودند در امکنه متعدده متمکن نبودند خلایق
از توجه بسوی ایشان زیرا که نیست برای خلق این بصیرت
که مشاهده نمایند ایشان را ع در هر جا باشند و اعطاء این
بصیرت بکشف غطا است و این خلاف الخیری است که جاری
شده برای نظام خلق و تدبیر عالم پس باقی نماند مگر اینکه
بوده باشد در زمین جسمی از مبادی عالیه که از سنخ اجسام
اجسام ایشان علیهم السلم باشد و بتحقیق که فرمودند ع بدرستیکه
طینت ما خلق شده از ده قبضه پنج قبضه از بهشت و پنج
قبضه از زمین اما پنج قبضه که از زمین خلق شده زمین بیت
المقدس و زمین مکه و مدینه و کوفه و حایر حسین ع

وهریک ازین اراضی صالحند برای اینکه بوده باشند قبله
بجهة بودن هریک وجهی از وجوه ایشان علیهم السلام مگر اینکه
حایر اشرف این اراضی است بعد ازان کوفه بعد ازان مدینه
بعد ازان مکه بعد ازان بیت المقدس وحایر وکوفه و
مدینه مصلحت نبود اینکه بوده باشند قبله بجهة الجز اینکه
ذکر کردیم در عدم تعیین ابدان مقدسهٔ ایشان بعلت
اشتراک محذور بدرستیکه این اماکن منسوب بایشانست ع
وبهمین جهت فرمودند حضرت صادق چونکه گفته شد برای
او ع اینکه زمین کربلا با اینکه اشرف از زمین مکه است چرا
قرار نشد قبله ومقصد برای حجاج وعباد واین قرار
برای زمین مکه شد با اینکه زمین مکه پست تر است
از زمین کربلا فرمود ع بود علی ع میفرمود اگر امر نفرموده
بود رسول خدا ص بمسح ظاهر قدم بود مسح باطن قدم اولی
واین جواب اشاره است باینکه زمین کربلا اولی است به قبله بودن

بودن ومقصد برای حجاج بجهة اینکه خلق کرد خدا تعالی
زمین کربلا را پیش از آفریدن خلق به بیست وچهار
هزار سال وزمین کربلا همیشه طیب بود وطاهر
واین زمین اعلی طبقات بهشت است وهمیشه ساکن
این زمینند مصدقون مگر اینکه حکم الهی ومصالح
ربانی اقتضا کرد اینکه بوده باشد قبله زمین مکه
فصل وحقیقه امر در قبله این است که زمین کربلا
بمنزلهٔ قلب است در انسان وزمین کوفه بمنزلهٔ
صدر وزمین مدینه بمنزلهٔ دماغ وزمین مکه بمنزله
وجه وظهور قلب بوجه است بعلت اینکه وجه آیه
ودلیل قلب است وبهمین جهت شناخته نمیشود
شخص وقلب مگر بوجه ورو کرده نمیشود بقلب مگر
بوجه پس وجه ظاهر قلب است وتوجه باو توجه
بقلب است وهمچنین مکه ظاهر کربلا ووجه کربلا است

پس توجه بمکه توجه بکربلا است زیرا که ایشانی جنت
بسوی قلب مکو انجهة وجه پس ایشان نکرده کربلا را
برای ادای مناسک و مراسم عبودیة مکو انجهة زمین
مکه پس ایشان بسوی مکه ایشان بکربلا است بنا علی
هذا قبله حقیقی کربلا است بعلت اینکه زمین کربلا اشرف
قبضا نست و لکن ظهور کربلا بمکه است و بهمین جهت
مکه میباشد ام القری بجهت اینکه زمین پهن شد از زیر
مکه زیرا که مکه حاصل ظهور و اصل است که کربلا باشد
بجهة اینکه کربلا اول بقعه است که افرید او را خدا تعالی
پیش از آفرینش عالم و چونکه مکه حاکی مثال کربلا و ظهور
او است پهن شد زمین از زیر مکه پس میباشد مکه
قبله و مطاف ها دامیکه دنیا موجود است و بعد از
خراب دنیا و ذهاب قشور و فنا، ظواهر و رجوع عالم
از عالم قشر بعالم لب میباشد مقصود و مطاف ارض کربلا

کربلا بعلت دلالت الجنان بر او و بر اینکه ارض کربلا اشرف
طبقات بهشت الجنانی است که ساکن میشوند در آن
بهشت محمد و آلش علیهم السلام و اهل بهشت در هر جمعه
می آیند برای زیارت رب نزد ایشان علیهم السلام بجهة
اینکه کسیکه زیارت کرد ایشانرا مثل کسی است که زیارت
کند خدا را چنانچه الان برای زیارت شما می آیند بمکه فافهم

فصل هرگاه شناختیکه قبله جسمانی وجهی از وجوه
آل محمد ع است پس میدانیکه صحیح نیست نماز کردن بسوی
فرع هرگاه توجه نداشته باشی بسوی اصل بعلت اینکه
ایشانند قبله واقعی و سبیل حقیقی پس عبد هرگاه توجه
نکند بایشان بسوی خدا تعالی نفع نمی بخشد او را توجه بسوی
قبله ظاهری و لهذا نقل کرده اند مخالف و مؤالف از پیغمبر ص
اینکه فرمود خدا تعالی اگر بنده عبادت کند مرا تا اینکه بگردد
مثل مشک کهنه و حج کند هزار حج و هزار عمره بجا بیاورد

وجهاد کند هر از جهاد وکشته شود ما بین رکن ومقام مظلوما شهید اپس از این اعمال بیاید بسوی من در حالتیکه اقرار نداشته باشد بولایة علی ابن ابی طالب بفرستد باو رحمت من وسرنگون می اندازم او را بر منخرهش در آتش جهنم فانظر ماذا ترى ثبتنا الله وایانا بالقول الثابت

مقدمهٔ پنجم در مکان مصلی است بدان بدرستیکه مصلی حقیقه عقل است بعلت اینکه مقام عقل مقام عبادة است وعقل واقف است در اول مقام صحو وما قبل مقام صحو مقام فنا است وزوال وفقدان نفس ووجدان رب ودخول المدینة علی حین غفلة من اهلها پس مصلی عقل است ولهذا می بینی مجنون وصبی ونائم وسکران ومغمی علیه را که مکلف نیستند به نماز بعلت اینکه اصل الجنانیکه بر آن اصل است مدار نماز وسایر تکالیف مفقود است در ایشان ومکلفند به اصالة عقلا است

هنگامیکه فرمود حق سبحانه وتعالی برای عقل اقبل وادبر وغیر عقل تکلیفش بالتبع والعرض است ومکان عقل محل قلب است وظهور عقل در دماغ است پس مسجد وعبادة ونماز قلب است لهذا واجب است اینکه پاک باشد از آنچه محبوب خدا نیست از حسد وعجب وکبر وحب ریاسة وامثال اینها بجهة اینکه کل اینها نجاسة است وباطل میشود نماز بسبب نجاسة وبعلت اینکه نماز معراج مؤمن است وبالا نمیرود قلب بآنچه با او است از ظلمات کفر وفسق ومطلق آنچه مرضی خداوند نیست وچونکه صورة انسانی در هیکل بشری در جسم ظاهری ظاهر شد بر هیئة عقل بجهة اینکه شکل عقل استقامة است وخضوع است وتذلل وفناء در بقاء وعزة در ذلة وامثال اینها از چیزهائیکه حکایة میکند او را صورة انسانیهٔ ظاهره پس امکنهٔ ظاهریة از آن امکنهٔ که

قرار میگیرد براو بدن ظاهری آن بدنیکه حامل صورتی
استکه حاکی است آن صورت از عقل واجبست اینکه بوده
باشد طاهر از نجاسات و مصفی از چرك ظلمات **فصل**
چونکه واجبست اینکه صادر شود نماز و سایر عبادات
از قلب خالص متقینکه بوده باشد بر بصیرت تامه
و معرفت کامله عامه در خداوند سبحانه و صفات او
و اسماء او و معرفت انبیا و اولیا و عداوت داشته باشد
دشمنان خدا را و ایمان بیاورد بکل آنچه فرستاده شده
بانبیاء و صحیح نیست نماز از قلب کافر و غیر مؤمن بخدا
و اولیاء خدا و غیر معاداه با اعداء خدا لهذا واجبست
اینکه صادر شود نماز و سایر عبادات از قلب مخلص طاهر
مؤمن در عالم اول بکر دوستی اولیاء الله از روی
بصیرت حقیقیه و معرفت کامله و صحیح نیست هرگاه
بوده باشد از قلب کافر و منافق در عالم اول و سبب صدور

صدور نماز از قلب کافر این است که رسیده او را لطخی
از سنخ قلوب اولیاء الله آنچنان لطخی که مقتضی ایمان و حسن
اخلاق عرضی غیر ذاتی است مثل صورت انسانیه که
برای غیر مؤمن است بدرستیکه آن صورت نیست برای او
بلکه غصب کرده آن صورت را کافر برای حصول امان
و مقاصد خود از تعیش و تلذذ در این دار دنیا و
اغوای سایر خلق پس آنچه نزد ایشانست از نور و خیر و
صلاح و فعل اعمال بر کل اینها از مقتضیات لباس تقوی
است آن لباسیکه مختص مؤمنین است و بتحقیق که
غصب کرده او را کافر پس اعمال این گروه واقع میشود
بر مکان مغصوب هذا نفع نمی بخشد ایشان را بلکه ضرر میرساند
و نفع او بر میگردد بصاحب لطخ و باصل خود در وقتیکه
بر میگردد هر چیزی بسوی اصلش مثل کسیکه تجارت
کند بمال مغصوب آنچه نزد مؤمن است از سوء خلق و سوء

اعمال و افعال از جهة لطفی است که رسیده بمؤمن هنگام
آمدنش باین دنیا از ظلم منافقین و کافرین و اعداء ائمه
طاهرین الا لعنة الله علی الظالمین و بنابر آنچه شرح و
تفصیل داده شد ظاهر شد حقیقة امر در ایمان مستقر
و مستودع و کفر مستقر و مستودع و لابد است اینکه
زایل شود مستودع و برگردد دائم بمستقر از طرفین و بهمین
جهت می بینی مرد را مؤمن و صالح در کل اوقات عمرش بحیثیتی
که گمان میبرند مردم که از اهل بهشت است پس از آن ختم
میشود عمرش به بدی و میمیرد بر ولایة اعداء الله
و معاداة اولیاء الله فیدخله جهنم و بئس المصیر اعاذنا
الله من ذلک و می بینی مرد را طول عمرش کافر یا فاسق
تا اینکه گمان میبرند مردم که از اهل آتش است پس از آن ختم
میشود عمرش بخیر و سعادة و میمیرد بر ولایة اولیاء الله
و معاداة اعداء الله فیکون مصیره الی الجنة و هو خیر مستقرا و احسن

مقیلا **فصل** بدان بدرستیکه اتفاق کرده فقهاء رضوان
الله علیهم بر اینکه نماز بر ارض مغصوبه و مکان مغصوب
فاسد است و باطل حتی اشخاصیکه قائلند باینکه اجتماع
امر و نهی در شیء واحد جایز است باینکه این قول مقتضی
صحة نماز است اما در غیر غصب از مکاینکه وارد شده
نهی از نماز در آن مکان مثل نماز در مسجد پیش از
ازالهٔ نجاست هرگاه مسجد نجس باشد و وقت
صلوة نیز متسع باشد بنابر قول باینکه امر
امر بشیء مقتضی نهی از ضد عام است نماز باطل و بنابر عدم
اقتضا نماز صحیح و فریقین متفقند در منع از نماز در مکان
مغصوب و اختلاف دارند در غیر غصب و سر در این آن چیزی
است که استماع شد از اینکه غصب فی الحقیقة چیزی است
بی اصل و عمل غصب برای غیر است و منسوب بسوی غیر است
و اما غیر غصب مثل نماز در مسجد پیش از ازالهٔ نجاسة از مسجد

پس واقع شد نماز در مکان لایق باو و غایة ما فی الباب
این است که مصلّی واگذاشته امر دیگر را که نیست جزء نماز
و نه شرط نماز و این باعث گردد دیگر و معصیة خود
میشود در شخص و ضرری بهیچ رساند به نماز بخلاف
غصب بجهة اینکه قلب هرگاه بوده باشد مغصوب بر
میگردد با صلش پس نفع نمی بخشد شخص حامد را بوجهی از
وجوه مگر بامور عرضیّة دنیاویّة چنانچه گفته شد
فصل و چونکه عالم اسفل حکایة میکند عالم اعلا را چنانچه
فرمود مولای ما حضرت امام رضا ص قد علم اولوا الالباب
انّ هنالک لا یعلم الّا بما ههنا لهذا حکایة میکند هر چه
اندر آن عالم سفلی ظهوری از ظهورات عالم علوی را و
شرف سفلیّات بمقدار حکایة ظهور علویّاتست فلهذا
مساجد ثلثه اعنی مسجد الحرام و مسجد نبی و مسجد کوفه چونکه
منسوبند بسوی محمّد و آل او ع میباشند اشرف مساجد و اقرب

مساجد بسوی خدای عزّ و جلّ و چونکه مقام و محل سجود و
حقیقة سجود خضوع و خشوع و ذلّة و مسکنة است برای
خدا تعالی میباشد حایر مقدّس علی ساکنه آلاف التحیّة
و الثنا از اعظم مساجد و اشرف مساجد بجهة اینکه
سیّد الشهداء روحی له الفدا افتاد در آن زمین ساجد
و خاضع برای خداوند سبحانه در حالیکه فدا نمود نفسش را
و اهلش را و اولادش را و عیالش را و اخوانش را و اصحابش را
و اموالش را کل اینها را در راه محبّت خدا تعالی و طلب رضای
او و اظهار خضوع و ذلّة و مسکنة برای خدا تعالی بمرتبه
که گردید خضوع هر خاضعی بفاضل خضوع او و خشوع هر
خاشعی بفاضل خشوع او و نبود مر آن بزرگوار سوای
محبّة خدا تعالی و حفظ نظام حکمة او پس میباشد مقتل
شریفش مسجدی عظیم و خضوع میکند و سجود میکند برای
خدا تعالی و لهذا مقارن گردانید او را بمساجد ثلثه در

اورا وشرافت زیادتی دارد بر جمیع مساجدیکه بر روی زمین
و آسمان هست و مخیر کرده اند مسافر را در قصر و اتمام در این
مواضع اربعه بجهة عظم نور الهی که نازل میشود در این اماکن
مشرفه و زیاد میشود بسبب نماز کردن در این اماکن نور و
بها و شرف و هرگاه تمام کند نماز را میباشد نور مصلی اعظم
و شرافتش اکمل و درجاتش ارفع و دوست داشت خدا تعالی
اینکه محروم نشود مصلی مؤمن بجد او کافر بجبت و طاغوت
از این فیوضات عظیمه و انوار جسیمه و اما مسجد اقصی یعنی بیت
المقدس حکایة میکند ظهور انبیاء ع و مسجد جامع در هر
بلدی حکایة میکند ظهور عدالت عدول لیکن برای ائمه اطهار
است علیهم السلم در هر عصری بر طرف میکنند از دین پیغمبر
تحریف غالین را و این عدول آن کسانیکه میفرماید حضرت
قائم ع و عجل الله فرجه هم حجتی علیکم و انا حجة الله علی الخلق
و ایشانند مسجد اعظم در هر بلدی و ایشانند مرجع از برای اهل

اهل آن بلد و مسجد بازار و محله ظهور سایر شیعه اند
از خواص از کسانیکه رسیده اند بمرتبهٔ این اشخاص مقدمه
ششم در ما یصح السجود علیه است بدان بدرستیکه
سجود جایز نیست مگر بر زمین یا آنچه بروید از زمین بشرط
اینکه ماکول و ملبوس نباشد بعلت اینکه سجود بنابر آنچه
می آید اثر خشوع و خضوع و ذلت است برای خدا تعالی
بسبب وضع جبهه آنچنانیکه اشرف مواضع ظاهره است
بر اذل اشیا و اخضع اشیا که خاکست بجهة اینکه طبع خاک
طبع موت و فنا و ذلت و مسکنت و فقر است و همچنین است
آنچه میروید از خاک هرگاه نرسد بمرتبهٔ نضج تمام و اعتدال
عام آن مرتبه که میرسد بحدیکه لایق میشود برای اکل
و لباس و بعلت روایة هشام بن حکم میگوید عرض کردم
خدمت ابی عبد الله ع خبر ده مرا از آنچیزیکه جایز است سجود
بر او فرمود ع سجود جایز نیست مگر بر زمین یا بر چیزیکه بروید

از زمین مکی آنچه خورده شود و پوشیده شود پس عرض کردم

فدای تو شوم علت این چه چیز است فرمود ع علت این

است که سجود خضوع است برای خدای عز و جل پس سزاوار

نیست اینکه بوده باشد بر چیزیکه خورده میشود و پوشیده

میشود بجهة اینکه ابناء دنیا عبید اند آنچیزی را که میخورند و

می پوشند و ساجد در سجودش در عبادة خدای عز و جل

است پس سزاوار نیست اینکه بگذارد جبهه اش را در سجود

بر معبود ابناء دنیا آنکسانیکه فریفته شدند بفریب دنیا

و سجود بر زمین افضل است بعلت زمین ابلغ است در

تواضع و سجود بر تربة مقدسة حسینیة علی ساکنها الالاف

التحیة والثناء افضل و اشرف از کل است چنانچه فرمود ع سجود

بر خاک قبر حسین ع نورانی میکرداند تا زمین هفتم و کسیکه

بوده باشد با او سبحه از خاک قبر حسین ع نوشته میشود

تسبیح گوینده و هرچند تسبیح نگوید بجهة اینکه این تربة تربة

و خضوع برای خدای عز و جل

خضوع و خشوع و استکانة است برای خدا تعالی و بتحقیق

که خاضع و ذلیل شد و اقرار کرد برای خدا تعالی بعبودیة

و رقیة پیش از اینکه بیافریند خدا تعالی خلق را به بیست و

چهار هزار سال با اینکه این زمین طیب است و طاهر و

مصفی از جمیع اکدار چگونه چنین نباشد و حال آنکه تابید

بر آن زمین نور شمس کبری و افتاد بر بالای آن زمین از اعظم

ارکان عرش اعلی و تجلی کرد بر آن زمین نوریکه بود نور متجلی

بر طور از صد هزار هزار هزار هزار هزار جزء از راس

شعیره از این نور و اما معادن چونکه اصل معادن از کبریت

است و کبریت از احجار جهنم است پس صلاحیت ندارد

اینکه بوده باشد مسجد با اینکه اراده شده در اصل ترکیب

فلزات اینکه بوده باشند طلا پس مانع شد از هر یک از

فلزات را عایقی از رسیدن باین مرتبه مثل برودت و

یبوسة در الماس و حرارت در یاقوت و برودت و رطوبة

در لؤلؤ و هکذا چنانچه در محل خود مقرر است و ذهب
معبود اهل دنیا است پس جایز نیست سجود بر معبود اهل
دنیا کما تلونا علیک من الحدیث و اما زجاج بتحقیق که در روایة
شده اینکه مادهٔ زجاج رمل و ملح است و این دو از جمله
مسخ شدگانند و همچنین است بلور و شرح حقیقة احوال
مناسب نیست این مقام را و این محل اسرار صلوة و مقدمات
صلوة بود که ذکر شد با قلب مغشوش مضطرب و لا حول
و لا قوة الا بالله **باب سیم** در کیفیة و حدود
صلوة و علل و اسرار حدود صلوة است و ذکر میشود
برای این باب حدیثی که جامع است اسرار و احوال نماز را
و بیان میشود بعضی از چیزهائیکه مخفی است از معانی
حدیث بعلت غموض ماخذ این حدیث شریف ذکر میکند
شیخ فقیه محمد ابن علی بن بابویه باسنادش از محمد بن ابی عمیر
و محمد بن سنان از صباح مزنی و سدیر صیرفی و محمد بن نعمان

نعمان و مؤمن طاق و عمر بن اذینه از ابی عبد الله علیه السلام
ایشان حاضر بودند در خدمة آن جناب پس آن بزرگوار
فرمود یا محمد یا عمر بن اذینه اهل این ناحیه را اعتقاد چیست
در اذان و نماز گفتم فدای تو شوم میگویند که ابی ابن کعب
انصاری در خواب دید پس فرمود و الله کذبوا بدرستیکه
دین خدا اعز از این است که دیده شود بخواب و فرمود ابی
عبد الله ع بدرستیکه خداوند جبار بالا برد پیغمبر شرا
باسمانهای هفتگانه اما در اسمان اول فبارک الله علیه
صلوات الله علیه و در ثانیه تعلیم فرمود فریضه اشرا پس
فرو فرستاد محملی از نور که مشتمل بود بر چهل نوع از انواع نور
و پوشیده می شد دیدهای ناظرین از نور آن محمل و مشتمل
بود بر حلقها و زنجیرها از نقره و رسول خدا ص نشست بر آن
محمل و باسمان بالا رفت چون باسمان دنیا رسید فرشتگان
باطراف و جوانب اسمان متفرق شدند از هیبت نور آن حضرت

همگی بسجده رفته گفتند سبوح قدوس رب الملئکة والروح
چه شبیه است این نور بنور پروردگار پس جبرئیل گفت
الله اکبر الله اکبر اقول بدان بدرستیکه این حدیث
شریف صلی الله علی قائله متضمن است بر اسرار شریفه
از اسرار معراج وغیر معراج واگر متعرض شرح جمیع شویم
هر آینه کلام بطول می انجامد پس اقتصار میکنیم بر آنچه
متعلق به نماز است بدان بدرستیکه مستفاد میشود از
این حدیث شریف واز غیر این حدیث از احادیث کثیره اینکه
نماز وسایر عبادات مشروع شد در شب معراج با اینکه
معراج بعد از بعثت بود بدو سال یا هفت سال بنابر خلاف
وامة اتفاق دارند بر اینکه پیغمبر ص در اول بعثت نماز میکرد
بهمین نماز و نماز میکرد با او علی بن ابی طالب ع وخدیجه کبری
ونیز در بعض اخبار است اینکه ادم ع امر شد به نماز و وضو
در اوقات خمسه برای زوال شامة سود از او چنانچه گذشت

ووجه جمع بین مقامین در کمال صعوبة است واحتیاج دارد
بذکر مقدماتی مگر اشاره شود برای مؤمن ممتحن واشارة این
است بتحقیق که ثابت شده بادلۀ قطعیه اینکه محمد ص علت
وجود کاینات است وماسوای او خلق شده اند از شعاع
نور او وفاضل ظهور او حیث کان کنز الله پس برای او
است هیمنة کبری وولایة عظمی واحاطة بر کل پس هنگامیکه
بالا رفت در مقامش بسوی جناب مبدء اش ومتوجه شد
بسوی جناب باری مشاهده کرد اشیا را کلا در مقامات
وجود اشیا وامکنۀ حدود اشیا ومطلع شد بر اشیا
هنگام آفرینش اشیا در بدو اعلی تا اینکه گذشت از مقام
اشیا وبالا رفت از رتبۀ اشیا بمقامیکه نمیرسد آن مقام را
ملک مقرب ونه نبی مرسل پس واجب ساخت برای او نماز را
در شب معراج پیش از آنکه بیافریند خلق را بصد هزار دهر
وواجب کرد این نماز را بر آدم هنگامیکه آفرید او را وفرو

فرستاد او را بزمین و همچنین بر هر یک از پیغمبران بعد از
ادم تا زمان بعثت مبارک شریف آنحضرت پس منافاتی
نیست مابین اخبار مگر اینکه این معرفه نصیب اولی الافئده است
از مؤمنین ممتحنین و اسمان اول که در حدیث شریف است
اسمان هفتم است هرگاه ابتدا کنی از بالا و اسمان دنیا فلک
قمر است و چونکه ملئکه بتحقیق که خلق شده اند از شعاع نور
او و شعاع تجاوز نمیکند از منیر پس چونکه تجلی کرد برای ملئکه
این نور اعظم و ضیاء اقوم گمان بردند ملئکه اینکه این نور ذات
جل و علی است زیرا که درک نمیکنند نوری را و مقامی را اعظم از این
نور و این است قول امام ع حکایة عن الملئکه ما اشبه هذا
النور بنور ربنا جل و علا پس ظاهر ساخت پیغمبر ع عبودیت
خود را اینکه نیستم من بان چیزی که توهم کرده اند ملئکه پس فرمود
بلسانش که جبرئیل باشد الله اکبر الله اکبر یعنی خدا بزرگ
تر از انست که وصف شود باین نور و شناخته شود باین ظهور

بلکه منم عبد مربوب حقیر فقیر و خدا بزرگتر از انست که
نسبت داده شود بسوی او و مثل من سبحانه و تعالی عن ذلک
علوا کبیرا و ذکر فرمود تکبیر را بعلت اینکه این مقام مقام
کبریا است و مقام کبریا پست تر از مقام عظمت و جلال
و بها است و اول مقامات صعود به مقام کبریا است و مکرر ساخت تکبیر را
بعلت اراده ذات و صفات در اسمان سابع و اول بعلت اینکه
فلک شمس یعنی اسمان چهارم که اصل است استمداد میکند
از ذات عرش و مدد میدهد اسمان هفتم را و استمداد میکند
از صفت عرش و مدد میدهد اسمان اول را و سماء سابعه را
استمداد میکند از ذات کرسی و مدد میدهد سماء سادسه را
و استمداد میکند از صفت کرسی و مدد میدهد سماء ثانیه را
و سماء سادسه استمداد میکند ~~سماء سادسه~~ از ذات
طبیعت کلیه و مدد میدهد سماء خامسه را و استمداد
میکند از صفت طبیعت کلیه و مدد میدهد سماء ثالثه را

وسماء رابعه محل بیت المعمور است وسماء رابعه است قطب و
اصل وسماء سته فروع وتفاصیلند برای رابعه پس چونکه
ظاهر ساخت ع عبودیت خود را واینکه خدا تعالی بزرگ تر
از آنست که وصف شود برؤیت وانوار مخلوقین وصفات
محدثین ساکن ومطمئن شدند ملئکه وشناختند که
این نور مخلوق است پس اراده کرد امام ع بیان احوال ملئکه را
بعد از این فقال علیه السلم پس فرشتگان ساکت شدند و ٣
درهای آسمان گشوده شد وفرشتگان فوج فوج آمدند
بر آنحضرت سلام کردند وگفتند یا محمد برادرت چه حال
دارد آنحضرت فرمود الحمد لله احوالش بخیر وخوبی است عرض
کردند هنگامی که او را دیدی از ما سلام برسان پس آنحضرت فرمود
او را میشناسید گفتند چگونه نشناسیم وحال آنکه خدای
عز وجل پیمان نبوت تو وخلافت او را از ما گرفته وما همیشه
صلوات بر تو واو میفرستیم پس خدای تعالی چهل نوع دیگر از

از انواع نور بر آن محل افزود وبر او حلقها وزنجیرها زیاد نمود
که این نورها هیچ شباهتی بنورهای اول نداشت واو را
باسمان دوم برد چون نزدیک بدر آسمان رسید فرشتگان
از عظمت آن حضرت باطراف آسمان رمیدند وبسجده افتاده
گفتند سبوح قدوس رب الملئکة والروح چه شبیه است
این نور بنور پروردگار ما پس گفت جبرئیل اشهد ان لا
اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله پس فرشتگان همه جمع
شدند ودرهای آسمان گشوده شد وپرسیدند ای جبرئیل
این کیست گفت محمد است صلی الله علیه واله گفتند مگر مبعوث
شده جبرئیل گفت آری فرمود پیغمبر ع پس بیرون آمدند
فرشتگان بسوی من شبیه باسبهای خوش کردن همه بمن
سلام کردند وگفتند برادرت را سلام ما برسان گفتم
شما او را میشناسید گفتند آری چگونه نشناسیم وحال
اینکه خدا تعالی پیمان نبوت تو وامامت او را از ما گرفته وپیمان

شیعیان او را تا روز قیامة و ماه بدو پنج نوبة یعنی در وقت
پنج نماز تخصّص شیعیان او مینماییم و صورت خود را مینماییم بر
روی شیعیان اقول کلام در بیان این کلمات همان قسم است
که گذشت و این مقام مقام شهادة بتوحید است دون شنا
از کار بجهة اینکه سماء ثانیه سماء فکر است و فلک کاتب که
عطارد باشد و صور و ترتیب تصورات در قضایا نزد
این فلک است و تصور شریک میکنند در اینمقام بدعوای
کاذبه بجهة اینکه این مقام مقام تعدد و کثرة است و تزاحم
صور متکثره و مقام حجاب از وحدة پس تجویز میشود تعدد
الهه و بجهة آوردن این عبارت در اینمقام یعنی شهادت
بتوحید باقی نماند مجال تصور شریک و باقی کلمات ظاهر است
انه تعالی قال ع فرمود رسول خدا ص پس زیاد کرد پروردگار ٤١
من عزّ و جلّ بر محمل چهل نوع از انواع نور که شبیه بنود انوار اولی
و افزود بر آن محمل حلقها و زنجیرها و مرا باسمان سیم برد فرشتگان

آن آسمان پراکنده شدند و همگی بسجده افتاده گفتند
سبوح قدوس ربّ الملئکة و الروح چیست این نوری که
شبیه است بنور پروردگار ما پس جبرئیل گفت اشهد
انّ محمّدا رسول الله اشهد انّ محمّدا رسول الله پس فرشتگان
جمع شدند و درهای آسمان گشوده شد و گفتند مرحبا
بالاوّل مرحبا بالاخر مرحبا بالحاشر مرحبا بالناشر محمّد
خیر النبییّن و علیّ خیر الوصییّن و سلام کردند بر من و
احوال علی برادرم را پرسیدند گفتم او در زمین خلیفه
من است آیا او را میشناسید گفتند آری چگونه او را نشناسیم
و هر سال یکمرتبه بطواف بیت المعمور میرویم و بر بیت المعمور
پوست سفیدی است که بر آن نوشته شده نام محمّد و علی
و حسن و حسین و امامان علیهم السلم و نام شیعیان ایشان تا روز
قیامة اقول تخصیص بذکر یافت اسم شریف آنحضرت بجهة
اینکه آسمان سیم مقرّ زهره است و زهره کوکب پیغمبر است

چنانچه تفصیل داده استاد در رساله اش در اثبات
بنوع خاصه بدلیل عقل وسبب تکرار الخبزی است که
ذکر شد واما سایر مطالب متعلق غرض ما نیست قال
علیه السلام پس ازان زیاد کرد پروردکار من چهل نوع دیکر
از انواع نور که شباهت نداشت بنورهای سابق وبر آن
محل حلقها وزنجیرها افزود پس بالا برد مرا باسمان چهارم
وفرشتکان آنجا متفرق نشده بجای خود باقی ماندند و می
شنیدم آوازهای آهسته ودر هم که کویا در سینه
کفتکو میکنند وفرشتکان جمع شدند ودرهای اسمان
کشوده شد وبسوی من آمدند پس جبرئیل کفت حی علی
الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح پس
فرشتکان کفتند بمحمد نماز برپا میشود وبعلی رستکاری
حاصل میشود پس جبرئیل کفت قد قامت الصلوة فرشتکان
کفتند این برای شیعیان علیست برپا میدارند نماز را

تا روز قیامة پس فرشتکان جمعیت نموده سلام کردند
وکفتند کجا است برادرت وچه حال دارد کفتم مکر
شما او را میشناسید کفتند آری او را وشیعیان او را
ودر بیت المعمور ورقی است از نور ودر او نام محمد وعلی
وحسن وحسین وسایر ائمه وشیعیان ایشان نوشته ونه
یکمرد کم میشود ازان نوشته ونه زیاد وآن پیمانی است
که کرفته شده از ما ودر هر جمعه خوانده میشود بر ما اقول
وچونکه فرشته اسمان چهارم میباشند اشد از جهة
ادراک واعظم از جهة معرفت الخدا واسما او وصفات او
کمان نکردند در نور محمد صلی الله علیه وآله کمان کردند فرشته آسمان
اول ودوم وسیم بعلة قصور ایشان نسبت باهل بیت المعمور
اکر کفته شود اینکه نور عالی هرکاه بتابد بر سافل لابد است
برای سافل ازاین توهم بجهة اینکه تابش عالی فوق مقام سافل
وادراک سافل است پس کمان میکند سافل اینکه این نور ثابت

که احاطه نمیکند باو دانش چنانچه در عالم انوار چونکه دیدند
ملئکه انوار ایشان را سلام الله علیهم گمان بردند و اعتقاد
کردند که این نور خدای عز و جل است پس گویا گوید زبان
آن پیشوایان دین بکلمهٔ لا اله الا الله برای تعلیم ملئکه
اینکه ایشان علیهم السلام عباد مربوبند پس چگونه میشود
که توهم کنند ملئکه سه آسمان بخلاف سماء رابعه در جواب
میگوئیم هرگاه بوده باشد اشراق در رتبهٔ ذات عالی
محترق و باطل میشود سافل و هرگاه بوده باشد در رتبه
ذات سافل گمان میبرد سافل اینکه این عالی است و لکن همین
تابش مرآت و دلیل است برای دیدن سافل عالی را بابودن
التفات باینکه این مرآت است و اگر اشراق در مقام عقل سافل باشد
اشخاص واقفون در مقام اجمال این توهم را نمیکنند بجهة
اینکه برای ایشان است نظر عالی که خدای تعالی را اعلی و اجل از
این مقامات میدانند و اما واقفون در مقام صورت و کثرت

و اختلاف در وقتیکه بتابد برایشان ظهوری از عالم وحدت و اجمال
جاری میشود در ایشان این توهم بجهة اینکه ایشان نمی‌بینند مقام
خلق دیگر مقام کثرت و اختلاف پس اگر ظاهر شود برای ایشان
وحدت شمولی توهم میکنند که این پروردگار است عز و جل
و چونکه پیغمبر ص قاصد نماز بود و مقام نماز مقام عقل است
تابید نورش بر ملئکه حسب مقام نماز پس ثابت نماندند
مگر ملئکه واقفون در مقام اجمال و این مقام مقام اهل سماء
رابعه است بجهة اینکه سماء رابعه مقر شمس است و شمس
این عرش الجنانی است که ظهور عقل است و گفت جبرئیل که
لسان پیغمبر است در این مقام حی علی الصلوة الی قد قامت الصلوة
برای اعلام نماز بجهة اینکه در اینجا است مبدأ مقام نماز نظر
باینکه شمس وجه عقل است چنانچه گفته شد و ذکر کرد
در این آسمان فصول ثلثه را بتکرار بجهة اینکه در شمس سه
وجه ذاتی و سه وجه وصفی است چنانچه گذشت اینکه شمس

استمداد میکند از ذات عقل وصفة عقل و از ذات نفس
وصفة نفس و از ذات طبیعة وصفة طبیعة و منسوب
شد صلوة به نبی و فلاح بعلی هنگامیکه گفتند ملئکه بجد
تقوم الصلوة و بعلی الفلاح بعلت اینکه نماز در مقام عقل
است و پیغمبر ظاهر شد بمقتضای مقام عقل پس فلاح
این هنگام بعلی است بجهة اینکه عبد رستگار نمیشود بایمان
بمحمد مگر بعد از ایمان بعلی وان صلی وصام واتی بجمیع الفرایض
والنوافل وذلک لظاهر ان تعالی پس هرگاه که متصل شد ایمان به نبی
به ایمان بوصی تمام شد رکن دین که نماز باشد لهذا گفت
به تحقیق که برپا شد نماز و چونکه ثابت شد حکم نبوة و ولایة
توجه کرد بسوی خداوند سبحانه و اینکه او اصل است نه غیر
او پس گفت الله اکبر الله اکبر پس از آن اشاره نمود بفناء
اضمحلال کل و اثبات توحید و اینکه مقصود نمیشود نظر
مگر بسوی او و اعتماد نشاید کرد مگر بر او زیرا که نیست سوای

سوای او شیئی و نه ماعدای او موجودی پس گفت لا اله الا
الله **فصل** بدان بدرستیکه آنچه را امام ع ذکر فرمود هرچند
میباشد در ظاهر بیان علة اقامه به تنهائی دون اذان
با اینکه امام ع در صدد بیان اذان بود و شهادت
میدهد بر مدعی قولش صلوات الله علیه ما نقول هذه
الناحیه فی اذانهم وصلواتهم ولکن اشاره فرمود امام ع
باذان وعلة اذان بمن لمن القی السمع وهو شهید بعلت
اینکه هر اسمانی برای او ظاهری است و باطنی و به تعبیر اخر
روح و جسمی پس اذان مقام ظاهر و اعلام جسد و جسم است
برای توجه بسوی نماز و بهمین جهت مستحب است جهر صوت
در اذان و ادا نمودن او بتانی برای شنوانیدن ظواهر بجهة
غلظ ظواهر و قلة شعور در الظواهر و بهمین جهت میباشد
تکبیر در اذان چهار مرتبه و اما اقامه برای شنوانیدن بواطن
است و اعلام اهل عالم غیب اند روح و نفس برای توجه به نماز

ولهذا مستحب است در اقامه ادراج واسراع و عدم توقف
بعلت دقت بواطن و سرعت انتقال و انتباه بواطن پس مقام
اجسام افلاک مقام اذان و مقام ادراج و بواطن افلاک
مقام اقامه است و عرش محل صلوة و عبادة است
بعلت اینکه نماز نمیباشد مگر بعد از خرق حجب و ابطال ما
سوای معبود جل و علا تا اینکه دیده نشود نوری سوای
نور او و مشاهده نشود ظهوری غیر ظهور او و نزد قد
قامت الصلوة در اذان بعلت اینکه هنوز مقام نماز نشده
و زیاد کردند تهلیل را در آخر اذان بجهت الخبر یکه ذکر شد
از وقوع کثرت در نفس اجسام و وجود کثرت در روابط
قرانات اجسام و اما اقامه اگر چه مشتمل است بر روابط
و قرانات مگر اینکه این روابط و قرانات ضعیف است
اکتفا میشود بتهلیل واحد **فصل** هنگامیکه رسید
بنا، کلام باین مقام پس باکی نداریم اشاره نمودن به

تفسیر اذان و اقامه بنا بر آنچه روایت کرده صدوق در
توحید باسنادش از زید بن حسن گفت حدیث کرد مارا
موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن
علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیهم السلم
فرمود نشسته بودیم در مسجد پس بالا رفت مؤذن
مناره را پس گفت الله اکبر پس گریست امیر المؤمنین ع
و گریه کردیم ما بگریه آنجناب پس چونکه فارغ شد مؤذن
فرمود ع آیا میدانید چه میگوید مؤذن عرض کردیم
خدا و رسول خدا و ولی خدا داناترند فرمود اگر میدانستید
چه میگوید هر اینه میخندیدید کم و گریه میکردید
بسیار پس برای قولش الله اکبر معانی بسیار است بعضی
از معانی این است که قول مؤذن الله اکبر واقع میشود بر
ازلیت او و ابدیت او و علم او و قدرت او و کرم او و جود او
و عطاء او و کبریاء او پس هر گاه گفت مؤذن الله اکبر میگوید

خداانکسی است که خلق و امر برای او است و بس و بمشیت
او موجودند خلق و از او ناشی میشود هر چیزی برای خلق
و بسوی او بر میگردد خلق وهو الاول قبل کل شیء لم
یزل والاخر بعد کل شیء لایزال والظاهر فوق کل شیء
لایدرك والباطن دون کل شیء لایحد فهو الباقی
وکل شیء دونه فانی والمعنی الثانی الله اکبر ای العلیم الخبیر
علم ما کان وما یکون قبل ان یکون والثالث الله اکبر
ای القادر علی کل شیء یقتدر علی ما یشاء القوی بقدرته
المقتدر علی خلقه القوی لذاته وقدرته قائمة علی الاشیاء
کلها اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون ومعنای چهارم
الله اکبر علی معنی حلمه وکرمه فحلم کانه لا یعلم یعنی برد
باری میکند از هیجان غضب بر بنده که گویا عالم نیست
ویصفح کانه لا یری ویستر کانه لا یعصی یعنی درمیپوشاند
بمثابه که گویا بنده بسوی معصیت نرفته است وستر می کند

کند که گویا معصیت نکرده تعجیل نمیکند بعقوبه کرما و صفحا
وحلما والوجه الاخر معنی الله اکبر ای الجواد جزیل العطا
کریم الفعال یعنی صاحب بخشش است عظیم است دهش
او پسندیده است کردهای او ووجه دیگر که روایت است
نفی کیفیت خداوند که گویا مؤذن میگوید خداوند اجل
از این است که درك کنند واصفون مقدار صفت او را
آن صفتیکه موصوفست خداوند بآن صفت واین است
وجز این نیست که وصف میکنند واصفون باندازه مقام
خود نه بقدر عظمت او وجلال او خداوند عالی تر از
آنست که درك کنند واصفون صفت او را عالی بودنی
بزرك ووجه دیگر که گویا میگوید خداوند اعلی واجل است
وبی نیاز است از بندگانش احتیاج ندارد باعمال خلقش ست
واما قول مؤذن اشهد ان لا اله الا الله پس اعلام باین است
که شهادت جایز نیست مگر بشناخت او از قلب که گویا میگوید مؤذن

بدانکه معبودی نیست بجز خدا واینکه هر معبودی باطل است
سوای خدای عز وجل واقرار میکنم بلسانم بآنچه محقق است
در قلبم از علم باینکه نیست معبودی بجز خدا وشهادت
میدهم که نیست ملجای برای گریز از خدا مگر بسوی خدا
ونیست محل التجائی از شر هر ذی شری وفتنهٔ هر صاحب فتنهٔ
مگر بخدا ودر مرتبهٔ دوم اشهد ان لا اله الا الله معنای
او این است که شهادت میدهم اینکه نیست راه نمای بجز خدا
ونیست دلیلی برای من بجز خدا وشاهد میگیرم خدا را
باینکه شهادت میدهم که نیست معبودی بجز خدا وشاهد
میگیرم سکان آسمانها وزمینها وآنچه در آنها است از
ملئکه ومردمان همه وآنچه در زمینها است از جبال واشجار
ودواب ووحوش وهر رطبی ویابسی باینکه شهادت میدهم
اینکه نیست خالقی بجز خدا ونه رازقی ونه معبودی ونه
ضاری ونه نافعی ونه قابضی ونه باسطی ونه معطی ونه
مانعی

مانعی ونه دافعی ونه ناصحی ونه کافی ونه شافی ونه
مقدمی ونه موخری بجز خدا برای اوست آفرینش وامر کل
خیر بدست اوست تبارک الله رب العالمین واما قول
موذن اشهد ان محمدا رسول الله میگوید شاهد میگیرم
خدا را بشهادت خود اینکه نیست معبودی بجز او واینکه محمد
بندهٔ او وفرستادهٔ او وخبر دهندهٔ وبرگزیدهٔ او فرستاد
او را بسوی کافهٔ ناس براستی ودین درست تا اینکه غالب
شود دین او بر کل ادیان وهر چند کاره باشند شرک
آورندگان وشاهد میگیرم هر که را در آسمان وزمین است
از نبیین ومرسلین وملئکه وناس اجمعین بشهادت خود
اینکه محمد سید اولین وآخرین است ودر مرتبهٔ دوم اشهد
ان محمدا رسول الله میگوید موذن که شهادت میدهم اینکه
نیست حاجتی برای احدی بسوی احدی بجز بسوی خدای واحد
قهار یکه کل اشیا محتاجند بسوی او واو بی نیاز است از عبادش

وخلایق همه واینکه فرستاد محمد را بسوی ناس در حالتیکه
بشارت دهنده وبیم نماینده است ومیخواند خلق را بسوی
خدا باذن او وسراجی است نور دهنده وکسیکه انکار کرد
او را وایمان نیاورد باو داخل میکند او را خدای عزوجل
در آتش جهنم خالدا مخلدا لا تنفک عنها ابدا واما قول موذن
حی علی الصلوة یعنی شتابید بسوی بهترین اعمال خود وخواندن پروردگار
خود وشتاب کنید بسوی مغفرت از جانب پروردگار خود
وخاموش نمودن آتش خود آن آتشیکه برافروخته اید بر ظهور
خود وآزاد نمودن رقاب خود آن رقابیکه در گرو گناهان
خود گذاشته اید وتا اینکه ستر نماید خدای تعالی از شما
بدیهای شما را وبیامرزد برای شما گناهان شما را وبدل نماید
سیئات شما را بالحسنات بدرستیکه او پادشاهی است کریم
صاحب فضل عظیم وبتحقیق که دستوری رسید برای ما
جماعت مسلمین بدخول در خدمت او وایستادن پیش

پیش روی او در مرتبهٔ دوم حی علی الصلوة یعنی بیائید خیزید
بسوی مناجات پروردگار خود وعرض حاجات خود را بر پروردگار خود
وتوصل جوئید بسوی او بکلام او وبسیار کنید ذکر او را
وقنوت را ورکوع وسجود وخضوع وخشوع را ودفع حوائج
خود را بسوی او کنید پس بتحقیق که دستوری رسید
برای ما در همهٔ اینها واما قول موذن حی علی الفلاح پس بدرستیکه
او میگوید رو کنید به بقائی که فنائی با او نیست وبنجاتیکه
هلاکی با او نیست وبباید بسوی جوئیکه موتی با او نیست
وبه نعیمیکه تمام شدن برای او نیست وبه پادشاهی که
زایل نمیشود از شخص وبسروریکه حزنی با او نیست وبسوی
انسی که وحشتی با او نیست وبسوی نوریکه ظلمتی با او نیست
وسعهٔ که ضیقی با او نیست وبهجة وشکفتگی که انقطاع
برای او نیست وبسوی بی نیازیکه لغزش با او نیست وبسوی
صحتی که بیماری با او نیست وبسوی عزتیکه ذلتی با او نیست

وبسوی قوتیکه ضعفی با او نیست وبسوی کرامتیکه چه بگویم
ازان کرامة وتبجیل کنید بسوی سرور دنیا وعقبی ونجاة
اخرة واولی ودر مرتبهٔ دوم حی علی الفلاح بدرستیکه
میگوید مؤذن پیشی بگیرید بانچیزیکه خوانده شده اید
شما بسوی او وبسوی کرامة عظیم وفوز عظیم ونعیم ابد
در جوار محمد ص در نشیمن گاهی درست نزد پادشاه مقتدر
واما قول مؤذن الله اکبر یعنی اعلی واجل است ازینکه
بداند احدی از خلقش انچه نزد اوست از کرامة برای
عبدیکه اجابت کرد اورا واطاعت کرد اورا وپیروی کرد
امر اورا وبندگی کرد اورا ومشغول شد باو وبذکر او و
دوست داشت اورا وانس گرفت ومطمئن شد بسوی او
وموافقت کرد اورا در حکم او وقضاء او وراضی شد باو
ودر مرتبه دوم الله اکبر بدرستیکه میگوید مؤذن الله
اکبر واعلی واجل ازینکه بداند احدی مبلغ کرامة او را برای

برای اولیائش وعقوبة اورا برای اعدائش ومبلغ عفوش
وغفرانش برای کسیکه اجابة کرده اورا واجابة کرده
رسولش را ومبلغ عذابش ونکالش وهوانش برای کسیکه
انکار کرده واما قول مؤذن لا اله الا الله یعنی برای
خدا است حجة بالغه بر خلایق برسول ورسالة وبیانی
ودعوة وخداوند اجل است ازینکه بوده باشد برای
احدی بر او حقی پس کسیکه اجابة کرد اورا برای او است نور
وکرامة وکسیکه انکار کرد اورا بدرستیکه خدا بی نیاز است
از عالمین واو است شتاب کننده ترین حاسبین ومعنی
قد قامت الصلوة در اقامه یعنی رسید وقت زیارة و
مناجاة وقضاء حوائج ودرک آرزوها وحصول بخدای
عز وجل وبکرامة او وغفران او وعفو او ورضوان او
ووا گذاشت راوی ذکر حی علی خیر العمل را فرمود امام علیه السلام
خیر العمل ولایة ائمه است ودر خبر دیگر نیکوئی بفاطمه و اولاد

فاطمه است باز برگشتیم بآنچه بودیم در او از ذکر حدیث
قال علیه السلم حکایة عن النبی ص پس سجدهٔ شکر الهی بجای
آوردم در سجده ندا رسید که سر خود را بردار چون سر
از سجده برداشتم دیدم که آسمانها در هم و حجابها برداشته
شده بود پس بمن ندا رسید که بزیر پای خود نظر کن چون
نظر کردم خانهٔ کعبه شما را دیدم و این حرم شما مثل
بیت المعمور در برابر بیت المعمور که اگر از دست خود
چیزی می انداختم بروی کعبه می افتاد پس بمن ندا رسید
که یا محمد این است حرم و توئی محترم و هر چه در زمین است
در آسمانها مثالی و شبیهی دارد پس پروردگار من ندا
کرد که یا محمد دست خود را بگشا تا بگیری آبی که میریزد از راست
ساق عرش پس آب ریخت و گرفتم بدست راست خود و بآن
سبب مستحب شد که آب وضو را بدست راست بردارند پس
ندا رسید که یا محمد بگیر این آب را و روی خود را بشوی و غسل ده

طرف م

وجه را تعلیم فرمود تا اینکه چون عظمت و جلال مرا مشاهده
نمائی پاک و مطهر باشی پس دست راست و دست چپ خود را
تا مرفق بشوی که میخواهی بدستهای خود کلام مرا بگیری
و شستن دستها را تعلیم فرمود و با تری که در دست تو
بماند سر و پایهای خود را تا کعب مسح کن و مسح سر و پا را
تعلیم فرمود و اما مسح سر برای آنست که میخواهم دست
رحمت بر سرت کشم و برکت خود را بر تو فرو فرستم و اما مسح
پایها برای آنست که میخواهم ترا بمکانی چند بالا برم که کسی
پیش از تو پای در آنجا نگذاشته باشد و بعد از تو کسی پا
نخواهد گذاشت این بود علت وضو و اذان اقول بتحقیق
که پیش گذشت علت وضو مفصلا مشروحا پس رجوع کن
قال ع پس فرمود خدای تعالی یا محمد رو کن بحجر الاسود که
در مقابل تو است و بعدد حجابهای من مرا به بزرگی یاد
کن و تکبیر بگو و این سبب مقرر شد هفت تکبیر بعلت

حجابها هفت حجاب بود و هر مرتبه که آنحضرت تکبیر میگفت
یک حجاب را طی مینمود و چون سه حجاب را طی کرد بدریایی
اندر دریاهای نور رسید و چون دو تکبیر دیگر گفت دو حجاب
دیگر را طی کرد و بدریای دیگر اندر دریاهای نور رسید
و چون دو تکبیر دیگر گفت و حجاب ششم و هفتم را طی کرد
بدریای دیگر اندر دریاهای نور رسید و باین سبب مقرر
شد سه افتتاح بعدد نوریکه نازل شد بر محمد سه مرتبه
اقول بدانکه بدرستیکه امام عم تصریح نفرمود بذکر
نیّة برای بیان اینکه نیست نیّت امری جسمانی تا اینکه امر
شود بتلفظ و نه امر تصوری تا اینکه امر شود بخطور دادن
نیّت را ببال بلکه نیّت صرف توجّه بسوی خدای عز و جل
است و این قصد حاصل شد نزد امر باستقبال الحجر الاسود
پس نیت جدا نمیشود از فعل ابدا مگر و قتیکه فعل از روی
شعور نباشد و نیت ساری و جاری است در فعل من البدایه

قصد بسیط هم

البدایه الی النهایه مگر اینکه فاعل در حین فعل دائم الحافظ
نیست مر داعی و سبب را پس میباشد فعل باین سبب حق
و تام التاثیر و بسا هست که التفات بغیر میکند نه بقصد
اغراض مثل امثال ما در نماز و سایر عبادات پس فعل
این هنگام حق است لکن تام التاثیر نیست مثل نائم که حق
است لکن مطروح و غیر مؤثّر در چیزی و تخصیص دادن
کردن الحجر الاسود را بجهة اینکه حجر الاسود اشرف مواضع
بیت است و امر به تکبیر فرمود بجهة اینکه تکبیر اعتراف است
باینکه نیست مستقلّی بجز او و نیست موجودی فی الحقیقه سوای
او پس با این اعتقاد و نظر حرام میشود هر چه مشغول میسازد
تو را از پرورد گارت و لهذا نام برده شد تکبیر بکره
مساوق است با نیت به تکبیرة الاحرام و واجب رکنی
یک تکبیر است و لکن حجبی که حضرت رسول طی نمودند هفت
حجاب بود و لابد است از خرق این حجب پس انسب والیق این

که مصلی برای رفع هر حجابی یک تکبیر بگوید تا اینکه بوده باشد
تمام تردد توجه و مشاهده ظهور کبریا و نفی اغیار و
تصفیه ادراک ان فی ذلک لذکری لاولی الابصار و چونکه
جمع میکند این حجب را سه مقام عالم جبروت و عالم ملکوت
و عالم ملک گردید ادعیه افتتاح سه تا و در روایت شده
از ابی جعفر ع وجهی دیگر برای تکبیرات سبع فرمود ع بیرون
رفت رسول خدا ص بسوی نماز و بود حسین بن علی ع بطی
الکلام بحیثیتیکه نرسیده بود از او حرف زدن اینکه
کند است پس بیرون رفت رسول خدا در حالیکه سوار
شده بود حسین بر گردن آن بزرگوار و مردم صف
بستند در عقب پیغمبر و واداشت حسین را بطرف راست
و افتتاح بصلوة فرمود رسول خدا به تکبیر پس تکبیر گفت
حسین تا اینکه رسول خدا ص هفت تکبیر گفت و تکبیر گفت
حسین نیز هفت تکبیر پس سنت جاری شد بهفت تکبیر و اگر

و اگر قرار داد مصلی تکبیر اولی را تکبیرة الاحرام بحجب که عبارت
از مفعول به است و مفعول مطلق و مصدر و مراتب اربع
که برای فعل است از نقطه و الف لینیه و حروف و کلمه
فوق عقل می افتد و لابد است از رفع این حجب تا حاصل شود
برای مصلی مقام وصول و بهمین جهت قال علیه السلم
چونکه فارغ شد از تکبیر و افتتاح فرمود خدای عز و جل
اکنون بمقام قرب و وصال من رسیدی پس نام مرا ببر آن
حضرت گفت بسم الله الرحمن الرحیم و باین سبب در اول
سوره بسم الله مقرر شد پس ندا کرد آنحضرت را که مرا حمد
کن گفت الحمد لله رب العالمین و در خاطر خود شکر خدای
گفت حق تعالی فرمود آیا بریدی حمد مرا پس بار دیگر نام مرا
ببر از این جهت قرار شد در حمد الرحمن الرحیم دو مرتبه
بالهام حق تعالی سوره حمد را تمام نمود چون رسید به ولا
الضالین بجهة شکر گفت الحمد لله رب العالمین حق تعالی

خطاب کرد که آیا بریدی ذکر مرا پس نام مرا به بر چه این سبب
در اول سوره بعد از حمد بنی مقرر شد بسم الله الرحمن الرحیم
پس تا رسید که سوره قل هو الله احد را بخوان چنانچه بر
تو فرستاده لم ید رستیکه این سوره مشتمل است بر نعت و صفت
من اقول چونکه فارغ شد صلی الله علیه و آله از تکبیر
بجرام نمودن بر نفس خود توجه بغیر جناب اقدس او را
از افتتاح یعنی افتتاح باب وصال برفع حجب مانعه و
پرده های حائله وانیات متراکمه فرمود خدای عز و جل
اکنون رسیدی بمقام قرب من پس نام مرا به بر فرمود ص
بسم الله الرحمن الرحیم و چونکه نیست اسم در مقام ذات
بلکه در مقام ظهور اثر است و در اینمقام نمیباشد بجز
حقیقه محمدیه داو است حاصل این ظهور و مهبط این نور پس
میباشد با، در بسمله اشاره بسر علی و سین اشاره
بصد داو و میم اشاره بجسم او و این است قول امام ع در تفسیر

تفسیر حروف البا بهاء الله والسین سناء الله والمیم ملک
الله و باقی ماند صلی الله علیه و آله ظاهر در مقام اول
و ظاهر شد سیدنا و مولای ما علی بن ابی طالب در مقام
ثانی یعنی صدر و نفس و مرتبه ظهورات تفصیلیه پس
آن جناب است ظاهر بولایة ومتبرع متصرف قال تعالی انما ولیکم
الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و
یؤتون الزکوة و هم راکعون و مولاتنا و سیدتنا مادر ما
سلام الله علیها او است ظاهر در مقام ثالث و لذا
میباشد حاصل انوار و کثرت مابین سین و میم اشاره با لف
مبسوطه است یعنی ولایة ظاهر و از سین منقطعه
به یازده قطعه پس گردید جمیع چهارده و تمام شد
اسم به تمام شدن چهارده پس ایشانند اسم نه غیر ایشان
و همین است قول مولای ما حضرت صادق ع فرمود نحن
اسماء حسنی آن اسمائیکه امر کرده شما را خدا تعالی اینکه

بخوانید خدا را بآن اسماء چونکه این مقام مقام وحدت
است اسم فرمود یعنی مفرد آورد بلفظیکه جامع کل اسماست
و در زیارت امیر المومنین است ع آن زیارتیکه روایت
شده از حضرت صادق ع السلم علی اسم الله الرضی
پس ایشانند اسما و ماسوای ایشان اسماءند برای
ایشان سلام الله علیهم فعلی هذا اگر بخواهی بسمله بگو و
اگر بخواهی بسمله را اسم اعظم بنام و اگر بخواهی قرار بده بسمله را
اقرب باسم اعظم از سواد عین به بیاض عین هر یک را که
بکنی درست کرده چنانچه روایت شده بهمین مضمون از
حضرت امام رضا ع حاصل اینکه ایشانند ع بسمله و
الله اسم است برای ذاتیکه مستجمع جمیع صفات کمالیه
است و این ذاتست معنی در مشتقات و نیست برای
این ذات رتبه احدیت بلکه در رتبه واحدیه است
و رحمن است رحمة واسعه شامله مر جمیع موجودات را

این رحمة است کنه عبودیة و این رحمة است وصف
انچنانیکه بر میگردد اشیا از وصف باین وصف چنانچه در
قول امیر المؤمنین ع است در خطبه یتیمیه رجع من الوصف
الی الوصف و این رحمة است ملک انچنانیکه اشیا همیشه
دراو بند و از او بیرون نمیروند چنانچه در قولش ع است
در همان خطبه ودام الملک فی الملک و این رحمة است مخلوق
انچنانیکه منتهی میشوند مخلوق باین مخلوق چنانچه در همان خطبه
میفرمایند ع و انتهی المخلوق الی مثله والجاه الطلب الی شکله
و این رحمة ظاهر است ساری و جاری در کل ذرات وجود
در شقی و سعید و اهل جنة و جحیم و رحیم است رحمة
خاصه بمؤمنین آن اشخاصیکه در ایشان دور میزند فلک
و بجهة ایشان مقترن میشود اسباب بمسببات و برای ایشان
فرو میریزد اسمان برکاتش را و از ایشان پهن میشود امدادات
و افاضات بکل خلق و ایشانند شیعه آل محمد علیهم السلم اگر

بنود ند ایشان آسمان نمی بارید و زمین گیاه بیرون نمی داد
و باقی نمیماند برای ائمه اظهار نظری باین زمین پس نیست
و نابود میشد زمین با اهلش یا بانمی بینی امم ماضیه را
نسبة بانبیاء خود و شاهد کل آنچه ذکر شد در احادیث بسیار
است و چونکه مقام بسمله مقام اسما است و اسما مقدمند
در وجود بر کل اشیا چنانچه وارد شده در ادعیهٔ کثیره
باسمك الذی خلقت كذا وكذا مقدم شد بسمله در ذکر
پس امر شد صلی الله علیه واله اینکه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
و در امالی شیخ صدوق مذکور است از موکلی حضرت
امام رضا ع اگر بگوید گوینده که چرا ابتدا میشود در هر
قرائتی بحمد دون سایر سور در جواب گفته میشود بعلت
اینکه نیست چیزی از قرآن و کلام که جمع شده باشد در او
جوامع خیر و حکمة آنچه جمع شده در سورهٔ حمد و بعد تفسیر
حمد را میفرمایند تا آخر بعد از فراغ میفرمایند پس بتحقیق که

که جمع شده در حمد از جوامع خیر و حکمة در امر دنیا و آخرة
آنچیزیکه جمع نشده در شیئی از اشیا الحدیث و بعلت اینکه حمد
جامع جمیع آنچیزی است که در کل قرآن است چنانچه فرمود
امیر المؤمنین ع کلما فی القرآن فی الحمد و کلما فی الحمد فی البسمله
و کلما فی البسمله فی الباء و کلما فی الباء فی النقطه تحت الباء
پس قرائة حمد با اجزائش قرائة جمیع کتب منزلهٔ سماویه است
بسبب اشتمالش بر باء و نقطه او فانظر ماذا تری و بسبب اینکه
قرآن جامع بیان احوال حق سبحانه و تعالی و صفاته و بیان احوال و صفات
خلق و بیان کیفیة سلوك حق با خلق است لهذا اول حمد
تا مالك یوم الدین اشاره باول است و اهدنا الصراط
المستقیم تا آخر اشاره بدوم است و ایاك نعبد و ایاك نستعین
اشاره بسیم است و بهمین جهت گفته شده اینکه در حمد سه مقام
است مقام حق که خلق در او نیست و مقام خلق که حق در او نیست
و مقام حق و خلق و جمیع علوم و احوال مفصله در قرآن و سایر

کتب سماوی بر میگردد باین مقامات ثلثه پس حمد اجمال الخیری
است که تفصیل داده شده در قران وچونکه میباشد قل
هو الله احد محض بیان توحید الخ اینکه مقام حق است
میباشد بمنزله ثلث قران پس هرگاه مکرر شد سه مرتبه
بتحقیق که ختم شده کل قران ودر علل ابن شاذان روایت
شده از حضرت امام رضا ع اینکه اگر گفته شود که چرا قرار
شده جهر در بعض نمازها وعدم جهر در بعض گفته میشود
در جواب بعلت اینکه نمازیکه جهر میشود آن نمازیست که
بجا آورده میشود در اوقات مظلمه و واجبست جهر برای
اینکه بدانند عبور کننده اینکه در اینجا نماز جماعت منعقد
شده پس هرگاه اراده دارد اینکه نماز کند عالم شود از
جهة سماع وان دو نمازیکه جهر نمیشود آن نمازیست که میباشد
در روز در اوقات مضیئه پس دانسته میشود از جهة
دیدن پس احتیاج ندارد آن نماز به سماع قال ع ۴۰

بعد از فراغ از توحید ندا فرمود که برای عظمت من خم شو
ودستها را بر زانوی خود بگذار ونظر کن بعرش من چون
چنین کردم نوری از انوار عظمت حق را مشاهده کرده
مدهوش شدم وبالهام الهی گفتم سبحان ربی العظیم و
بحمده بجهة عظمت الخ دیدم پس چونکه گفتم این تسبیح را
بحال خود باز آمدم وبالهام الهی این ذکر را هفت مرتبه گفتم
تا اینکه بحال خود باز آمدم واز این جهت مکرر شده ذکر رکوع
سبحان ربی العظیم وبحمده پس فرمود که سر بردار چون سر
برداشتم صدای تسبیح ملئکه را شنیدم گفتم سمع الله لمن
حمده چون نظر بجانب بالا کردم نوری دیدم که طایر عقلم
پرواز کرد ودهشتم از اول زیادتر شد واز شدت الحال
نزد ملک متعال بسجده افتادم وبجهة علو الخ مشاهده
کردم بالهام خداوند اعلا هفت مرتبه گفتم سبحان ربی
الاعلی وبحمده وهر مرتبه که این ذکر را میگفتم دهشتم کمتر

می یافتم تا اینکه بالمرة منجلی شد و بخود باز آمدم پس سر
از سجده برداشتم و نشستم تا از آن دهشت استراحتی
حاصل شود و بهمین جهت نشستن بعد از سجده را جلسهٔ
استراحت از غش مینامند و بالهام الهی بار دیگر بجانب
بالا نظر کردم و نوری ربانیه تو مشاهده کردم و بر من
غش عارض شد بار دیگر نزد خداوند جبار بسجده افتادم و
هفت مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده گفتم و چون تاب
مشاهدهٔ انوار افزون شد بار دیگر سر برداشتم و اندکی
نشستم و بسوی آن انوار نگریستم و باین سبب نشستن
بعد از دو سجده مستحب شد و قرار شد در هر رکعت دو سجده
و یک رکوع **اقول** بعد از آنکه فارغ شد ع از قیام و قرائة
کلام ملک علام مامور شد بخضوع تام و خشوع عام و
فقدان نفسش و رجوع بربش پس میل کرد بانحطاط و
افناء نفسش نزد سطوع ظهور ربش و رکوع حالة متوسطه است بین

ما بین فناء مطلقیکه مناسب حال سجود است و شعور
مطلقیکه مناسب حال قیام است و بهمین جهت میباشد
رکوع اشرف و اولی از قیام چنانچه سجود اشرف از رکوع
است بعلت اینکه مناط در نماز اظهار خضوع و خشوع است
پس آنچه متمحض در خضوع شد میباشد اقرب بسوی خدای
تعالی و در مصباح الشریعه مذکور است از مولای ما جعفر
بن محمد الصادق ع در باب رکوع میفرماید رکوع نمی کند
بندهٔ رکوعی بر حقیقة رکوع مگر اینکه زینت میدهد
او را خدا تعالی بنور بهاءش و حفظ میکند او را در ظلال
کبریائش و می پوشاند او را به پوشش اصفیاءش و رکوع
اول است و سجود ثانی پس کسیکه بجا آورد اول را صلاحیت
پیدا میکند برای ثانی و در رکوع ادب است و در سجود
قرب و کسیکه نیکو نبست ادبش صلاحیت ندارد برای
قرب و چونکه رکوع خضوع است از جهة آنچه که دید مصلی

در قیامش اینکه قائم بنفس است پس رکوع کرد جمیع اعضاءش
و منخفض شد جمیع جوارحش برای ازاله این خودبینی فجزاه
الله سبحانه فقال ارفع راسک برای بیان اینکه خضوع
برای خدا در عقب است او را ارتفاع و لذا قال صم فرفعت
راسی فنظرت الی شیء ذهب منه عقلی برای بیان اینکه
خضوع و خشوع برای خدای عز و جل موجب ارتفاع درجات
عالیه و مقامات متعالیه میشود و باعث بر مشاهدهٔ
انوار جمال موصله بمقام وصال ناشئه از کمال محبت میشود
آن محبتی که مقتضی فناء محب است از خودش در مشاهدهٔ
محبوب و لذا افتاد بر زمین و فرمود صم فاستقبلت
الارض بوجهی و بدنی و زمین موت است و طبع موت
بارد و یابس است و خاصیتش عدم است و لذا مبدأ شد
ممیت اسم الله مربی ارض و وجه محل معرفت است و
مقام جریان احکام و ید مقام قدرت و تأثیر است و اسفال

استقبال آن بزرگوار بوجه و ید بزمین میل دادن الجنابست
این دو را بسوی عدم یعنی فنا و اضمحلال بجهت اینکه سجود
مقام وصال و مقام محبین است و رکوع مقام متقین
عابدین و قیام مقام عالمین عاملین و تکبیر مقام زاهدین
سالکین و چونکه سجده خضوع و اضمحلال است بکله و
کلیات مراتب هفتگانه است پس واجب است اینکه بگذارد اعضاء
سبعه را بر زمین و چونکه بهر خضوعی و فنائی ظاهر میشود
نوری از انوار توحید و توحید اعلی بتحقیق که ظاهر شد
در هفت هیکل و مکرر شد در عالم غیب و شهاده چهار
حاصل شد لهذا واجب است تکرار سجده و چونکه محترق میشود
عالم خلق در نظر ساجد از جهت دعاوی که بود از اول نماز
تا هنگام سجده و هنگام سجده رفع میشود حجب و استار
و عالم سجده است عالم انوار پس این هنگام مستغرق میشود
مصلی عارف در نور خدای تعالی و رفع راس اشاره باحتراق

آن دعاوی است در حین سجود و وصول بعالم انوار الجنان بنگر
نیست در داده عوالی اصلا و بعد از نشستن و الجلاء از عرش و بخواطر
خطور نمودن دعاوی و ثنا و استغفا می کند و باکشت مینماید بسوی رب اعلی
بر جوعش بعالم نور و ضیا **قال ع** پس برخواستم و بار دیگر بخدمت
بعد کار خود به بندگی ایستادم و حق تعالی ندا کرد مرا که
بار دیگر سوره حمد بخوان چون بخواندم ندا رسید که
بخوان سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را که مشتمل است
بر بزرگواری تو و اهل بیت تو تا روز قیامة پس رکوع کردم
و سجده کردم چنانچه در رکعت اول بجای آورده بودم و چون خواستم
برخیزم ندا رسید یا محمد یاد کن نعمتهای مرا و نام مرا به
پس بالهام الهی گفتم بسم الله و بالله لا اله الا الله و الاسماء
الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله حق تعالی فرمود صلوات فرست
بر خود و بر اهل بیت خود گفتم صلی الله علی و علی اهل بیتی اود

اقول بدان بدرستیکه عالم دو عالم است عالم بدو و
عالم عود و این دو اگرچه میباشند یکی بجهة اینکه بدو
همان عود است مثل عکس و اشاره بهمین است قول خدا تعالی
کما بدأکم تعودون بنابر آنچه مقرر است نزد فرقهٔ ناجیهٔ
علیهٔ عالیه اینکه مشبه به در قرآن عین مشبه است
و ماده کما بدأکم مصدریه است پس مرجع کلام این میشود
بدأکم عودکم مگر اینکه عود میباشد صعود بعد از نزول
و وصول بعد از نزول ولذا میباشد نماز دو رکعت رکعهٔ اولی
اشاره بظهور عظمة است در مقام اول بدوی و رکعهٔ
ثانیه اشاره بظهور عظمة است در عالم عودی و در
رکعهٔ دوم بعد از قرائهٔ حمد امر فرمود خداوند سبحانه
اینکه قرائة کند انا انزلناه فی لیلة القدر را بجهة اینکه
این سوره نسبة محمد و آل او است صلی الله علیه و علیهم
فقال ص بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر یعنی با ذل ساختیم قرآن عامی که
شامل بر ناطق و صامت است و جامع بر جمیع تجلیات و ظهورات خاصه و عامه است و در مقام تفصیل

همین قرانست در رتبهٔ معارف و امام ع است در سلسلهٔ حقایق بجهة اینکه او است
ظاهر بولایة کبری و سلطنة عظمی و ریاسة علیا و اعطا، هر ذی حق حقش را
و رانند ع بهر مخلوقی در نقش را و او است سلیمان مخاطب بخطاب هذا عطاؤنا فامنن
او امسک بغیر حساب پس هنگامی این میشود که نازل ساختیم علی را در فاطمه نظر باینکه علی ع سما ولایت است
و فاطمه ع ارض ولایة و سایر ائمه ع نبات و اشجار ولایة
و رسول الله ص عرش ولایة پس اگر نازل نساند آسمان
آبش را و اشعه اشرا بر روی زمین نمیدید چیزی اندین
و همچنین اگر نازل نمیساخت خدا تعالی علی را در فاطمه ظاهر
نمیشدند ائمه ع در عالم وجود تفصیلی وجود زهر فلک قمر
ابه و دلیل تزویج علی است فاطمه را آنجو زهریکه حاصل
شد از تقاطع شمسیکه علی علیه السلم است با قمریکه
فاطمه علیها السلم است و از این تقاطع ظاهر شد دو
عقد ع عقد تین راس و ذنب که دلالت میکنند بر حسن
و حسین سیدی شباب اهل الجنة اما بودن آن معصومه
شب بجهة اینکه طبع شب بارد و رطب است و این طبیعت
طبیعت انثی است و بعلت اینکه زوجه مسکن است برای زوج
مثل شب که مسکن است برای ناس قال الله تعالی خلق لکم من

انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها و جعل اللیل سکنا و بعلت
اینکه زوجه لباس است برای زوج مثل شب قال تعالی هن لباس
لکم و جعل اللیل لباسا و اما بودن فاطمه ع قدر بجهة اینکه
صاحب قدر عظیم است نزد خدای عز و جل بمرتبهٔ کبری
اداو بر بد محب او را و محب محب او را تا هفت مرتبه از
آتش و بجهة بودن فاطمه محل تقدیر یعنی تجدید ائمه و تقریر
ایشان در رحم آن معصومه کما قال عز و جل فیها یفرق کل
امر حکیم و ما ادریک ما لیلة القدر ذکر ابن عباس بجهة
عظمت شان آن معصومه و تفخیم مکان او و برای اثبات
عظم قدر او و قرب منزلة او نزد خدا تعالی و میباشد خطاب
از قبیل ایاک اعنی و اسمعی یا جاره و الا رسول خدا ص او است
اعلم بفاطمه از هر احدی از مخلوقین لیلة القدر خیر من
الف شهر مکرر ساخت لیله را سه مرتبه بجهة ظهور آن
معصومه صلوات الله علیها در ایام ثلثه دنیا و رجعة

و قیامة والف شهر عبارت از مراتب وجود است و شرح کرده
مراتب وجود را استاد اعزه الله و ابقاه وجعلنی فی کل مکروه
فداه در بیان این سائل والف شهر هشتاد سال است
که تمام دولة بنی امیه باشد لعنهم الله ملئکه عبارت از
ائمه اطهارند ع بعلت اینکه ملئکه بمعنی عبید است چنانچه
گفته میشود ان فلانا سیئ الملکه ای سیئ الصنع بعبید
وایشانند سلام الله علیهم عباد مکرمون لا یسبقونه
بالقول وهم بامره یعملون یا اینکه ملئکه مشتق از الوکه
بمعنی رسالة است وایشانند سلام الله علیهم وسائط
فیض مابین خدای عزوجل و عبیدش و روح امیر المؤمنین
ع است فرمود الجناب انا الروح من امر ربی وایشانند
انکسا اینکه نازل شدند در فاطمه ع از غیب اول مثل
نزول آحاد در تسعه باذن ربهم من کل امر سلام یعنی از هر
امری از متعلقات امر فعلی در قول خدا تعالی انما امره اذا اراد شیئا

سر الملئکة والروح فیها

ان یقول له کن فیکون یا از قرانات امر مفعولی در قول خدا تعالی
وکان امر الله مفعولا هی یعنی این لیله مبارکه از زمان
غیبة نبی یعنی غروب شمس نبوة ممتد است حتی مطلع الفجر
یعنی تا طلوع قائم ع یا حسین ع بعد از اتمام سوره ثابت
شد برای ائمه اظهار استقلال و تردد پس اراده کرد
بیان عبودیة ایشان و عدم استقلال این بود که اراز
واینکه ایشان نیستند باشیا مکر بخدای عزوجل پس یکبع
کرد برای بیان همین ارشاد پس از آن تسبیح و تقدیس و
تنزیه کرد خدای تعالی را برای اثبات اینکه نیست مستقلی
و متفردی سوای او و بعلت اظهار قول خدا تعالی ومن یقل
منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم کذلک نجزی الظالمین
پس از آن بلند کرد اینرا خدا تعالی بر فعلش و قرار داد
او را محل مشیتش و لسان اراده اش و حاکم بر بوبیتش پس
زیاد نمود الجناب خضوع و انکسار را تا اینکه مقترن شد

بجلال و جمالید چنین و خدمتش را بتراب برای درب الاباب
وما لك الرقاب پس بلند کردانید او را خدای تعالی و قرار داد
او را اسم اعظم اجل اعلای اعلای اعلای مکنون مخزون خود
آن اسمیکه دوست دارد او را و خوشنود است از او پس از
آن گذاشت برای آنجناب حلی پس زیاد نمود آنجناب خضوع
و ذلت را و افتاد مغشیا علیه و ساکن خال شد و میرانید
نفسش را در هر باب پس بلند گردانید او را کرة بعد اخری
در حالتیکه ندا کرد او را یا محمد ارفع راسک سل تعطه و
اشفع تشفع پس رفع راس نمود ص بجهة امتثال امر پروردگار
پس برپا داشت او را پروردگار در سایر عوالم و چونکه
عطا فرمود او را خدای تعالی این نعمة جلیله و منقبت عظیمه
و مرتبه رفیعه بحیث لا یلحقها لاحق و لا یطمع فی ادراکها
طامع مستدرک ساخت او را این نعمت را باینکه قرار داد او را
در مقام صحو بعد از سکر و بقاء بعد از فنا پس امر کرد او را

اینکه تسمیه کن باسم او و تشهد بخوان بشهادتین و مقام
شهادتین و علت وجوب تشهد بعد از ظهور اسما و دیدن
مقام و منزلة اسما است و تشهد حالة بقاء است به
بقاء الله و رویة ان الامر بید الله و الملك لله الواحد
و ظهور اسماء در وقتی است که عطا میفرماید به پیغمبر وسیله را
و وسیله منبری است معروف برای او هزار پایه است
از پایه به پایه بقدر دویدن فرس است هزار سال
یا پانصد سال یا پانصد هزار سال بالا میرود رسول
خدا ص و می نشیند بر عرشه منبر و اعلای منبر و بالا
میروند سایر ائمه و می ایستند هر یك از ایشان صلی الله علیهم
بر پایه مناسب مقام و مرتبه خود و می ایستد مولای ما
امیر المؤمنین یك پایه پایین تر از پایه پیغمبر پس می آید
رضوان خازن جنان و تسلیم پیغمبر مینماید مفاتیح جنان را
پس امر میکند ص اینکه تسلیم کن مفاتیح را بعلی و می آید مالك

خازن نیران با کلیدهای نیران پس امر میکند صاحب اینکه تا کی
کن مفاتیح را بعلی و می آورند لواء حمد را پیغمبر امر میکند
علی را اینکه بدار او را و اهل محشر کلهم اجمعون از انبیا و مرسلون
و ملئکه مقربون و سایر خلق از جن و انس اجمعون وقوف
دارند از یمین و یسار منبر و صحایف اعمالشان بدست راست
و چپ و همه نشسته اند متورکا مثل هیئة متشهد
و نظر میکنند بصحیفهٔ خود پس میفرماید علی ع کلمهٔ واحده را
و هر یک از اهل محشر چنان می بینند که قراءة کرد صحیفهٔ
او را الاعجز با وجود اختلاف صحایف و اعمال و تباین هر یک
باهم و تضاد و اشاره باین است قول خدا تعالی و تری کل
امة جاثیة کل امة تدعی الی کتابها الیوم تجزون ما کنتم
تعملون هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ
ما کنتم تعملون نظر باینکه اعمال هر دو در عرض بر امام میشود
و پیشتر گفته شد که اصل نماز دو رکعة است برای بیان احوال

أعطيت لواء الحمد وعلي حاملها
وأعطيت الكوثر وعلي ساقيها

احوال عالمین عالم بدو و عالم عود و رکعت دوم بیان احوال
عالم صعود را میکند پس سجده اولی بیان نفخهٔ جذبست آن
نفخه که او را نفخة الصعق می نامند پس جذب میکند روح
امری و نور فعلی الهی را بمبدأش فلم یبق الا وجه الله کل شیء
هالک الا وجهه فهو الموت الاعظم لکل العالم ثم نفخ فی الصور
نفخة اخری و این است نفخهٔ دفع و سر برداشتن از سجدهٔ ثانیه
اشاره باین است فاذا هم قیام ینظرون و خلایق چون می
بینند اسما را باین عظمت و جلال در منبر وسیله و جبست
اینکه بگویند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
الی آخره برای اینکه کمال خدا را باین اسماء عظام الخلد الجبال الشان
پس باید متشهد هنگام قعودش مستشعر باشد باینکه حال
سر از خاک برداشته ام و در ارض قیامة محشور شده ام
در پیش روی حل حساب پس از آن مشغول خواندن تشهد
شود قال علیه السلام پس از صلوات فرستادن بر خود

واهل بیت خود ملتفت شدم بصفها از ملائکه و پیغمبران که در
عقب من صف کشیده اند پس حق تعالی ندا کرد که سلام کن بر
ایشان گفتم السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته پس حق تعالی
فرمود یا محمد منم سلام وتحیت ورحمت وبرکات تو و ذریت تو و امامان
بعد از تو خدا امر فرمود که بجانب چپ التفات کنم و اول سورهٔ
که بعد از قل هو الله احد شنیدم انا انزلناه فی لیلة القدر بود
و چون نماز معراج دو رکعت بود باین سبب در دو رکعت اول
شک و سهو نمی باشد و اگر حادث شد باید اعاده کرد و
این نماز ظهر بود و اول نمازی بود که بر آنحضرت واجب شد
چونکه فارغ شدم از تشهد تسلیم باو شده بود
امر خلق و ممالک که داینده بود او و شفاعت و عطا نموده بود
او را منبر وسیله و تسلیم فرموده بود باو لواء حمد و مفاتیح
جنت و نار را پس تسلیم حق هر ذره از ذرات بر او است پس داخل
میکند بهشت را هر که را بخواهد و عطا میکند هر مرتبه که بخواهد

بخواهد و داخل آتش میکند هر که را بخواهد پس باو مسلم است
امر خلایق و لذا فرمود خدای عز وجل خطاب باو السلام
علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته یعنی تسلیم بر تو است
هرچه را مهیا ساخته خدای عز وجل برای متقین در علیین
با تفاوت مراتب درجات و مقامات ایشان و آنچه را مهیا ساخته
برای کافرین از جحیم و عذاب الیم در سجین با تفاوت مراتب
ایشان و هر شیء که در بهشت است و در جهنم است آنچه را
اقتضا میکند از اثمار طیبه و خبیثه و غیر اینها از سایر
احوال کل اینها تسلیم بر تو است بعلت اینکه تو یی ولی مطلق
هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب ما آتیکم الرسول
فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا پس او است ولی العطا و منع
بامری از جانب خدای عز وجل پس چونکه مشرف ساخت او را
خدای تعالی باین شرافت کامله اراده کردم اینکه شریک کند با خود
در این مرتبهٔ جلیله و منقبت عظیمه اهل بیت طیبین طاهرین را

پس گفت السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یعنی این تسلیم
مذکور بر ما است که نفس مقدسهٔ پیغمبر باشد یعنی امیر المؤمنین
و عباد الله الصالحین یعنی ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین
چنانچه فرمود مولای ما حضرت باقر ع بدرستیکه ما علی امیر
المؤمنین است پس چونکه طلب کرد رسول خدا ص شرکت اهل
بیت را از خدای عز و جل اجابت کرد حق سبحانه و تعالی دعوت او را
و عطا فرمود مضمون طلب او را و شریک گردانید ایشان را
در امر با او ص پس فرمود خدای عز و جل بلسان پیغمبر السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته یعنی تسلیم نمودن هر ذی حقی
حقش را بر شما است ای اهل بیت نبوت و موضع رسالة
اینکه شما باید محل فرود آمدن وحی من و مخزن علم من و مواقع
امر و نهی من و محال مشیت من و مواضع ارادهٔ من و رحمة الله
و برکاته یعنی نشر رحمة و ایصال رحمة بکافهٔ موجودات از اهل
جنت و نار و اعطاء هر ذی حقی حقش را و جاری نمودن بهر مخلوق

مخلوق رزق را منوط و موقوف بر شما است **فصل**
بدان بدرستیکه صورت انسانیت هیئت نماز است بعلت
اینکه نماز معروف هیئة ولایة است و هیئة ولایة محل
اجتماع کل خضوع و خشوع و تذلل است پس میباشد نماز
جامع جمیع مراتب خضوع و خشوع و از این جهت میباشد عمود
دین پس نیت عبارت از عقد قلب است بر قیة و عبودیة
و طلب تقرب بسوی خداوند سبحانه و تکبیرة الاحرام استشعار
بکبریا خداوند و دخول در حصن رعایتش و منع نفس از الجه
مخالف محبة خداوند است و قیام ایستادن بخدمت بود دکار
و ظاهر ساختن مقتضای بندگی است و قرائة لوح ثناء
بر خداوند و اقرار بذلة عبودیة او است و واجبست
اینکه قران باشد برای بیان اینکه نیست دانشی برای ما بجز آنچه را
که تو تعلیم کردهٔ بما و اینکه خلق را قدرت بر ثنا حق نیست
بجز اینکه ثنا گویند به ثناء خودش بر خودش بدرستیکه عز او

جاهل است باو و به ثنا بر او و بکیفیّة قیام بخدمة او و مکرّ بتعلیم او
چنانچه فرمود پیغمبر ص انا لا احصی ثناء علیك انت کما اثنیت
علی نفسك و در رکوع اظهار ذلّة و انکسار است و بیان اینکه
کل اشیا باطل و مضمحلند بجز وجه کریم و سجود مقام فنا و رتبهٔ
موتوا قبل ان تموتوا یا محو در ظهور علوّ حق است و سجده
کردن بهفت عضو برای اشاره بفنای ساختن مراتب
سبعهٔ تکوینیّه است و اول ورود نماز دو رکعت وارد
شد برای اشعار ذلّ و خشوع در عالمین عالم دنیا و آخرت
و زیاد فرمود رسول خدا ص دو رکعت را برای بیان رجحة
برزخ و زیاد فرمود در مغرب یک رکعت بجهة اینکه صلوة
مغرب منسوب بفاطمه علیها السّلم است مثل انتساب ظهر
برسول خدا و عصر بامیر المؤمنین و عشا بحسن و صبح
بحسین و للذّکر مثل حظّ الانثیین و زیاد نکرد در فجر لان
قرآن الفجر کان مشهودا حاضر میشوند نماز صبح را ملائکه لیل

لیل و ملائکه نهار لهذا دو جا نوشته میشود **فصل**
بدان بدرستیکه آنچه واجب شد بر رسول خدا در شب معراج
پنجاه نماز بود چنانچه روایة شده در تفسیر در قول خدای
عزّ و جلّ ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا فرمود
یعنی مفروضا فرمود ع چونکه بردند رسول خدا را ص
بمعراج امر فرمود او را پروردگارش به پنجاه نماز پس گذشت
بر هر یک هر یک از پیغمبران و سؤال نکردند او را از چیزی
تا اینکه منتهی شد مرور آنجناب بموسی بن عمران پس گفت
موسی بچه چیز امر کرده ترا پروردگارت فرمود ص
به پنجاه نماز پس گفت سؤال کن پروردگارت را تخفیف
بدرستیکه امّة تو طاقت ندارند بر پنجاه نماز پس سؤال
تخفیف کرد از پروردگار انداخت از او ده نماز را و هر
دفعه که بشفاعت موسی مراجعه میکردند بسوی پروردگار
و سؤال تخفیف مینمود ده نماز کم میشد تا اینکه پنجاه نماز

رسید بر نماز پس گذشت بهر یک از پیغمبران و سؤال
نکردند او را از چیزی تا اینکه گذشت بموسی گفت بچه
چیز امر کرد ترا پروردگار تو فرمود بده نماز گفت
موسی سؤال کن تخفیف را بعلت اینکه امة تو طاقة
ده نماز ندارند بدرستیکه من آوردم بنی اسرائیل را
بالجزء ولیکن ده بود خدای عز و جل بر ایشان پس اخذ
باو نکردند و اقرار باو نکردند پس سؤال کرد پیغمبر ص
پروردگارش عز و جل را پس تخفیف داد و قرار داد به
پنج نماز پس گذشت بهر یک از پیغمبران سؤال نکردند
او را از چیزی تا اینکه گذشت بموسی گفت بچه چیز امر کرد
ترا پروردگار تو فرمود به پنج نماز گفت موسی سؤال
کن پروردگارت را تخفیف بدرستیکه امة تو طاقت
ندارند به پنج نماز فرمود پیغمبر بدرستیکه من هر اینه
حیا میکنم اینکه برگردم بسوی پروردگارم پس آورد رسول

رسول خدا ص پنج نماز را و فرمود جزای خیر دهد خدا تعالی
از امة من موسی بن عمران را و روایت شده از زید بن علی بن الحسین ع
بدرستیکه زید گفت سؤال کردم پدرم را سید العابدین
پس گفتم برای او ای پدر بزرگوار خبر ده مرا از جدم رسول خدا
چونکه برده شد او را باسمان و امر فرمود او را پروردگارش عز و جل
به پنجاه نماز چرا سؤال نکرد تخفیف را تا اینکه گفت برای او
موسی ارجع الی ربک فاسئله التخفیف فان امتک لا یطیقون ذلک
فرمود سید الساجدین ای پسر من بدرستیکه رسول
خدا رد نمیکند و مراجعه نمی نماید پروردگارش عز و جل را
در چیزیکه امر فرمود باو پس چونکه سؤال کرد موسی از رسول
خدا مراجعه را و شفیع شد برای امة پیغمبر جایز ندانست
رد شفاعت برادرش موسی را پس رجوع کرد بسوی پروردگار
عز و جل و سؤال کرد تخفیف را تا اینکه رد کرد پنجاه نماز را
به پنج نماز زید میگوید گفتم ای پدر بزرگوار پس چرا برنگشت

بسوی پروردگارش و سؤال نکرد تخفیف از پنج نماز را فرمود
امام ع برای پس لمن اراده کرد ع اینکه حاصل شود برای امتش
تخفیف بالجمله پنجاه نماز بجهة قول خدای عز و جل من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها آیا نمی بینی اینکه ع چون فرود آمد بزمین نازل
شد برای او جبرئیل پس گفت یا محمد بدرستیکه پروردگارت
تورا سلام میرساند و میفرماید انها خمس بخمسین یعنی این
پنج نماز را قبول نمودیم بعوض پنجاه نماز ما یبدل القول
لدی و ما انا بظلام للعبید را میگوید پس گفتم ای پدر
بزرگوار آیا نیست خدای تعالی منزه و مبرا از اینکه وصف شود
بمکان فرمود بلی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس عرض کردم
چیست معنی قول موسی برای رسول خدا ارجع الی ربک
فرمود معنی او معنی قول ابرهیم است انی ذاهب الی ربی سیهدین
و معنی قول موسی ع و عجلت الیک رب لترضی و معنی قول خدای
عز و جل ففروا الی الله یعنی قصد کنید خانه خدا را ای بسوی من

من بدرستیکه کعبه خانه خدا است پس کسیکه قصد خانه
خدا کند بتحقیق که قصد کرده خدا را و مساجد خانهای خدا
است پس کسیکه برود بسوی مساجد پس بتحقیق رفته بسوی
خدا و قصد کرده او را و مصلی مادامیکه در نماز است
ایستاده پیش روی خدای عز و جل و بدرستیکه برای خدای
تبارک و تعالی بقعها است در آسمانها پس کسیکه عروج کند
بسوی بقعهٔ از بقاع پس بتحقیق که عروج کرده بسوی خدا
آیا نشنیدهٔ قول خدای عز و جل را تعرج الملئکة و الروح الیه
و میفرماید خدای عز و جل در قصهٔ عیسی بن مریم بل
رفعه الله الیه و میفرماید الیه یصعد الکلم الطیب و العمل
الصالح یرفعه و تخصیص یافت موسی بن عمران برای سؤال
از تخفیف دون سایر انبیا بجهة اینکه امة موسی اشد امم
بودند از جهة عناد و لجاج و اعراض از حق بجهة ضعف
دماغ و عدم اسباب یقین قدر اقتصار شد و ان ماذکرت

کفایة لاولی الدرایة **باب چهارم** در تتمه سایر عبادات
مسئول عنه ودر این باب چند فصل است **فصل اول**
در زکوة است واسرار زکوة بمختصر مقال بدان بدرستیکه
خداوند سبحانه چونکه مکلف ساخت محمد وآلش را بنماز
در عالم اول برپا داشتند نماز را وایستادند بکمال
خضوع وخشوع وذلة پیش روی خداوند جبار تا
اینکه تسلیم نمود بایشان مفاتیح جنة ونار وعطا فرمود
بایشان لوا حمد را ومالک ساخت ایشان را دنیا وآخرت
ووا داشت ایشان را بمقام خود هنگامیکه فرمود در آخر
نماز السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وگردانید عالم را
ملک ایشان ومال این بزرگواران وقرار داد در اموال
ایشان حق معلوم برای سائل ومحروم ولذا واجب کرد اینکه
برایشان زکوة را بعد از صلوة واز اموال ایشانست آنچه را
که خداوند عالم ممتاز کرده برای ایشان از فضل خود وخیر خود ودر

واز اموال ایشانست آنچه را داخل در شیء میکنند بمشیة
خداوند واز اموال ایشانست آنچه را متمکن میسازند
بقدرت خداوند واز اموال ایشانست آنچه را الهام کرده
بایشان از معرفة خود واز اموال ایشانست آنچه را تعلیم
کرده بایشان از اسرار آفرینش خود واز اموال ایشانست
عالم فؤاد وباب مراد وبرای این عالم دو مقام است اول
مقام معرفة است واین مقام بعد از تنزل بعالم تفصیل ظاهر
میشود بزبیب وعنبیکه بیرون می آید از او مسکر ومسکر
در دنیا حرام است ونجس بعلت مکان خلط ومزج بهوس
وهوی واصول اهل دنیا وهمین مسکر شراب طهور است
در آخرة هرگاه خالص شد از مزج اغیار ومقام دوم مقام
محبة است ودر عالم تفصیل ظاهر میشود بحنطه واز
اموال ایشانست عالم جبروت وحجاب لاهوت وعالم تا[illegible]
محل خضوع وخشوع است برای مالک رقاب رب الارباب ودر این

عالم است محل دوئیدن شعیر یکه خوراک زهاد و عباد
است و قوت خالص عباد و از احوال ایشان عالم رقایق است
که عالم ارواح باشد و در این عالم منبت شجره طوبی و سدرة
المنتهی و ماوای مؤمنین است و ظهورش در این عالم نخل
است و نخل اول شجره است که نازل شد از بهشت و خلق
شد از فاضل طینت آدم اول دیگر وجود مقید و از احوال
ایشان عالم نفوس و اشباح است و عالم کثرت و مقام ولایة
ظاهره و مثالش در عالم سفلی ابلی است که ظاهر میشود
بشکل مهیب و طور عجیب و وضع غریب و مقامش در هیبت
بمرتبه است که می آورند جهنم را در روز قیامة بر هیبة
شتر مست و ذلت و خضوعش بمرتبه است که میکشد اورا
اضعف ناس و منافعش جلیل است منتفع میشوند خلق از
گوشتش و شیرش و نسلش و کرکش و ظهرش بیار کردن
اثقال ثقیله و او است ظاهر بصبر بر جوع و اذیة و عطش و خوردن خار

خار و اشارة باینمعنی است قول خدا تعالی افلا ینظرون الی الابل
کیف خلقت و در باطن اشاره بامیر المؤمنین است و در
تاویل اشاره بنفس کلیه و از احوال ایشانست عوامل ذات
و صفات و بروز امکن ارض قابلیات در تکوینیات و تشریعیات
ان عاملیکه ظاهر میشود در مقامات سفلیه و عوالم نزولیه
به بقره و از احوال ایشان اصول منافع و ارکان منافع است ان منافعیکه
در باطن مسخر بنی ادم است و در ظاهر قوامش بان اصول
است و منسر بله و مترددی و متاذر میشود بفروع او
و غنم مظهر این اصول و مصدر این فروع است و از احوال
ایشان احکام نبوة اصلیه اولیه است و ذهب مظهر آن
اصل است و در صفات حقیقة بر رسم و از احوال ایشان
احکام امامة است آن امامتیکه ظاهر شد در مقام تفصیل
که عطا کند هر ذی حقی حقش را و سائق استظهر
مخلوق رزقش را و مثالش در این عالم ظاهر شد در فضه

واین است اصول اموال پس هرگاه رسید حد نصاب که
اربعین باشد اخراج میشود از او واحد نظر باینکه تمام شدن
میقات موسی واتمام تخمیر طینة ادم در اربعین بود پس هرگاه
تتبع کنی می یابی قدر مخرج را ربع عشر در اغلب مگر غلات
بدرستیکه در غلات عشر یا نصف عشر است واگرچه
مختلف است مقادیر نصاب بجهة حکم ومصالحیکه مخفی است
اکثرش بر ما پس ذهب حد نصابش بیست دینار است اخراج
میشود از او نصف دینار واین ربع عشر است وفضة حد
نصابش دویست درهم است اخراج میشود از او پنج درهم
واین نیز ربع عشر میشود وغنم اول نصابش اربعون است
اخراج میشود شاة واحد واین نیز ربع عشر است وبقر
کمال استقرار نصاب در او نیز اربعون است مگر اینکه اول
نصابش ثلثون است پس میباشد در او ثلث عشر بعلت اینکه
بقر دلیل قابلیات است وقابلیات تمام میشود در سی وکامل

میشود در چهل والله سبحانه اعلم وابل در هر پنج شتر یک
شاة است ظاهر این است که هر پنج شتر معادل چهل شاة است
پس میباشد در شتر نیز ربع عشر واما غلات چونکه حاجة
بسوی غلات بیشتر است وطبخ ونضج غلات کمتر است
پس رعایة شد در غلات ده قبضاییکه اصول اربعین است
منقول است در مصباح الشریعه فرمود مولای حضرت
صادق ع بر هر جزئی از اجزای تو ذکوتی واجبست بلکه
بر هر موی بلکه بر هر لحظهٔ از لحظات تو پس
ذکوة چشم نظر کردن بعبرة است وپوشانیدن از شهوات
نفسانی وذکوة گوش گوش دادن علم وحکمة وقران وفوائد
دین است از موعظه ونصیحة والچه در او نجاة تو است
وباعراض از الچه ضد ما ذکر است از کذب وغیبة وشبه
این دو وذکوة لسان نصیحة است برای مسلمین وبیدار
نمودن غافلین وبسیار تسبیح گفتن وبسیار ذکر کردن است

و ذکوة بدن بذل و سخا است با آنچه انعام کرده خدای تعالی بر تو
و حرکت دادن ید بنوشتن علوم و آنچه منتفع میشوند باو
مسلمون و در طاعة خدا و قبض از شرور و ذکوة پا سعی
در حقوق خدا است از زیارة صالحین و رفتن در مجالس ذکر
و اصلاح ناس و صلهٔ رحم و جهاد و آنچه در او صلاح قلب
است و سلامة دین آنچه ذکر شد چیزهائیست که متحمل
میشوند قلوب فهمش را و نفوس استعمالش را و آنچه را متحمل
نمیتوانند شد مگر عباد مخلصین بیش از این است که احصا
شود و مخلصین اند ارباب تحمّلش و تحمّل ما لا یُحتمل است شعار مخلصین
دون غیر ایشان صدق ولی الله و ابن رسوله صلی الله علیه
و علی جدّه و جدّته و ابائه و ابنائه **فصل ۲** در خمس و اسرار
است بمختصر کلام بدان بدرستیکه خمس سهمی است که قرار داده
خدای تعالی برای خود و برای خاصهٔ خود در اموالیکه بدست
مردم است و این سهم نیست از مال مردم و مالک نمیشوند مردم

این سهم را و این سهم الخمس و اصفای آن چیزیست که در
اموال است حتی اینکه خداوند سبحانه تخصیص داده نفس
مقدس خود را باین سهم بجهة تشریف و تعظیم و تکریم برای
این سهم و تا اینکه توهم نشود اینکه این سهم مثل ذکوة است
نظر باینکه ذکوة اوساخ آنچیزیست که در دست مردم
است حاشا ربنا الکریم اینکه قرار دهد برای خاصهٔ
اولیاءش این اوساخ را و لذا حرام بود بر ایشان ذکوة را
پس ذکوة چیزیست که مالک میشوند او را مردم و مالک
نمیشوند خمس را و لذا گفته میشود برای این سهم خمس
و گفته نمیشود برای ذکوة عشر یا ربع عشر یا نصف عشر
یا ثلث عشر پس خمس ذات الهیة اصلیه است و ذکوة
صفة لطیفة عرضیه و واجبست بر عبد پاک شدن و پاکیزه
شدن از ذکوة و لذا بسا هست اراده میشود از ذکوة در
باطن براءة از اعدا چنانچه اراده میشود از نماز ولایة احبا

واما خمس عبادت از صفای شئ و خالص شئ است بعلت
اینکه خداوند سبحانه تخصیص داده خود را بخمس واین نمی
باشد مگر احسن واصفی واشرف از هر شیئی بعلت اینکه
چیزیکه برای خدا است پاکیزه تر است از هر چیزیکه برای
غیر خدا است واین دو تا دو بالند که پرواز میکند باین
دو بال مؤمن بسوی فنای قدس ومحال انس وحقیقة امر
در خمس بطور اجمال این است که محمد وآلش چونکه نماز کردند
آن نمازی را که مکلف ساخت ایشان را خدا تعالی در عالم اول
آنعالمیکه بنتیجه اقبال وادبار ایشانست آفرید خداوند
سبحانه خلق را با تمام صلوة ایشان در اوقات خمسه پس
کامل شد بسبب نماز عوالم و عوالم اگر چه بسیار است اما
کلیات عوالمیکه مترتب میشود بر او احکام وآثار وظاهر
میشود در او مشاعر و ادراک پنج عالم است عالم فؤاد
وعالم عقل وعالم نفس وعالم مثال وعالم جسم واما عالم

عالم طبیعة وعالم ماده پس نه وطینند بموت ولهذا متبین
نمیشود در این دو مشاعر و مدارک واما عالم ارواح پس
برای او است حکم برزخیة محضه نظر باینکه ملحق بعقل است
در درجه اعلا و ملحق بنفس است در درجه اسفل واما
عالم مثال اگرچه میباشد برای او حکم برزخیة ولکن آثار
او ظاهر است و حکم او متمایز بجهة غلظ او و ترتب حکم بر او
وبالجمله اصول عوالم پنج است چهار از این عوالم محض الخلق است
در معرفة احوال الخلقیة واما عالم فؤاد پس بتحقیق که فؤاد
داده خداوند سبحانه در عبد تا اینکه متوجه شوند
بفؤاد بسوی خداوند و وصف کنند او را بانچه وصف
کرده خود را برای خلق پس فؤاد چشم خدا است در خلقش
عادیه داده آن چشم را بخلق تا به بینند خدا را بآن.
چشم چنانچه میگوید شاعر اعارته طرفا راها به
فکان البصیر بها طرفها قال ع اعرفوا الله بالله پس فؤاد

مختص بشناخت خدا [illegible] هست که شناخته
میشود بفؤاد اسم [illegible] خدا و ند وسا
مابین او و عبید او است [illegible] عالم فؤاد برای خداوند
وخاصهٔ او است و نیست برای احدی در فؤاد نصیبی
و سببش این است که برای عالم فؤاد دو وجه است
وجه اعلی و وجه اسفل و برای هر یک سه مرتبه است
مرتبهٔ اولی از وجه اعلی مرتبهٔ توحید و مقام التجرید است
و نیست برای این مقام اسم و نه رسم و نه عبارة و نه
اشارة کما قال امیر المؤمنین ع کشف سبحات الجلال من غیر
اشارة و قال الص ع فی العبد العین علمه بالله والبائن
عن الخلق والدال دنوّه من الخالق بلا کیف ولا اشارة و این
سدس از خمس خاص بخدا یتعالی است مرتبهٔ ثانیه مرتبهٔ
اسم اعظم است آن اسم اعظمیکه محیط بر کل اسما و صفات است
و این سدس از خمس برای رسول است بعلت اینکه او است

محل این اسم و مفتاح [illegible] است مراد از قول امام ع
در خطبه [illegible] فی الاداء اذ کان
لا تدرکه الابصار [illegible] خواطر الافکار و این است مقام
بنوّة مطلقه مرتبهٔ ثالثه مرتبهٔ اسما و صفات است و این
سدس از خمس برای ذوی القربی است و ایشانند علی و
اولادش و زوجهٔ صدیقه اش علیهم آلاف التحیة والثنا
فرموده مولای ما حضرت صادق ع نحن الاسماء الحسنی التی
امرکم الله ان تدعوه بها و مرتبهٔ اولی از وجه اسفل ظهور
فعل است یعنی هیئهٔ ظهور فعل و هیئهٔ ظهور آن هیئتی فعل م
است که در مفعول است برای استدلال بر فعل و این سدس
رابع از خمس برای یتامی است یعنی برای معرفت ظهور هیئهٔ فعل
بعلت اینکه فعل است یتیم الخ چنانکه نیست کفوی برای او و نه
ابی و نه امی غیر نفسش مرتبهٔ دوم ظهور اثر است یعنی مفعول
مطلقیکه فی الحقیقه مصدر است و این سدس خامس برای

فقیر مسکین است از نساء اینکه متولدند از اسماء آن اسمائیکه
متولدند از اسم اعظم کلی او است فقیر بلکه محض فقیر بمبدأ
زیراکه نمی باید برای خود تحققی و نه تذوتی در آنی از آنات و
حالی از حالات و نیست وجودی برای او مگر باین سهم از
خمس مرتبه سیم ظهور صلوح اثری است که تعلق میگیرد
بمتعلقات برای اینکه ظاهر شود مفعول مطلق در مفعول به
پیش از تحقق مفعول به و این پیش از وقوع کن است و این است
واو مستتر در کن که ظاهر میشود در فیکون و این سدس
آخری سهم ابن سبیل است از این ذریه طیبه یعنی ذریه
متولده از اسماء و اشاره میشود باسمائیکه برای خمس است
در قول خدا یتعالی واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و
للرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل و ظاهر
این است که مقام فؤاد در نماز نماز ظهر است و این است صلوة
وسطی بنابر اکثر و آیات بعلت اینکه وقت صلوة ظهر وسط وجود

وجود و قطب وجود است پس کسیکه مالک شد این شش مرتبه
فؤاد را واجبست بر او ادای خمس یعنی قرار دهد این مشعر و این
مقام از ادراک را برای خدا یتعالی و برای اولیاء خدا یعنی نظر
کند بتوحید محض و لخری باسم اعظم کلی و سیم باسماء و صفات
و چهارم بصدور فعل از حق و بمشیة حق و اراده او و اینکه
اشیاء را قیامی نیست مگر باینها و پنجم بمحل مشیة و متعلق فعل
و ششم بتعلق گرفتن این محل برای اینکه بوده خالق پس کسیکه
عمل کند بانچه گفته شد بتحقیق که ادا کرده خمس مالش را و الا
خارج از حد ایمان است بعلت اینکه خداوند سبحانه در آیه
شریفه لخراج خمس را شرط ایمان قرار داده فافهم ان کنتم تفهم برحدود معینه
والا فاسلم تسلم **فصل ۳** در صیام و اسرار صیام است
در مصباح الشریعه فرمود حضرت صادق ع اینکه فرمود
رسول خدا ص روزه پوشش است از آفات دنیا و حجابی است
از عذاب آخرة پس هرگاه صایم شدی نیت کن بصومت باز

داشتن نفس را از شهوات و نفس را نازل منزلهٔ مریضی کن که رغبت
ندارد به طعام و نه شراب متوقع باش هر لحظه شفای خود را
از مرض گناهان و طهر باطنت را از هر چیزی که غفلت و ظلمتی که
قطع میکند تو را از معنی اخلاص لوجه الله و وارد شده
از یکی از ائمه علیهم السلم اینکه شیطان جاری میشود در
ابن آدم محل جاری شدن خون در عروق پس سد کنید مجاری
شیطان را بالجوع و عطش و فرمود پیغمبر ص برای روزه دار دو
شادی است هنگام افطار و هنگام ملاقات کردن پروردگار
و قسم بآنکسیکه نفس محمد بدست او است هر آینه بوی
دهن روزه دار نزد خدای تعالی پاکیزه تر است از بوی مسک
فصل ۴ چونکه میباشد نماز خضوع و خشوع و تذلل و اقبال
بسوی خداوند مترتب میشود بر نماز باز داشتن خود را از
دواعی و شهوات نفسانی و الا متحقق نمیشود اقبال تام و این
امساک اعظم فروع نماز است و ماههای زمانی حکایة میکنند

کنند ذوات الهیه را و میباشد اصول ماهها ماه رمضان
و شعبان و رجب و اشهر تسعه بمنزلهٔ مقدمات و فروع و ظهورات
ثلثه اند و اشهر ثلثه بمنزلهٔ نتایج چنین مثل افلاک تسعه که اسباب
و مقدمات اند برای تکوین موالید پس اصول ثلثه اشرف
اشهر و افضل و احسن اشهر اما شهر رمضان شهر مبدء و دلیل
فؤاد است بجهة اینکه اشرف و افضل و اعلای ثلثه است
و لذا وارد شده اینکه رمضان اسم خدا است پس مگوئید
رمضان بلکه بگوئید شهر رمضان پس هرگاه بوده باشد این ماه ماه
خدا اولیست در این ماه توجه بسوی خدا و میباشد
در توجه کف نفس و امساک از ما سوی بآن قسمیکه از جانب
خداوند رسیده و الا حاصل نشده توجه و معنای نسبة
شهر رمضان بسوی خدا تعالی ظهور سلطان او است در این
شهر و ظهور تام میباشد در آخرة در روز قیامة و وقت
عود خلایق بسوی خدا تعالی چنانچه در بدو یعنی عالم ذر

نیز در این ماه بود و بهمین جهت رمضان مشتق از رمضا
است بعلت اشتداد حرارت در روز قیامة و ضم بعض
خلق به بعض و عرق ایشان کما هو المعروف و در آن روز
حاصل میشود امساک تام از مفطرات و شهوات دلجه
بنفس و بدن و این ماه در دنیا مثال آن روز و حاکی آن
روز است پس واجبست در این ماه بخاطر آوردن آن روز
و عمل نمودن برای خدا تعالی و توجه بسوی جناب او
اما ماه شعبان ماه محمد است ص چنانچه از روایات
بر می آید و این ماه اگر چه مقام صوم است بجهة صلوح

و در این ماه ظاهر میشود اشراقات نور الجناب در رجعة و آن وقت شناخته میشود اجرا حکم عدم در هر ذره از ذرات وجود به در جمیع عوالم

تعلق قریب ممتنع بودن این مقام از حدود و صور شخصیه
که مقتضی مر شهوات و دواعی است بخلاف مقام شهر
رمضان که بالفعل ممتنع است یعنی غیر مقترنست بحدود
و تعینات و لذا صوم در شهر رمضان واجبست و در
شعبان مستحب مؤکد و اما ماه رجب ماه قائم آل محمد علیه است

علیه و علیهم السلام پس ماهها کل منتهی میشود باین شهور
ثلثه و بنابر احد تفاسیر ایام ثلثه در قول خدا تعالی
و ذکرهم بایام الله یعنی یوم قیام قائم و یوم رجعة و یوم
قیامة که این شهور ثلثه باشد و مراد از این یوم یوم قمری
است که یک ماه عرشی باشد و یوم شمسی یکسال است
و یوم زحل سی سال است و یوم کرسی بیست چهار هزار سال است
و یوم عرش بیست و چهار ساعت است و اما صوم در سی
روز بعلت اینکه محل ظهور مبدء ثلاثین است آیا نمی بینی الفسکه مبدء حروف هجا
است نگاه نمیدارد او را مگر کلام چنانچه در حرف تعریف در حرف
نفی است و ثلاثون مقام قابلیات است پس ظهور مبدء در
قابلیات عبادت از امساک و اعراض قابلیات است از مقتضیات
و شهوات خود و این اعراض تام و امساک عام عبادت از قیام به
بندگی است در سی روز و لذا وارد شده از پیغمبر ص اینکه
آدم چون خورد از شجره باقی ماند در شکمش سی روز بعلت اینکه

کدورت را اولی سرایت کرده در کل اطوار قابلیات پس واجبست
امساک و مقابله شدن ارض قابلیات با شراق شمس عنایة ازلیة
الهیه بقدر مقام قابلیات تا بسوزاند حرارت مبدء این
کثافات را و پاک کند ارض قابلیات را از کل رذائل و دناءات
ولذا مستحب است غسل در روز اول ماه رمضان در آب جاری
و مستحب است اینکه بریزد بر سر خود سی کف از آب تا تاثیر کند
در او حرارت صوم و حرارت ظهور مبدء و مستحب است وقاع
در شب اول این ماه بجهة اخراج و تسکین حرارت تا اینکه بر
انگیخته نشود صفرا و محترق نشود سودا و متولد نشود از او
امراض مهلکه **تتمه** ذکر میشود پارهٔ از آن حدیثیکه
روایت می کند او را فضل بن شاذان در علة
طهارت و صلوة و صوم از حضرت امام رضا
صلوات الله و سلامه علیه آنچه متعلق بصوم است گفت فضل
ابن شاذان از آن جناب ع پس اگر گفته شود چرا امر فرمودند عبادرا

عبادرا بروزه داشتن در جواب گفته میشود برای اینکه بشناسند
الم جوع و عطش را و استدلال کنند باین الم بر حال فقراء آخرة
و گرسنگان و تشنگان روز قیامة و تا اینکه بوده باشد
روزه دار حال بودنش خاشع ذلیل عارف صابر بر آنچه
برسد او را از جوع و عطش و باین واسطه مستوجب ثواب
شود با آنچه در او است از امساک از شهوات و تا اینکه بوده
باشد واعظی برای ایشان بر آنچه تکلیف کرده و دلیلی برای ایشان
در آینده و تا اینکه بدانند شدت جوع را بر اهل فقر و مسکنة در
دنیا پس ادا کنند آنچه را واجب کرده خداوند بر ایشان در اموالشان
پس اگر گفته شود چرا قرار شد صوم در ماه رمضان بخصوص
دون سایر شهور گفته میشود که ماه رمضان ماهی است که
فرو فرستاده خدای تعالی در این ماه قرآنی که راه نما است برای مردم
و واضح و روشن کننده راه راست و جدا کننده حق و باطل
است و در این ماه لیلة القدر است که بهتر است از هزار ماه

ودر این شب جدا میشود هر امر حکیمی و این ماه اول سال است
ومقدر میشود آنچه میباشد در سال از خیر یا شر یا مضرت
یا منفعت یا رزق یا اجل ولذا نام برده شده بلیلة القدر
پس اگر گفته شود چرا زن هر وقت حایض میشود روزه نمیگیرد
ونماز نمیکند گفته میشود بعلت اینکه حیض در حد نجاسة
است پس دوست داشت خداوند اینکه متعبد نشود مگر
طاهره وبعلت اینکه نیست صوم برای کسیکه نیست برای
او صلوة پس اگر گفته شود که زن حایض چرا قضا میکند
روزه را ونه نماز گفته میشود بجهة علل بسیار بعضی از
علل این است که روزه باز نمیدارد مر او را از خدمت خود و
خدمت زوجش واصلاح خانه اش و قیام بامور خانه و
اشتغال بانجام معیشتش و نماز منع میکند مر او را از کل اینها
پس اگر گفته شود که برای چه قرار شد صوم مستحب گفته میشود
برای اینکه کامل شود باو صوم واجب پس اگر گفته شود برای

در این ماه

چه قرار شد در هر ماهی سه روز که در هر عشری یک روز باشد
گفته میشود بعلت اینکه خدا یتعالی میفرماید من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها پس کسیکه روزه بدارد در هر ده روزی
یک روز پس گویا روزه داشته کل دهر را چنانچه گفت سلمان
فارسی رض گفت روزه داشتن سه روز در ماه معادل صوم
دهر است پس کسیکه بیابد چیزی را غیر از دهر پس روزه بگیرد
در او پس اگر گفته شود که چرا قرار شد پنجشنبه اول در عشر
اول و اربعاء در عشر اوسط گفته میشود اما پنجشنبه بعلت
اینکه فرمود حضرت صادق ع عرض مینمایند هر خمیس اعمال
عباد را بر خدا یتعالی ودوست دارد اینکه عرض شود اعمال عباد
بر او حال بودن عبد صائم پس اگر گفته شود چرا قرار شد
پنجشنبه آخر گفته میشود بعلت اینکه هرگاه عرض شد عمل عبد
سه روز در حال بودنش صائم اشرف و افضل است از اینکه
عرض شود عمل او دو روز در حال بودنش صائم و قرار شد

اربعاء در عشر اوسط بعلت اینکه حضرت صادق ع بتحقیق که
خبر داد اینکه خدای عز و جل خلق کرد آتش را در این روز و در
این روز هلاک فرمود قرون اولی را و این روز است یوم
نحس مستمر پس دوست داشت خدا اینکه دفع کند عبد ان
خودش نحوسة این روز را بروزه داشتن **باب پنجم** در توحید است
و توحید عبارت از توجه شخص است بجانب واحد و
اعتقاد درست در توحید این است که خدای تعالی واحد است
و شریکی برای او نیست در چهار مرتبه و این مراتب حاصل
میشود در حال بودن شخص در عالم تفصیل و تمایز مراتب
و الا نزد توجه شخص هر مرتبه نمی یابد در آنجا تعدد را
مرتبه اولی توحید ذاتست کما قال تعالی و لا تجعل مع الله
الها آخر یعنی قرار مده با خدای تعالی معبودی دیگر که شریک
باشد با او در ذاتش و الا خدا نیست بجهة اینکه اشتراک
لازم دارد مغایرت و تمایز را و این دو لازم دارند ترکیب را و قول

باینکه ما به الاشتراک عین ما به الامتیاز است این قول
نفی میکند اشتراک را زیرا که معقول نیست بودن شیء
واحد از این جهت که مشترک است متمیز باشد بجهة اینکه
امتیاز نمی باشد مگر در محل صلوح اشتراک پس اگر ممتنع
شد صلوح اشتراک ممتنع است امتیاز و هرگاه ممتنع
شد امتیاز ممتنع است تعدد بجهة اینکه دوئیت متحقق
میشود بعد از امتیاز این دو از یکدیگر و هرگاه صحیح شد
اشتراک و تغایر و تمایز ممتنع است اینکه بوده باشد ما
به الامتیاز عین ما به الاشتراک و الا ذکر غیر نشده و این
واضح است برای کسیکه چشم بپوشد از جدال و قول باینکه
اشتراک در مفهوم عرضی است پس این دو در ذات
متباینان و متمایزانند و صادق نمی آید احدهما بر
دیگری و صدق وجوب وجود بر این دو بالعرض است
مثل صدق ماشی بر انسان و غیر انسان نظر باینکه ماشی

ا

ذاتی نیست برای انسان و نه برای غیر انسان ولذا هرگاه
نظر کنی باین دو نحو حد ذاتهما فراموش میکنی مشی را و
وهمین است حاصل شبههٔ ابن کمونه در اثبات تعدد
الهه این قول نفی میکند تعدد الهه را زیرا که صدق وجوب
ووجود براین دو اگر بوده باشد بالعرض این دو در ذات
نه واجبند و نه موجود پس ذاتیکه نه واجبست و نه
موجود نمیتواند خدا باشد و دیگر آنکه مفاهیم میباشند
مرایا برای اعیان خارجیه وصفه استدلال است بر اعیان
و نیست فرقی مابین مرایا و مابین اعیان بجز اینکه مرایا صفة
اعیان و اثر اعیانند و اقتضا نمیکند مقام برای تحقیق
این مرام و این توحید محتاج باستدلال نیست زیرا که تصور
نمیشود شریک تا اینکه محتاج شود پس از آن احتیاج شود
بدلیل برای نفی شریک بعلت اینکه توجه بمبدا نمیباشد
مگر بچشم مبدأ هم بچشم بان بینی یار را اعرفوا الله بالله و عسه

و عینه لك لنحو فریدا که آن چشم ذات تو و حقیقت تو است
و نیست در ان مقام جهتی و جهتی و کیفی و کیفی و امتیازی و
افتراقی و اتصالی و انفصالی و اشتراکی و مغایرتی تا اینکه
تصور و ملاحظهٔ غیر شود و این تجویز الشریک و این فرضه
و این ذکر و آنچه را فرض کرده اند از تصور شریک نیست
این تصور مگر در مقام نفس و مقام احتجاب از حق پس بنفس
شناخته نمیشود خدا یتعالی چونکه اهل جدال مقامشان
عالم نفوس است و بحثشان کثرت و اختلاف واقع شد نزد
آنچه واقع شد از مناقضات و اختلافات ذرهم یاکلوا و یتمتعوا
و یلههم الامل فسوف یعلمون **مرتبه ثانیه** توحید صفاتست
باینمعنی که از برای صفات حق شریکی نیست پس شریک در حق
ندارد و همچنین در علم و در قدرت و هکذا در سایر صفات
و باطل است اعتقاد باینکه صفات صادق می آید بر خدا
و بر غیرش خواه باشتراک معنوی و خواه باشتراک لفظی اما

اشتراک لفظی عبارت از اینست که دو معنی [illegible] لفظ [illegible] وضع [illegible]

اشتراک معنوی عبارت از اینست [illegible]

عدم جواز اشتراک معنوی بجهة اینکه موروث ترکیب میشود
در صفة خاصة واین صحیح نیست بعلت اینکه صفة خاصة
عین ذاتست وقول باینکه اشتراک در مفهوم است نه
در مصداق کلامی است فاسد بعلت اینکه مفهوم مخالفت
با مصداق ندارد نظر باینکه مفهوم مثل صورت منطبعه در
اینه است از زید خارجی واین صورت دلیل زید است من
حیث الدلالة وفرقی نیست مابین صورة وصاحب صورة و
من حیث الذات والحقیقة اثر او است وصف نمیشود زید
خارجی باین صورت پس هرگاه مفهوم دلیل باشد برای
مصداق احکامی که جاری میشود بر مفهوم شامل است آن
احکام مصداق را فان کان الاشتراک فالاشتراک والا
فلا پس صحیح آنکه گفته عالم مثلا موضوع لمن له العلم پس
صادق می آید بر خدا لانه کذلک وبر غیر خدا لانه کذلک وصدق
بر خدا و غیر خدا از مقوله تشکیک است بجهة اینکه صدق

بر خدا تعالی اقدم واشرف واولی است وهمچنین صحیح نیست قول
ایشان در وجود وغیر وجود از سایر صفات ومعانی که اطلاق میشود
بر غیر خدا تعالی این مثل علم وقدرت وسمع وبصر وامثال
این صفات نه باشتراک لفظی ونه باشتراک معنوی بعضی غلبه بعضی
داده اند در وجود معنوی را باعتقاد اینکه قول بلفظی موجب
کفر است بجهة اینکه شرط است در اشتراک لفظی تباین
معنیین پس چونکه وجودیکه صادق می آید بر ممکن آن معنای
است که تعبیر میکنند از او بهستی باید وجودیکه صادق
می آید بر خدا تعالی معنائی باشد مباین با معنای اول و
مباین وجود نیست مگر عدم پس لازم می آید اینکه خدای تعالی
معدوم باشد واین کفر است وانکلام ایشان همین کلام چنین
مفهوم میشود که وجودی را که ثابت میکنند برای خدا تعالی او را
مباین ومقابل باشد ولازم است ایشان را اینکه بوده باشد
برای او ضد واثبات مقابل ومضاد برای خدا تعالی کفری دیگر است

بجهة اینکه این معانی برای وجود ممکن است و باتفاق متکلمین
بر نفی مباین و مقابل برای خدای تعالی بجهة اینکه مباین و مقابل
مستلزم نسبة است و نسبت مستلزم اقتران است و اقتران
مستلزم حدوث است و حدوث ممتنع است در او لجهة
اینکه نسبت علة اقتران و اتصال و ارتباط منتسبین است
و الا باطل میشود اقتران و تقابل و تضاد و تناقض و کل
اینها از اقسام تباین است و تباین یکی از نسب اربع است
که خالی نیست ممکن از یکی از ضرب از این نسب چنانچه مقرر است
در منطق پس هرگاه باطل شد نسبت در حق خدای تعالی باطل
شد برای او اثبات نمودن وجودیکه صحیح است صدقش بر ممکن
وشاذی از ایشان قائل شده اند باشتراک لفظی از جهة
اینکه منع کرده اند اتحاد رتبه را مابین واجب و ممکن مطلقا مفهوما
و مصداقا این هم باطل است نه بسبب الجهة که ذکر کرد قائل
باشتراک معنوی بل بجهة اینکه شرط اشتراک لفظی وضع لفظ است

برای معنی مباین و وضع لفظ برای ذات اقدس از چیزها نیست
که ثابت شده امتناعش وبعضی مثل سید قطب الدین شیرازی
و غیر او قائل شده اند بحقیقة و مجاز و نفی اشتراک مطلقا در وجود
و ظاهر از کلمات بعض در غیر وجود نیز و این هم باطل است بعلت
اینکه حقیقة و مجاز از احکام لفظ موضوع است و چونکه باطل
شد اصل وضع در ذات حقسبحانه و تعالی باطل است قول باینکه
این صفات وضع شده است حقیقة برای خدای تعالی و استعمال
میشود در غیر او مجازا و بعلت اینکه در مجاز لابد است از
علاقه مابین او و حقیقه و کدام علاقه است مابین دو امریکه
احدهما ممتنع است نزد دیگری و مجاز خود دوم قسمی که سید مقر
و مثبت است بادلهٔ قطعیه از عقلیه و نقلیه بان الله کان
و لا شیء معه و الان علی ما هو علیه کان پس در مقام ذات ذکر
غیر بیجا است تا چه رسد بارتباط و علاقه . تحقیق الحق
علی العبارة الظاهرة بدان بدرستیکه رابطهٔ حقیقیه

ومناسبة ذاتیه که مستدعی مرتبه هر اسمی است بسوی
مسمّی وهر لازمی بملزومش بو میداد جهة اسمیة را ومعدوم
میسازد جهة مدلولیة را بالنسبه بذات حق جل شانه
وعظم برهانه وسلطانه ومناسبة بکل انواعها منتفی است
با استلزام جهتی وجهتی وابنها منافات دارد با بودنش ذات
بحت وغیب مطلق ومجهول مطلق واگر چه در خلاف وادارد
ترا باینکه منع کنی مناسبت ما بین اسم ومسمی را وحال انکه
انکار ضروری کرده سؤال میشود از واضع اسم برای ذات
حق وعلة وضع اگر گفتی علت اقتضای ذاتست فقد اثبت
بالکذب البحث الباث الحاصل علت وضع نیست بجز تعریف
واگر گفتی جواب انرا که واضع خلق است پس مخالف است
رای تو با ادلهٔ قطعیه که دلالت میکند بر اینکه اول الخلق و
اول الذات وتصورها پس معین شد نیست وضع بجز
برای تعریف وچونکه میباشد جهل بمقام ذات علم بذات کی

[illegible]

پس میباشد اسمیکه بجهة تعریف است مقام قائم در دربدر قائم
ولهذا نیست اسم در مرتبهٔ ذات پس در مرتبهٔ که اسم نیست
نه اشتراک است در آن مرتبه ونه غیر اشتراک پس کلامی نیست
در آن مرتبه و لا مقام یا اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا پس
هرگاه نفی کردی این معانی را از خدا تعالی ومنزه ساختی او را از
مشارکت غیر معنی ولفظا وارتباطا وعلاقة وقرار دادی
صفات خدا تعالی را عین ذاتش بدون فرض مغایرة قرار بده
الفاظ وتعبیراتی که از خدا تعالی میشود در مقام قول امیر
المؤمنین رجع من الوصف الی الوصف ودام الملک فی الملک
وعمی القلب عن الفهم والفهم عن الادراک والادراک عن الاستنباط
واجهم المحض الی العجز والبلاغ علی الفقد والجهد علی الیاس انتهی
المخلوق الی مثله والجاه الطلب الی شکله الطریق مسدود
الطلب مردود دلیله ایاته وجوده اثباته الحدیث فدع
عنک جواض جنه السوالح مرتبه ثالثه توحید افعال است

این مقام است چ

واین توحید محل لغزش قدمها است وانکار کرده اند طایفهٔ
این توحید را بگمان اینکه این منافی اختیار است در افعال عباد
با اینکه تحقق اختیار باین توحید است در مبدأ و معاد بیانش
بطوریکه تذییل باشد یا فهام این است که خداوند را شریکی
نیست در افعالش و استعانت نمی جوید باحدی در انشاء
خلقش و استشاره نمیکند احدی را در ایجاد بریتش بلکه
خداوند سبحانه مستقل است در فعلش مستبد است
برایش شریکی نیست در امرش ضدی نیست در حکمش
واین اعتقاد کسی است که تصدیق کرده خدا را در قولش عز
من قائل وما امرنا الا واحدة وما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس
واحدة وما تری فی خلق الرحمن من تفاوت وقل الله خالق
کل شیء وارونی ماذا خلقوا من الارض وامثال این آیات و
تصدیق کرده اولیاء خدا را یعنی ائمه معصومین ع و تصدیق
کرده قول ایشان را که میفرمایند لیس لنا من الامر الا ما قضیت ولا

ولا من الخیر الا ما اعطیت ولا یکون شیء فی الارض ولا فی السما
الا بسبعة بمشیة وارادة وقضاء وقدر واذن واجل و
کتاب پس کسیکه اعتقاد کند اینکه خداوند قادر است
بر نقض یکی از اینها فقد کفر ودر روایتی فقد اشرک ودر
حدیث قدسی انا الله الذی لا اله الا انا خلقت الخیر فطوبی
لمن اجریته علی یدیه وانا الله الذی لا اله الا انا خلقت
الشر فویل لمن اجریته علی یدیه وامثال این روایات وکل
اشیا جاری میشود بفعل خداوند سبحانه بر امری محکم و وضعی
متقن بطوریکه مؤدی باضطرار نمیشود پس عطا می کند
خداوند سبحانه اشیا را آنچه طلب میکنند از او بالسنهٔ
استعدادات و قیام این استعدادات بنور فیض خداوند
وفعل او است و اختلاف بقابلیات است وقیام قابلیات
بمقبولات است و تقوم مقبولات بفعل خدا تعالی است و
امثله ضروریه در عالم برای این مسئله بسیار است بعضی

از امثله آفتابست و شعاع آفتاب که واقع میشود بر دیوار
و بسبب او سایه کشیده میشود در عقب دیوار پس شعاع
آفتاب که ظاهر شده از یمین جدار عطاء خداوند است
که تعبیر میکنند از او بوجود و ظلی که ظاهر شده از شمال
جدار اثر جدار است که پیدا شده از فعل جدار و جدار
در مثل نفس شعاع است من حیث نفسه لا من حیث الشمس
که تعبیر میکنند از او بماهیة و انیة و اگر نبود جدار و کثافة
جدار ظاهر نمیشد شعاع و اگر نبود مقبولی که شعاع
باشد هر اینه قابلی نبود که جدار باشد و اگر نبود فعل
خدا نه مقبولی بود که شعاع باشد و نه ظلی که اثر فعل جدار
باشد و این است سر امر بین الامرین و بیان حقیقه این
مسئله بطور دیگر برداشته شود قناع از روی مقصود
از چیزی است که منع کرده خداوند مگر کتمانش را بجهة عدم
تحمل عقول و از این جهت فرمود امیر المؤمنین چونکه سؤال شد

از این مسئله بحر عمیق فلا تلجه و سؤال شد ثانیا فرمود ع
طریق مظلم فلا تسلکه سؤال شد ثالثا فرمود ع سر الله
فلا تفتشه وقال الصادق ع لا جبر و لا قدر بل منزلة بینهما
اوسع مما بین السماء و الارض لا یعلمها الا العالم او من علمه
ایاه العالم و نمی رسد کسی بسر این مسئله مگر باخلاص
در طاعة خدا و اقبال کلی بسوی او کما قال عز و جل و اتقوا الله
و یعلمکم الله و لما بلغ اشده و استوی آتیناه حکما و علما
و کذلک نجزی المحسنین **مرتبهٔ رابعه** توحید در عبادة است
کما قال تعالی فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا
یشرک بعبادة ربه احدا و توحید در عبادة حاصل میشود
باینکه نه بینی عزت و استقلال برای چیزی مگر برای
خدا تعالی و نترسی از احدی مگر از او و امید نداشته باشی
از احدی بجز از او و التفات نکنی بغیر او بجهة اینکه هر گاه رو
کردی بسوی شیئی آن شیء معبود تو است چنانچه در حدیث

وارد است کل ما یشغلک عن الله فهو صنمک و جامع امر در
اینمقام این است که معبود واجب است اینکه بوده باشد مستقل
و ثابت و هر شیئی مقهور و مضمحل باشد نزد ظهور جلال
و عظمتش زیرا که اگر بوده باشد احدی اعظم از او ابی و امتناع
دارد نفس از توجه بادنی با وجود اعلی و شکی نیست که شخص
هنگام توجه و التفاتش باعلی ملتفت باسفل نیست و
بالعکس ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه بنا بر علی هذا
هرگاه اعتقاد کند در حق شیئی اینکه اعلی است هنگام
حضورش نزد اعلی مضمحل است توجه بسوی اسفل پس هرگاه
به بینی مرد برا که متوجه میشود بسوی اسفل با وجود اعلی
پس بتحقیق که قرار داده در نظر و اعتقاد و عمل اسفل را اعلی
و اعلی را اسفل و الا در واقع نمیباشد اعلی اسفل و نه اسفل
اعلی پس هرگاه نظر کند بسوی اسفل قرار داده اسفل را مقصود
و معبود زیرا که اگر بودی نزد ناظر اعلای از او روا نداشت نظر

نظر بسوی اسفل را بلکه منع مینمود ظهور اعلی ناظر را از
مشاهده اسفل و اگر بوده باشد همیشه نظرش بسوی
اسفل چنین کسی میباشد کافر و اگر دفعه نظر میکند باعلی
و دفعه دیگر نظر میکند باسفل چنین کسی مشرک است بنا
علی هذا کل عصاة در این توحید مشرکند بعلت اینکه عاصی
تابع است هوای خود را و مخالف است امر مولای خود را چنانچه
خدای تعالی میفرماید افرایت من اتخذ الهه هویه نظر باینکه
قرار داده هوا و هوس خود را معادل با خدای تعالی بلکه ترجیح
داده تا اینکه اختیار کرده و برگزیده اراده خود را بر اراده
خدای تعالی نعوذ بالله منه و نستغفر الله منه و برای این
معصیت مراتب بسیار است بحسب غلظت و کبر و دقت و
صغر تا میرسد بجائیکه فرموده پیغمبر ص ان الشرک فی هذه
الامة له دبیب اخفی من دبیب النملة السوداء علی الصخرة الصماء
فی اللیلة الظلماء و مراتب این شرک در این توحید بسیار است

در ذکر میشود چیزیکه جامع کل مراتب باشد در سه مرتبه
مرتبهٔ اولی توحید عوام است و توحید عوام عبارت
از توجّه بسوی معبود حقّ است بفعل امر وجوبی و ترک
نهی تحریمی در کل افعال و حرکات و سکنات و یاد نمودن
خدارا در حال طاعت و بجا آوردن او و بخاطر آوردن
خدارا در حال معصیت و ترک نمودن او و الّا داخل میشود
در حد شرک خاصّ یعنی شرک عبادة و بیرون میرود از
ایمان چنانچه فرمود ع لا یزنی الزانی و هو مؤمن و لا یسرق
السارق و هو مؤمن مرتبهٔ ثانیه توحید خواصّ است
و توحید خواص عبارت از توجّه بمعبود حقّ است بفعل
راجح که شامل است امر تکمیلی را یعنی مستحبات و ترک مرجوح
که شامل است نهی تنزیهی را یعنی مکروهات بجهة اینکه نیست
طاعة و عبادة عبد بجهة طمع بهشت و نه خوف از آتش
بلکه بجهة طلب رضای خداوند و حذر نمودن از آنچه منافی

منافی بالمحبة و رضای اوست و شک نیست که در مستحبات
رضای خدا تعالی است و در مکروهات عدم رضای او پس هر کاه
بعمل آورد مکروهات را و واگذارد مستحبات را با امر خدای
عزّ و جلّ و دفع موانع بتحقیق که اختیار کرده خواهش نفس را
بر رضای خدا تعالی فقد اتخذ الهه هویه و اضلّه الله علی
علم و ختم علی سمعه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه
من بعد الله اللهم اهدنا بهدایتک و افتح مسامع قلوبنا
بنورک یا نور النور و یا مدبّر الامور مرتبه ثالثه توحید
اخصّ خواصّ است و این توحید عبارت از توجّه بسوی
معبود حقّ است بکل آنچه ذکر شد در دو مرتبهٔ گذشته
و بترک مباحاتیکه وارد نشده در آنها امری و نه نهیی
از شارع و رسیده اباحهٔ آنها چنانچه فرمود ع کل شیء
للمطلق حتی یرد فیه امر او نهی و فرمود ع در حق این گروه
ابرار یدعون ما لا باس به حذرا عن الوقوع فیما فیه باس

بلکه وا میکذاشتند امر را بحق که در آن هوای نفس است بجهت اینکه
ایشان قطع نموده اند اعتبار نفس و ملاحظه هوی و هوس را
و باطل و مضمحل نموده اند اراده شانرا در اراده خدا تعالی
بعضی از ایشان کسی است که اراده برای او نیست و بالاتر
از او کسی است که اراده اش را تابع اراده خدا تعالی کرده و نگاه
میدارند خود را از نظر بما سوی و مشاهده غیر خدا ایشان
امتثال میکنند امر او را و خطور نمیکند ببالشان و نه
در خاطرشان سوای نور عظمت و بهاء قدرت پس
استظلال میجویند بظل توحید و متمکن میشوند بکهف
تفرید و تنزیه و نمیرسد این درجه را بطور حقیقه
و واقع باکمل وجوه و اعلای وجوه و اشرف درجات و
اقصای غایات مگر محمد و اهل بیتش که ایشانند قصبه
یاقوت و حجاب لاهوت و سلاطین ملک و ملکوت صلی
الله علیهم اجمعین بعد از ایشان میرسند این درجه را

انبیاء و مرسلین بحسب تفاوت درجاتیکه با هم دارند و لهذا
مختلف شدند باولوا العزم و غیر اولی العزم و بعد از ایشان
لخص خواص از شیعه و این جماعتند قائلون بطور حقیقة
دان کل معبود مما دون عرش الی قرار ارض السابعة
السفلی باطل مضمحل ما خلا وجه الکریم پس التفات نمیکنند
از جهة طمع و خوف مگر بسوی او وحده لا شریک له و
ایشانند آنکسانیکه تعمیر میکنند مساجد الله را و ائمه
اطهارند مساجد خدا و تعمیر ایشان احیاء امر ایشان
و ذکر این بزرگوارانست و قد قال عز و جل انما یعمر مساجد
الله من امن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا و لم یخش الا الله فعسی
اولئک ان یکونوا من المهتدین و شرح احوال این جماعت
بسیار است و این اشاره کافیست برای صاحبان درایة
این بود مجمل مراتب توحید عبادة و موحدین خدا تعالی
حال خود را ملاحظه کن به بین از ایشان هستی یا نه

هرگاه از ایشانی به پن درجه مرتبه از مراتب میباشی
پس طلب کن بالاتر ازان مرتبه را و بدان بدرستیکه اهل
درجهٔ اولی خلاص شدند از شرک جلی و ثانیه از شرک
خفی و ثالثه از شرک مطلقا از جلی و خفی و اخفی و اما مقامات
اهل باطل از منکرین اوصیا یا منکر وصی مطلق امیر المؤمنین
یا منکر حقی بعد از وضوح و ثبوتش نزد او یا منکر انبیاء
یا منکر بعث و نشور بتحقیق که واگذاشتیم ذکر اینها از جهة
وضوح و ظهور رد اشکال در شرک موجود نزد این جماعة
بود که ذکر شد فقد اشرت الیه لتنبیه الغافل و تیقظ
الجاهل و تذکرة لنفس المیالة الی الباطل والله یقول الحق
وهو یهدی السبیل **باب ششم** در مسائل متفرقه
مسؤل عنه است انشاء الله الرحمن بقسمی نوشته میشود که
توضیح و بیانی باشد برای ما سبق و چون در دیباچه ذکر عالم
کبیر و صغیر شد پس بهتر آنست که اولا متعرض بیان و توضیح او سوم

شویم بوجه اختصار پس میگوئیم که شکی و ریبی نیست که
خدا تعالی کامل مطلق و قادر مطلق و عالم مطلق است و کمال
مطلق با علم و قدرتیکه این هر دو نیز مطلق باشند اقتضا
میکند اینکه جاری شود فعل خدا بر نیکوترین طوری و شریفترین
وجهی که اقتضا میکند اینکه بوده باشد ممکن بر او و شک
نیست که علم اشرف از جهل است و عالم اشرف از جاهل بجهة
اینکه سعهٔ علم آگاهی میدهد بر سعهٔ قدرت خدا تعالی
بعلت اینکه خداوند سبحانه دانسته نمیشود من حیث الذات
بلکه شناخته میشود من حیث الآثار و الافعال پس هرچه
علم بخلق بیشتر شد علم بخدا بیشتر میشود و هرچه علم بخدا
بیشتر میشود نور و استنارهٔ او از شمس مضیئه تحت قعر بحر قدر
اکثر میشود و هرچه نور او اکثر میشود مقام و مرتبه و درجه
او در جنة و مقامات قرب حضرت اعلی و ارفع میشود فاذا کان
کذلک پس بدان بدرستیکه خدا تعالی پیشی گرفته کلمه اش بتعدد عوالم

واختلاف مراتب اشیا بجهة ظاهر نمودن صفات غیر متناهیه
پس آفرید خلق را در عوالم مختلفه و مراتب متفاوته و مقامات
متعدده پس اگر بوده باشد مکلفی از مخلوقات خدا تعالی که
حاصل شود برای او علم بجمیع این درجات و مقامات تا اینکه
مشاهده کند در هر مقامی نوع تجلی از تجلیات خداوند
سبحانه را در قسم ظهوری از ظهورات او در او تعظیم و تسبیح
کند خدا را الحسب این تجلی هر اینه بلند میشود باین سبب
درجهٔ او و میرسد باین واسطه مرتبهٔ که نبود پیش از
این بعلت اینکه جاری شده عادة خدا تعالی باجراء اشیا
باسبابها اتماما لبالغ النعمه واکمالا لعظیم النعمة و مباشر شد
بجهت عدد شئونات برای ظهور عظمة و تمام تر برای معرفة و ظاهر تر
برای عموم قدرة و چونکه علم موجود میشود در عالم امکان
بنابر تحقیق هنگام وجود معلوم اذ لم نقل بعینیة العلم
للمعلوم کما هو المشهور عند القوم واجبست اینکه بوده باشد برای

برای عالم از سنخ هر عالمی تا بشناسد آن عالم را با آنچه نزد
اوست از وصف آن عالم پس واجبست اینکه بوده باشد
در هر مکلفی نمونه از هر عالمی تا بشناسد آن عالم را بآن
نمونه و تا اینکه برسد باین معرفة و علم اعلای درجات
و برترین مقامات پس کرد خداوند سبحانه وله الحمد آفرید
مکلفین را هیکل جامع من جمیع آنچه در عالم است تا اینکه
بوده باشد عنایة خداوند سبحانه در کل علی السواء و هر چند
مکلفون مختلفند بسبب اعمال خود در اظهار این عوالم تا اینکه
نبوده باشد نقصی در اجزا از جانب خداوند است و اینکه
نبوده باشد برای ناس بر خداوند حجتی و لذا فرمود مولای
ما امیر المؤمنین روحی له الفداء و علیه السلام در حالیکه
خطاب میفرمود بمکلف شعر دواؤک فیک وما تشعر و
داؤک منک وما تبصر • اتزعم انک جرم صغیر • وفیک
انطوی العالم الاکبر • وانت الکتاب المبین الذی • باحرفه یظهر

المضمر وچونکه میباشد کلیات عوالم الف الف ومکلّف جامع
مر عوالم راست واجبست اینکه بوده باشد در مکلّف کلّ عوالم
الف بعلّت قوله تعالی وفیك انطوی العالم الاکبر وچونکه ثابت
شد بدلیل قطعی اینکه هر چیزی مکلّف ومختار بوده است شود
وواجبست اینکه بوده باشد ناقص الجزا از جانب خدا است
واجبست اینکه هر شیئی جامع هر شیئی باشد پس این کلام
صحیح است الحق شاعر گفته شعر کلّ شیء فیه معنی کلّ شیء قد
طوتها وحدة الواحد طیّ فتفطّن واصرف الذهن الی
کثرة لاتتناهی عددا وبعبارة اخری وتقریر آخر وبیان
اوضح هر گاه ملاحظه نمودی کلّ عالم را بلحاظ واحد مثل
اینکه ملاحظه نمودی عالم امکان را با تجرد در او است بعنوان
مخلوق یا بعنوان ماسوی الله که مراد از عالم کبیر همین است
این لوح واحد است که نوشته شده این لوح بخط جلی و
قرائة میشود از این خط الحق در قرآنست ودر این لوح کلّی

کلی الواح صغار جزئیّه غیر متناهیه است که مکتوبست
در هر یک از الواح جزئیّه بخط خفی کلّ الحق در لوح کلّی
ومراد از عالم صغیر هر یک از الواح جزئیّه است اعلاه
اشرف واظهر الواح صغار دو لوح است اظهر این دو
لوح اخذ النبوّة وعصمة المروة است بعضی از مردم
میدانند ظاهر شرا ومیدانند امیر المؤمنین واهل
بیت طاهرینش ظاهر شرا وباطنش را وحکما وعلمای
الحکامی نامند بعد از او لوح صغیر الحق اینکه او است
کبیر یعنی شخص انسانی که کامل است در او جمیع مراتب بیانات
ومعانی مثل عالم کبیر حرفا بحرف پس هر چه را طلب میکنی
موجود است در خودت پس قرائت نمیکنی مگر حروف
نفست را وتدوین وصف تو است کوشش کن تا راه یابی
بقرائة وصف خود وحروف نفس خود از کتاب وسایر
الواح وبالعکس وهم چنین است حال سایر الواح جزئیّه

لکن انشدة خفا لا یکاد یبین بعض اصحاب التمکین المتجاوزین
عن مقام التلوین والتمرین ان فی ذلک لایات للمتوسمین
اعرف التوافق وافهم التطابق وکن من الشاکرین **مسئله**
ثانیه دراوایل باب اول گذشت که عبادة در هر عالمیکه
ظاهر میشود میباشد سر آن عالم وحقیقه آن عالم
باین معنیکه بقای آن عالم باین عبادة واطاعة است
بعلت اینکه نیافرید خدا یتعالی چیزی را فرد وقائم بذات خود
یعنی بسیط حقیقی پس مخلوق آفریده شده از وجود وماهیة
واین هر دو حادث شد وحادث در بقاش ناچار است از
رسیدن مدد باو دائما وبی نیازی ندارد از او بقدر
یک چشم بهم زدن والا مفقود میشود ونیست ونابود
میگردد وهر شیئ میل میکند بنوع خودش وآن نوع جهة
مدد شیئ است از خدا یتعالی وچونکه وجود نور است وخیر
میل میکند بمدد خود از نور وخیر که طاعة باشد وماهیة

وماهیة عکس وجود است در هر چیزی پس ماهیة ظلمت
است وشر ومیل میکند بمددش از شر وظلمت که
معصیت باشد ومکلف مرکب از این دو است ومحتاج
باحد میلین است وبهر یک که میل کند وعمل کند کافی
است در ادامه بقاش بعلت اینکه اگر میل کند بجنبی قوة می
گیرد وجود مکلف بآنچه در خیر است از نور وحاصل
میشود برای ماهیة مکلف حفظ از فنا بآنچه در خیر
است از شایبهٔ ظلمت بجهة خیر چنانچه گفتیم نمی باشد
وجود بحت بدون چیزی از ماهیة که حفظ کند بقاء
خیر را بمدد دادن ماهیتیکه در خیر است هر چند
ماهیتیکه در خیر است از بس ضعیف است نزدیک است
که فانی شود وباین ضعیف استمداد می کند ماهیة
مکلف ونگاه میدارد خود را از فنا واگر میل کند بشر
قوة میگیرد ماهیة مکلف بآنچه در شر است از ظلمة

وحاصل میشود برای وجود مکلف حفظ اصل از فنا
بانچه در این شر است از مشابهت نور بعلت اینکه شر نیست
ماهیت بحت بدون چیزی از وجود که حفظ کند بقا، شر را
بمرد دادن وجود دیگر در شر است هر چند آن وجود دیگر
شر است از بس ضعیف است نزدیک است که فانی شود و باین
ضعیف نگاه میدارد وجود مکلف خود را از فنا و از میل کردن
دوجزء مکلف هر یک بجهت و سمت مرد خود از جنس خود حاصل
میشود برای مکلف اختیار بعلت اینکه فعلی که مکلف به است عبد
یا خیر است که امر شده باو یا شر است که نهی شده از او و
چونکه میباشد مکلف مجموع مرکبی که مفرد است اگر بخواهد کند
مامور به را و اگر بخواهد بجا می آورد ضدش را و این است معنی
اختیار مسئله ثالثه در بیان توحید افعال احتیاج شد بفهمیدن
مسئله سر امر بین الامرین و گفته شد که نمیرسد کسی بسر این
مسئله مگر باخلاص در طاعت خدا و حقتعالی میفرماید و ما امروا

امروا الا لیعبدوا الله مخلصین یعنی مامور نمیباشید مگر
بعبادة خداوند یگانه از روی اخلاص و حضرت صادق ع
فرمودند عملی را که حقتعالی قبول فرماید و از عامل آن راضی
گردد از شخص مخلص و عمل باخلاص است و در حدیث دیگر
فرمود کسیکه اخلاص بورزد در عمل خود برای خدا تا چهل
روز حقتعالی جاری میساند چشمهای حکمت را از قلب او
بر لسان او و باز میفرماید ع مردمان همه هالکند مگر
علما و علما همگی هالکند مگر عمل کنندگان بعلم خود و عمل
کنندگان تمامًا هالکند مگر مخلصون و برای مخلصین است خطر
عظیم و مخفی نماناد که برای اخلاص در عمل ناچار است از
کوشش نمودن در تحصیل ما یحصل به الاخلاص از تهذیب
اخلاق و معرفت با لا ربا بطریق حق و در دست نمودن
از روی قطع و یقین اینکه اقرب طرق الی الخیر نیست که مهیا ساخته
او را شارع از اعتقادات و صلوة مفروضه و مندوبه

واسباغ طهارت و آنچه ذکر شد از ادعیه و آداب و حسن
عمل و تلاوت قرآن و تفکر در ملکوت سموات و ارض و آنچه را
خلق فرموده خدا تعالی و یاد نمودن مرگ و مهیا شدن
برای رحیل از این دار فانی و امثال ذلک از آنچه ذکر فرموده
اند ائمه ع برای اصحاب ایشان و آن چیزیست که مسطور است
در کتب شریعة و طریقة و حقیقة این است اصح طریق
و اقرب طریق و بتحقیق که فرمود رسول خدا ص لیس العلم
بکثرة التعلیم و التعلم بل نور یقذفه الله فی قلب من یحب
فینشرح فیشاهد الغیب و ینفسح فیحتمل البلاء اصحاب
بعرض رسول خدا رسانیدند که آیا برای این مقام علامتی
هست فرمودند التجافی عن دار الغرور و الانابة الی دار
الخلود و الاستعداد للموت قبل نزوله پس بیان فرموده
در حدیث مسطور اینکه علم نوریست که می اندازد خدا تعالی
در قلب کسیکه دوست دارد او را و واضح فرمود خدا تعالی

در حدیث قدسی حال محب را پس فرمود ما زال العبد
یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه
الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی
ینطق به و یده التی یبطش بها ان دعانی اجبته و ان سألنی
اعطیته و ان سکت ابتدأته و در روایتی شد از علی ع
آن بود که او فرمودند لیس العلم فی السماء فینزل الیکم و لا
فی الارض فیصعد الیکم و لکن العلم مجبول فی قلوبکم تأدبوا
باداب الروحانیین فیظهر لکم حاصل این است که ممکن نیست
وصول باین مسئله مگر بتعلیم خاصی و عنایت خاصی و نیز
باین تعلیم مگر باخلاص در طاعت و درستی در اعتقاد
و شناختن نفس و طریق مجاهده با نفس و اول چیزیکه
سالک را ضرور است بیرون کردن محبت دنیای دنیست
از قلب بعد از توبه نمودن از معاصی بعد از آن شناخت
نفس و طریق مجاهده با نفس شو اول ای جان دفع شر هوش کن

بعد از آن در جمع کندم کوش کن ۰ و از مجاهدهٔ با نفس است
طریق معاشرت با مردم اثر هر یک بیان میشود بطریق اختصار
در پنج فصل **فصل اول** در معرفت نفس است کمیل بن زیاد
میگوید که سؤال کردم از امیر المؤمنین ع و گفتم که یا امیر المؤمنین
میخواهم نفس مرا بمن بشناسانی فرمود یا کمیل کدام یک
از نفوس را میخواهی عرض کردم یا مولای مگر نفس زیاده
از یکی است فرمود یا کمیل انما هی اربعة النامیة النباتیة
والحسیة الحیوانیة والناطقة القدسیة والکلیة
الالهیة و برای هر یک از این انفس پنج قوی و دو خاصیت
است اما پنج قوی نامیهٔ نباتیه ۱ جاذبه ۲ ماسکه ۳
هاضمه ۴ دافعه ۵ مربیه و دو خاصیتی که برای اوست
زیاده و نقصان و انبعاث او از کبد است و پنج قوی حسیهٔ
حیوانیه ۱ سمع و ۲ بصر و ۳ شم و ۴ ذوق و ۵ لمس
و دو خاصیت او رضا و غضب است و انبعاث او از قلب است

و پنج قوهٔ ناطقهٔ قدسیه ۱ فکر و ۲ ذکر و ۳ علم و ۴ حلم و
۵ نباهة و برای او انبعاثی نیست و او اشبه اشیا
است بنفوس ملکیه و دو خاصیهٔ او نزاهة و حکمت است
و اما پنج قوهٔ کلیهٔ الهیه ۱ بقاء در فنا ۲ نعیم در شقا یعنی راحت در مشقت
۳ عزت در ذلة ۴ غنا در فقر ۵ صبر در بلا و دو خاصیهٔ
او رضا و تسلیم است و در حدیثی روایت شده که اعرابی
از حضرت امیر المؤمنین ع سؤال نمود از نفس آنحضرت فرمود
از کدام یک از نفوس سؤال مینمائی عرض کرد ای مولای من
مگر نفس متعدد است حضرت فرمودند بلی نفس نامیه
نباتیه است و نفس حیوانیه حسیه و نفس ناطقهٔ
قدسیه و نفس الهیهٔ ملکوتیه عرض نمود که یا مولای
نباتیهٔ نامیه کدام است آنحضرت فرمودند قوهٔ است
که اصل آن طبایع اربع است بدو ایجاد آن در نزد سقوط
نطفه است مقرّ آن کبد است مادهٔ آن از لطایف اغذیه است

وفعل او نمو وزیاده است وسبب فراقش اختلاف
مولدات واختلال آلات است وچون مفارقه نمود
عود می نماید بسوی آن چیزیکه بدئش از آن شده بود
عود ممازجه نه عود مجاورت عرض کرد یا مولای نفس
حیوانیه چیست آنحضرت فرمود که قوه فلکیه است
وحرارت غریزیه واصل آن از افلاک است وبدء ایجاد
آن در نزد ولادت جسمانیه است فعل او حیوة و
حرکه وظلم وخشم واکتساب اموال وشهوات
دنیاویه است ومقرش قلب است وسبب فراقش
اختلال آلات است وچون مفارقه نماید عود کند
بسوی آن چیزیکه بدئش از آن شده بود عود ممازجه
نه عود مجاورت پس صورتش معدوم وفعل و وجودش
باطل وترکیبش مضمحل گردد عرض کرد یا مولای نفس
ناطقه چیست حضرت فرمود که قوه لاهوتیه است

که بدء ایجاد آن در نزد ولادت دنیاویه است ومقر
آن علوم حقیقیه دینیه است ومواد آن تاییدات
عقلیه است وفعل آن معارف ربانیه وفراق آن
در وقت اختلال آلات جسمانیه است وچون مفارقه
نمود عود نماید بسوی آن چیزیکه بدئش از او شده بود
عود مجاورت نه عود ممازجه عرض کرد یا مولای نفس
لاهوتیه ملکوتیه چیست حضرت فرمود که قوه
است لاهوتی وجوهریست بسیط وحی است بالذات
اصل آن عقل است وبدء او از عقل شده واز جانب او
میخواند وبسوی او دلالت میکند واشاره مینماید
وعودش بسوی او است در وقتیکه کامل گردد وشبیه
بآن گردد واز او است بدء موجودات من عرفها لم یشق
ومن جهلها ضل سعیه وغوی سائل عرض کرد یا مولای
عقل چیست حضرت فرمود که عقل جوهریست دراک

و محیط باشیاست عالم باشیا است قبل از کون او
پس اوست علة موجودات و نهایة مطالب فصل ۲
در بیان مجاهده با نفس در بحار الانوار از شیخ احمد فراهانی
مرویست او روایة میکند از عنوان بصری که او شیخ
سالداری بود و نود و چهار سال از عمر وی گذشته بود
عنوان گفت من سالها بنزد انس بن مالک مشغول تعلیم
گرفتن علوم بودم تا اینکه در مدینه آمدم و خدمت
حضرت امام جعفر صادق ع رسیدم و دوست میداشتم
که از علوم آنحضرت تعلیم گیرم پس روزی آنحضرت بمن فرمود
که من مردی هستم مطلوب و با این مرا اورادی در هر ساعت
از شب و روز میباشد مرا از اوراد خود منع مکن و باز
بنزد مالک برو و از او تعلیم گیر چون این سخن از آن حضرت
شنیدم محزون و غمناک از خدمت آنحضرت بیرون آمدم
و با خود گفتم که اگر آنحضرت در من چیزی ملاحظه میفرمود مرا

مرا از اوراد خدمت خود و تعلیم گرفتن علوم خود منع
نمیفرمود پس بمسجد رسول خدا رفتم و سلام کردم و معاودت
نموده باز فردا بروضه آنحضرت مشرف شدم و دو رکعت
نماز گذاردم و از حق تعالی مسئلت نمودم که قلب امام جعفر
صادق ع را بمن مهربان فرماید و از علم آنحضرت مرا
بهره مند سازد بمقداری که هدایت بیابم براه راست
پس غمناک بخانه برگشتم و از فرط ابتلای محبت قلبم بآن
حضرت ترک مجالست نموده از خانه دیگر بیرون نمی
رفتم تا اینکه طاقتم طاق گردید و سینه ام بتنگ
آمد نعلین خود را پوشیدم و ردای خود را برداشته قصد
خدمت آنحضرت نمودم بعد از فراغ از نماز عصر بدر خانه
آنحضرت رسیدم و طلب اذن نمودم خادم برآمد و از
حاجة من سؤال نمود گفتم که میخواهم سلامی به شریف نمایم
خادم گفت که آنحضرت بر مصلای خود ایستاده بود در خانه

ایستادم بعد از زمانی قلیلی خادم بر آمد و گفت داخل
شو به برکت خدا داخل خانه شدم و سلام نمودم پس
ردّ سلام نمود بعد از ردّ سلام فرمود بنشین خدا
بیامرزد ترا چون نشستم آنحضرت زمانی سر مبارک
بزیر افکند پس سر برداشت و فرمود که ابو چه عرض کردم
ابو عبدالله فرمود که حقتعالی کنیت ترا ثابت بدارد
و ترا توفیق بدهد ای ابا عبدالله مسئلت تو چیست
با خود گفتم که اگر ثواب زیارت آنحضرت نباشد الا
همین دعائیکه فرمودند از برای من بسیار است پس باز
از مسئلت من سؤال فرمود عرض نمودم که از حقتعالی
مسئلت کردم برای خود مهربانی قلب شما را تا اینکه از
علم شما مرا روزی فرماید و امید دارم که حقتعالی مسئلت
مرا اجابة فرموده باشد پس حضرت فرمود که یا ابا عبد
الله علم به بسیار خواندن و آموختن نیست جز این نیست که

که علم نوریست که واقع میشود در قلب کسیکه اراده کرده
باشد اینکه حقتعالی او را هدایة نماید پس اگر اراده کرده
تو علم را طلب نما در نفس خود حقیقة عبودیة و بندگی را
و طلب نما علم را باستعمال آن و از حقتعالی طلب فهم نما تا
اینکه بفهماند ترا عرض کردم یا شریف حضرت فرمود که بگو
یا ابا عبدالله عرض کردم یا ابا عبدالله حقیقة عبودیة
چیست فرمودند که سه چیز است **اول** آنکه نه بیند
بنده آنچه را که حقتعالی ملک او گردانیده از برای نفس خود ملکی
زیرا که عبید مالک نمیشوند ملک مولی را پس مال را مال حقتعالی
می بینند و صرف مینمایند در آن مصرفیکه حقتعالی او را امر فرموده
دوم اینکه بنده از برای نفس خود تدبیری نمیکند **سیم**
اینکه مشغول میسازد خود را بآنچیزیکه از جانب حقتعالی مامور
میگردد پس چون بنده در اشیائیکه حقتعالی او را مالک گردانیده ملک
نبیند برای خود انفاق نمودن بر او آسان میگردد در مواضعیکه

حقتعالی او را امر فرموده و چون بنده تدبیر نفس خود را تفویض
بمولای خود نمود مصائب دنیا بر او آسان میگردد و چون بنده
مشغول گردید بانچیزیکه مامور است و باز ایستاد از منهیات
زمان فراغ و فرصت نمی یابد بجهة مراء و جدال و مباهات
و تفاخر با مردمان و چون حقتعالی بنده را باین اوصاف ثلثه
گرامی داشت بلا و محن دنیا بر این بنده آسان و ابلیس و خلق را
بر او راهی نیست و از تکاثر اموال و اولاد و مفاخرت نمودن با
همسران عز مطلوب و طلب نمیکند انچه در نزد مردم است بجهة
عزت و طلب رفعت و ایام زندگانی خود را باطل نمی نماید
و این اول درجه تقوی است حقتعالی میفرماید تلک الدار الآخرة
نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبة
للمتقین عرض کردم یا اباعبدالله مرا وصیتی بفرما حضرت
فرمودند وصیت میکنم ترا به نه چیز که ان نه چیز وصیت
من است مر اشخاصی که اراده مینمایند طریق الی الله را و از ان حق

حق تعالی سؤال میکنم که ترا توفیق دهد در استعمال نمودن سه
تای از ان نه چیز را در ریاضت نفس و سه دیگر از ان در حلم
و سه دیگر از ان در علم پس حفظ نما انها را و حذر نما اینکه
مسامحه در انها نمائی عنوان گوید پس من قلب خود را جمع نمودم
بجهة حفظ آنها پس حضرت فرمود اما ان سه چیز که
در ریاضت نفس است **اول** حذر نما اینکه بغیر اشتها
و خواهش خود اکل نمائی زیرا که ان مورث حماقت و بلاهت
میگردد **دوم** اینکه چیزی اکل مکن تا اینکه گرسنه شوی
سیم اینکه چون قصد اکل نمائی از روزی حلال بخوری و حق
تعالی را بخاطر بیاور ببسم الله گفتن و متذکر شو حدیث رسول
خدا را که فرمودند ادمی پر نمی کند ظرفی را که خبیث تر باشد
از شکم و چونکه ادمی ناچار است از اکل پس شکم خود را سه ثلث
قرار دهد ثلثی بجهة طعام و ثلثی بجهة شراب و ثلثی بجهة
آمدن و رفتن نفس و اما ان سه چیز که در حلم است

اینکه هر گاه کسی بتو بگوید که اگر یکی بگوئی ده در جواب خواهی
شنید تو باو بگو که اگر ده بگوئی یکی در جواب نخواهی شنید
دوم اینکه اگر کسی معصیتی را بتو نسبت دهد در جواب
بگو که اگر در گفته خود صادق بوده است گوئی پس از خداوند
عالم سؤال میکنم که مرا بیامرزد و اگر در گفته خود دروغ
گو میباشی از حق تعالی سؤال میکنم که ترا بیامرزد سیم
اینکه اگر کسی ترا وعده جفا دهد دشتی و خواری دهد تو
او را وعده وفا و مدارا بده و اما آن سه چیز که در علم
است اول آنکه سؤال کنی از ارباب علم آنچه را که نمیدانی
و حذر نما از اینکه سؤال کنی از ایشان بجهة خار ساختن
یا تجربه نمودن ایشان دوم حذر نما از اینکه عمل برای خود
نمائی کنی در چیزی و عمل باحتیاط نما در هر چیزیکه راه احتیاط
آن را بیابی سیم اینکه بترس و فرار نما از فتوی دادن مثل
ترسیدن و فرار نمودن از شیر و گردن خود را پل قرار مده بجهة

بجهة عبور خلق پس فرمود از نزد من برخیز زیرا که نصیحت کردم تو را
ورد مرا بر من فاسد مگردان زیرا که من مردی هستم که بنفس خود
مشغولم والسلام علی من اتبع الهدی فصل ۳ در بیان مجاهده با نفس
بطریقیکه استاد الکل شیخنا الاجل شیخ احمد بن زین الدین خوا ظبت
میفرموده و آن این است که در جواب بعضی از علما نوشته است و
فرموده است که بودم من در اول عمر کثیر التدبر والنظر در عالم
و بود قلب من متعلق باشیا چند که حقیقت آنها را بفهمد نستم
پس شبی در عالم خواب دیدم حسن بن علی بن ابی طالب و علی
ابن الحسین و محمد بن علی الباقر علیهم السلام را و واقع شد
در میانه ما احوال و مخاطبات طویله عجیبه پس عرض کردم
ای سید من خبر ده مرا بچیزیکه چون قراءة نمایم شما را ببینم
پس این شعر را برای من فرمود شعر کن عن امورک معرضا و کل
الامور الی القضا فلربما اتسع المضیق ولربما ضاق الفضا
ولرب امر متعب لک فی عواقبه الرضا الله یفعل ما یشا

ولا تکن متعرضا: الله عودك الجميل: فقس على ما قد مضى

و معنی این اشعار که از معدن انوار بظهور پیوسته این است
که از امور خود اعراض نما یعنی از تدبیرات و افکاریکه بجهة تحصیل
مال و لوازم معاش یا غیر ذلك مثل کوشش در تحصیل جاه و مثل او
بکار میبری اعراض نما و امور خود را واگذار بقضای پروردگار
زیرا که قضای الهی را از تدبیرات دافع نیست بسا اوقات است که امورات
دشوار و تنگ وسعت یابد و بسهولت انجام پذیرد و بسا
اوقات است که امورات جزئیه که سهل الحصول باشد بتنگی افتد و [بسا]
امرهای دشوار بتقدیری آورد که از برای تو در عواقب آن
رضا و سعید بهم رسد و خداوند عالم میکند آنچه را میخواهد
و مباش متعرض شوند مر افعال قادر حکیمی که لغو و بی فایده
محال است که از او بظهور رسد خدا برساند تو را به نیکوئی
ثابته دائمه بنا بر اینکه الله عودك الجميل دعا باشد و اگر
جمله خبری باشد یعنی رسانیده [تو را] بجمیل پس قیاس کن آینده را

از امور را بر گذشته آن مثل اینکه هر گاه در تحصیل لباس نفیس
یا طعام لذیذ یا اسباب و آلات نیکو بر آید چنین قیاس نما
که این امر واقع شده شیخ میفرماید که پس آنحضرت ع فرمانه
فرموده شعر رب امر ضاقت النفس به: جاءها من قبل الله الفرج
لا تکن من وجه روح آیسا: ربما قد فرجت تلك الرتج
بينما المرء کئیب دنفا: جاءها الله بروح و فرج: یعنی بسا
امریکه یعنی بسا امریکه بر انسان گران و دشوار است و [نفس]
از معالجه و تدبیر آن باز میماند برای آن میرسد از جانب
خداوند سهولت و آسانی و از روزی واسعه و نعمة وافره
مایوس مباش بتحقیق که گشوده کرده این بستگیها و در بین
وقتیکه شخص محزون و غمناک است خداوند روح و فرج با و
عطا فرماید شیخ میفرماید که پس از خواب بیدار شدم و این
اشعار را میخواندم و چیزی نمی دیدم تا اینکه متنبه شدم
باینکه معصوم ع محض خواندن این اشعار اراده نفرموده

واین است وجز این نیست که مقصود امام ع این است که
متخلق شوم بمعنی این اشعار پس از این آگاهی روآوردم با صلح
نیت و عمل و انقطاع بقلب بسوی خدا و بسوی آنچه که رضای
الهی در آن بود پس نبود برای من مقصودی بغیر رضای خدا تعالی
پس چون حال من براین منوال مستمر ماند منفتح گردید برای من
باب منام بانواع عجایب و مسئله در بیداری بجواب نمی خلید
مگر اینکه در خواب بیان آن مشروح و مبین میگردید و در
وقتیکه متذکر ائمه ع میشدم در منام میدیدم ایشان را و
اگر یکی از ائمه را معین قصد میکردم میدیدم او را و اگر
متعدد متعدد میدیدم و اگر جمیع را قصد میکردم همه را
میدیدم و همچنین بود امر من تا اینکه مطلع شدم بر باب
اخذ ادعیه اهل بیت ع از قرآن و شنیدم خطابات از بعضی
جمادات ولقد ورد علی الیاقوم هامی عبد جنا وزادنی جنا
وسئل مسئله منا الا و نفسنا فی بدعه جوابا لتلک المسئله

و بتحقیق که منفتح گردید برای من اشیاء چند که نمی توانم وصف
نمایم برای خلق و کل اینها از متخلق شدن بمعنی این ابیات بود که
ذکر شد پس توفیق دهد ترا خدای تعالی در وقتیکه اراده نمائی
مطلبی را پس اقبال نما بسوی خداوند بنحوی که شارع ترا امر نموده
ساخته و متذکر شو قول حق تعالی را اذکرونی اذکرکم و قول
خدای تعالی را انقوا الله فنسیهم والسلم علیک و رحمة الله و برکاته
این بود صورت کتابت شیخ **فصل ۱۴** در طریق تحصیل علوم است بدانکه بطور
یقین اینکه نمیرسی برتبه علوم او نمی چشی حلاوت حکم و اسرار را
مگر بطول تفکر نه محض عمل و کثرت عبادة بلکه دستگیر عبادة
از دون تفکر گشوده نمیشود ابواب حکمة و اسرار حقیقة
معرفة و تفکر بدون عبادة لا یوصل الی الحق بلکه مؤدی میشود
بمکاید شیطان و دعوت نفس اماره بسوء و اوقات را موظف
کن و صرف کن اوقات را در چیزیکه خلق شده برای او و نماز
کن در اول وقت بجهة اینکه اول وقت جزو است یعنی شش

قوی هیکل و آخر وقت عصفور وقرار بده وقت معینی اینکه
قرائة کنی در او وقت قرآن را و قرائة کن در خلوت اگر بتوانی
بصوت حزین و خشوع و در حال قرائة مستشعر باش اینکه
قرآن کلام خدا است و مخاطب میکند ترا بتو و مکرر ان
همت را اتمام سوره و نه جزو بلکه قرار بده همت را معرفت قرآن
واستشمام روایح اظهار بواطن قرآن و مگو که نمی فهمم بعلت
اینکه هرگاه مداومت کردی بنظر و تدبر و تفکر گشوده
میشود ابواب فهم و معرفت قرآن را ایاک ایاک اینکه اعانة
جوئی برای فهم قرآن بکتب تفاسیر مخالفین مگر از جهة
لغة ظاهر الجمله متفق علیه است بجهة اینکه ایشان داخل
نشده اند در باب مدینه علم را ولیس لهم فی ذلک من خلاق
بلکه طلب کن از احادیث و اخبار بعلت اینکه کلمات ائمه
اطهار متکفل مر جمیع معانی قرآنست و بدان بدرستیکه
علم غیب نیست نزد خدا تعالی در خزاین غیبیه و عنده مفاتح الغیب

الغیب الخ ان قال عز وجل ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین
و کتاب مبین امام است ع نزد علمای اعلام و صدر او محل
علم است و از او نازل میشود بسوی تو وان من شیء الا
عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم پس نیست
حقی و نوری و علمی و معرفتی الا عند الله فی خزائنه پس
طلب کن این هنگام از خدا تعالی در پنهانی و داخل شو باب
خزینه را و بایست بر باب خزینه ربما ینزل الیک شیئا
منه بکرمه وجوده وانه تعالی کریم لا یخیب آمله ولا یباس
طالبه وهو الرحیم الغفور فاقطع عن غیره واسلک سبیله
ذللا یخرج من بطن قولک ومشاعرک شرابا مختلفا الوانه
من انحاء العلوم فیه شفاء للناس من امراض جهالاتهم
وضلالاتهم واما در اقوال پس بوده باش لازم السکوت
و تکلم مکن مگر بذکر خدا تعالی بتحقیق که وارد شده اینکه
کلام مؤمن ذکر خدا است واین دو وجه است که اراده نمائی

بکلام خود امری از امور یکه در آن رضای خدا تعالی است
واقتصاد کن بر قدر کفایة بعلت اینکه زیاده قساوة قلب
می آورد **فصل ۵** در معاشرت است تا بتوانی کناره جوئی کن
از خلق و مطلوب اعتزال بقلب است لکن در این زمان
خصوصا برای اشخاصیکه نرسیده اند بمقام تمکین و تسلط
بر اعتزال قلبی با معاشرات بدینة لابد است از اعتزال
ظاهری مهما امکن و لذا قال ع ان استطعت ان تکون
علی قلة جبل فافعل و قال ایضا ان استطعت ان لا تخرج
من بیتک فافعل و قال ایضا فر من الناس فرارک من الاسد
بجهة اینکه مردم اهل دنیا و اهل هوی و معصیة اند و خالی
نیست احدی از ابناء اهل دنیا از فرو رفتن در دنیا و باین
سبب متنجس اند و هرگاه مباشرت کردی متنجس بالجنس
میشوی این در وقتی است که با رطوبة ملاقات کنی و رطوبة
عبادت از میل با ایشانست و اگر مباشرت با یبوسة باشد

باشد یعنی بعدم میل قلبی باکی ندارد بشرط وصول
بمقام تسلط بر اعتزال قلبی و اما آنچه وارد شده از
ترغیب و تحریص در معاشرت اخوان و زیارة و ضیافة
ایشان و عیادة مرضای ایشان پس ایشان اخوان صفا
و احباب فی الله از اشخاصیکه بمعاشرت ایشان زیاد
میشود نور دلها، تو و بسیار میشود عمل تو و تهذیب تو
و نورانی میشود قلب تو و دفع میشود شکوک و شبهات
از هم تو و بر طرف میشود غم و هم تو و بیرون میرود حب
دنیا از قلب تو نه اینکه زیاد کند معاشرت ایشان حب
دنیا و حرص بر طلب مال و جاه پس اگر بر خوردی اشخاص را
باین طور که وصف کردیم بر تو باد بملازمت و مصاحبت
این اشخاص و جد امثال ایشان البته ایشان نور دیده
و سرور سینه و لکن این جماعت کمند کمتر از کبریت
احمر و لکن گمان بد باحدی مبر و حقیر مشمار احدی را

بعلت اینکه هرگاه ملاقات کردی مردم را خالی نیستند با تو از
یکی از سه حال یا این است که ایشان از جهة سال بزرگ
ترند از تو پس تعظیم و توقیر کن ایشان را و بگو که ایشان پیشی
گرفته اند در طاعت خدا تعالی پس بهتر از منند و من پست
تر از ایشانم پس واجبست بر من توقیر و تعظیم ایشان
یا اینکه ایشان مساویند با تو در سن پس بگو که من بر قطع
بمعصیت خود و شک دارم در معصیت ایشان شاید
ایشان گناه نکرده باشند و باین سبب نجیب تر از من و
بهتر از منند و اگر به بینی ایشان را در معصیتی بگو شاید
بعد از آن توبه کرده باشند چه بسیار از معاصی است که
موجب نجاة میشود بسبب کثرت تاسف و ندم و چه بسیار
طاعت است که مورث هلاک میشود بسبب عجب و فخر و لهذا
این دو شاید طاعت من از این قبیل باشد و معصیت او از آن
قبیل پس در پیش خود حقیر شمار او را اگر چه جاری میشود

بر او حکم ظاهری از عدم قبول شهادة و امثال او پیش از توبه و
پیش از شناختن صدق نیت در توبه یا اینکه در سن کو
ترند از تو باز حقیر مشمار ایشان را و بگو من پیشی گرفته ام در
خدا لهذا معصیت ایشان کمتر است و از من بیشتر پس ایشان
خدا تعالی نیادتی دارند بر من پس هرگاه ملاحظه کردی این
احوال را و جاری ساختی هر یک را در محل و موقع خود در دا
دائمه و عافیة باقیه هستی و اگر مقابله کنند با تو بکروهی
پس مقابله مکن با ایشان به بدی بلکه دفع کن بدی را به بهتر از
او فاذا الذی بینك و بینه عداوة کانه ولی حمیم و ما یلقها
الا الذین صبروا و ما یلقها الا ذو حظ عظیم و پیش خود بگو
اگر مستحق این مکروه بودم از ابسوء عمل و بد رفتاری با او پس
کفارت خود را از من و نجات یافتم از باز خواست روز قیامة
و اگر سزاوار نبودم باین بدی کردید کفاره سایر گناهان
و حاصل شد ثواب از دون مشقت و تعب و اگر حقیر شمار

تو را پیش خود بکوش اهلیت همی را داشتم و اگر تعظیم کنند تو را
تضرّع کن بسوی خدای عزّ و جلّ اینکه نجات دهد تو را از کبر
و عجب و اگر مدح کنند تو را احدی بگو ربّی لا تؤاخذنی بما یقولون
واجعلنی خیرا مما یظنون واغفر لی ما لا یعلمون و شاد مشو
باین مدح و تعظیم و یاد کن قول خدا تعالی را و یحبّون ان یحمدوا
بما لم یفعلوا فلا تحسبنّهم بمفازة من العذاب و تکبّر مکن بر
احدی و بخاطر بیاور اوّلت را نطفه و آخرت را جیفه و در
این بین حامل نجاسة حاصل اینکه معامله کن با مردم آنچه را
دوست داری با تو معامله کنند و دوست دار برای مردم
آنچه را دوست داری برای خود و مکروه بشمار برای مردم آنچه را
مکروه میداری برای خود و غضب مکن هرگاه ضرر رسانند
تو را بچیزی از حطام دنیا و غضب کن هرگاه ضرر رسانند
تو را بچیزی از دینت تا اینکه بوده باشد حبّت و غضبت هر دو
فی الله و وسعت بده بر عیالت اگر خداوند وسعت داده تو را

تو را و الا بقدر استطاعت و مگذار که دنیا پیلی برای زنان
تا اینکه مسلط شوند بر تو و تابع زنان مشو و با زنان مشاور
مشو و مجالست با زنان مکن بیش از حدّ ضرورت بعلت
اینکه زیاده مورث حماقه و بلادة و خسران دنیا و آخرت
است پس هرگاه متعدد زوجات بعدل رفتار کن مابین ایشان
یعنی هر چه را عمل میکنی برای یکی عمل کن برای دیگری در هر شئ
والا واقع میشود عداوت مابین زنان و در تعب می افتی و ممکن
نمیشود تو را توجه بآنچیزیکه در صددش هستی از طلب حق و
معارف الهیه **مسئله چهارم** در حقیقة رؤیا و اصل
رؤیا است و گفتگوئیکه مناسب این مقام است بدان
بدرستیکه روح که مدبّر بدنست هرگاه برسد او را ملال
بسبب استعمال آلات در تدبیر غذا و تصفیه غذا و دفع
غرایب جمع میشود در قلب و استراحت می نماید پس ضعیف
میشود ارتباطیکه مابین روح و بدن بود و رقیق میشود حجاب

مابین روح و عالم روح پس متذکر میشود عالم خود را که
اسفل عالم ملکوت و عالم برزخ و مثال باشد پس
هرگاه ملتفت شد به عالم اعلی و مشاهده نمود آن عالم را
منتقش میشود در مرآت خیال او و صور آنچه ظاهر میشود
از آن عالم و آنچه رای بیند رائی در بیداری بخیالش
و آنچه رای بیند نائم کلش در مرتبه واحد است و مرئی
صورت مجرد است در مرآت خیال رائی و این صورت ظهور مجرد است
برای رائی در خیال رائی و ظهور مجرد در رائی بر حسب
قابلیت مرآت خیال رائی است بجهة اینکه نفس ملتفت می شود
بخیالش بجانب مرئی پس منطبع میشود در مرآت خیال رائی
صورت مرئی و هیئة صورت مرئی بر حسب هیئة مرآت
و کم مرآت و کیف مرآتست از طول و عرض و استقامت و
اعوجاج و از کبر و صغر و از لون از سفیدی و سیاهی و غیر
ذلک خبری که می دهد باعتبار ما هی علیه در حقیقة از

از حقیقة صورتی است که منطبع در مرآتست بعلت اینکه
مواد مناط احکام نیستند مگر باعتبار صور بعلت اینکه
صور است منشا حقیقة ثانیة الحاصلة اینکه مربوط میشود
حکم بسبب این صورت و این حقیقة آیا نمی بینی که هرگاه نظر
کنی بصورت خود در شمشیر صیقلی می بینی صورت دراز
اگر نظر کنی بطول شمشیر و می بینی عریض اگر نظر کنی بعرض
شمشیر و بسا هست که نائم مشغول میشود در خوابش بامر
مهمی بعلت ملازم بودن خیالش آن امر را در بیداری و بسا
هست که حاصل میشود برای نائم رطوبة یا یبوسة و باین
واسطه تغییر می یابد خوابش و لهذا روایت شده اینکه
رؤیای در آخر شب اصح از رؤیای در اول شب است
بجهة کثرت رطوبات طعام در اول شب و اشتغال نفس بتدبیر
غذا و بسا هست که حاصل میشود تغییر بسبب قرانات
کواکب یا محرکی پیدا میشود برای مرائی پس حادث میشود
اوضاعی که نبود در خیال رائی و نیست هیچ بدی در مرئی آیا

نمی بینی هرگاه بوده باشد مردی قریب بحوض آب و ساکن
باشد آب حوض می بینی صورت او را بآن طوری که هست
مگر اینکه آن صورت منکوس است بحکم مقابله پس اگر حرکت
کند آب در حالتیکه مرد ساکن است حادث میشود در صورت
منکوسه هیئات غریبه و عجیبه و متشعبه بر حسب حرکت
آب که نیست آن هیئات در رجل و نه در آب همچنین است اوضاع کواکب
مراتب خیالات است و لهذا مختلف میشود خوابهای اشخاص
بلکه شخص واحد در خواب واحد در دو آن مختلف می بیند
بجهة آنچیزیکه اشاره شد یا از اسباب مقتضیات نوع و هوا
و اوضاع کواکب و غیره نه حقایق مخبرین و لهذا می بینی
زید را در خواب و سؤالی کنی از او و جواب می دهد ترا
و حال آنکه عالم نیست بعلت اینکه آنکسی را که در خواب از او
سؤال کردی صورت منتزعه بود از زید و وقتی است که بوده
باشد از انسان سایر ناس و اگر بوده باشد مرئی از اهل عصمت ع
می باشد مردک از او بهمان قسم که ذکر شد مگر اینکه امام ع می

داند آنچه را در خواب برای تو گفته و می داند آنچه را غیر امام
برای تو گفته چنانچه روایت شده اینکه شخصی خواب دید
پیغمبر را ص و پیش روی آنجناب بود طبقی از رطب پس عطا
فرمود بآن مرد یک دانه رطب را فاکلها ثم ثانیة ثم ثالثة
الی سبع باز هم سؤال رطب کرد عطا نفرمود پیغمبر فبیدار
چون صبح کرد آن مرد آمد خدمت حضرت صادق ع برای
اینکه خواب خود را نقل کند یافت بین یدیه آنحضرت طبقی
که در او رطب بود مثل طبقیکه پیش روی پیغمبر بود فناوله
الصادق ع رطبة ثم ثانیة ثم ثالثة الی سبع آن مرد عرض کرد
که بدهی یابن رسول الله آنحضرت فرمود اگر جدم زیاد
کرده بود هر اینه من هم زیاد می کردم و سر بودن امام ع
عالم بکسیکه خواب می بیند او را با اینکه می بیند صورت او را
این است که جمیع خلایق می پوشند هر صورتی را با اطلاع ایشان ع
و خلع می نمایند هر صورتی را با اطلاع ایشان ع بعلت اینکه
چونکه می باشند ایشان ع علة جمیع موجودات می باشد این صورت

یکی از موجودات است قائم برای ایشان و معلق باشعه وجود ایشان
پس حادث نمی‌شود انطباعی و نه صورتی و نه غیر ذلک مگر بواسطه
ایشان و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم
و ایشانند آن خزائن **فصل** در آیات متواتر بالمعنی از فریقین
ثابت است که شیاطین متصور نمی‌شوند بصورت نبی و نه
بصورت اوصیاء نبی علیه و علیهم السلام و نه بصورت احدی
از شیعیان ایشان و سزاوار نیست توقف در این معنی و
لکن برای این معنی شرطی است و هو الذی قد خفی علی الاکثر بعد از
آنکه دانستی اصل خواب را واضح می‌شود برای تو وجه شرط مذکور
و آن شرط این است که اعتقاد کند در مرئی بان طوریکه در واقع
بان طور است پس اگر اعتقاد کند در زید مؤمن صالح اینکه
جنی است مصور میشود شیطان بصورت او بعلت اینکه مقابل
نشد خیال او مگر بان جهتی و بان طوریکه توهم کرده او را و مقابل
نشد خیال او وجهه خیر انچنانیکه حقیقة زید مؤمن است و از مظاهر
انچنانی است که احد مظاهر الله است اگر مصور شود شیطان در احد مظاهر الله

الله می‌سوزد و نیست و نابود می‌کرد چنانچه نقل شده اینکه
ابلیس لعین فرار کرد باسفل السافلین در وقتیکه تجلی کرد رب
برای موسی بقدر ته سوزن و الا هر اینه می‌سوخت پس
هرگاه بخاطر بیاورد انسان و متذکر شود زید مؤمن را باینکه
صالح و فرمان بردار خداوند است پس تحقیق که ذکر خدا
کرده و نیست مدخلی برای شیطان در ذکر خدا پس هرگاه مجاری
شد ذکر نبی بر قلب مؤمن یا ذکر امام یا ذکر احدی از شیعه
از این جهة که شیعه و فرمان بردار است پس تحقیق که ذکر خدا
کرده و گفته شد که شیطان را مدخلی نیست در ذکر خدا
و الی ذلک الاشارة بقوله تعالی ان عبادی لیس لک علیهم سلطان
الا من اتبعک من الغاوین و غاوینند آنکسانیکه متابعت شیطان
می‌کنند و برای شیطانست بر ایشان تسلط بنا بر این هرگاه مردی
گمان بد برد در پیغمبر یا امام یا یکی از شیعیان ایشان یا قصد
بدی نماید مصور میشود شیطان بصورت خیال او بجهة
انچیزیکه گفته شد چنانچه متمثل میشود شیطان در خواب

بصورت انبیا و اولیا در بیداری نیز چنین است پس اگر ادعا کند
شیطان در بیداری نبوت یا امامت را ظاهر نمی شود در واقع
بصورت کسی که ادعا کرده رتبهٔ او را و مؤمن میشناسد او را
البته لانه ینظر بنور الله و ظاهر میشود از او اعمال قبیحه و
صفات ذمیمه و ظاهر نمیشود از او اعمال حسنه و صفات
مستحسنه و اگر ظاهر شود بحیثیتی که مخفی بماند امر او بر مؤمن
واجبست بر خداوند اینکه بر درید پردهٔ او را و کشف کند ستر
او را و الا لکان مغریا بالباطل تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
بلی مخفی می ماند بر اولیا، شیطان بعلت اینکه ایشان نمی شناسند
صفت نبی و نه امام را اکتفا می نمایند بمجرد دعوی انما
سلطانه علی الذین یتولونه والذین هم به مشرکون و لابد
است اینکه کشف ستر او بشود چنانچه نقل شده در تفسیر قول
خدا تعالی و لقد فتنا سلیمان والقینا علی کرسیه جسدا ثم
اناب اینکه صخره جنی مصور شد بصورت سلیمان و آمد پیش
جاریه سلیمان و گرفت خاتم را از جاریه و بود عادت سلیمان
در وقتیکه اراده جماع میکرد خاتم را می کند و می داد به جاریه
تا اینکه غسل می کرد پس چون گرفت خاتم را نشست بر بالای تخت

تخت سلیمان و منقاد او شدند جن و انس و آمد سلیمان و گفت انا
نبی الله پس زدند سلیمان را و راندند او را و گفتند نبی الله بر
بالای تخت قرار گرفته است و دور گردید سلیمان در مملکت خود و نمی
یافت کسی را که به قرص نانی اطعام کند او را و ذلک الخبیث قاعد
و کان یأتی نساء سلیمان فی الحیض فقلن سبحان الله ما کانت عادة
نبی الله یفعل هکذا و کان یضرب بام سلیمان و هی تقول کان
ابنی ابر الخلق بی فکیف یضربنی و هکذا امر الامور التی کشف الله
بها ستره لئلا یکون للناس علی الله حجة و باقی بود سلیمان
باین حال تا چهل روز پس چونکه نزدیک شد که امر او مخفی بماند امر
فرمود خدا تعالی ملکی را پس زجر کرد صخره را و فرار کرد و انداخت
خاتم را در دریا پس بلعید او را ماهی که نزدیک بود سلیمان و بود
می زد بر ساحل دریا پس دید صیادی را و از او سؤال چیزی نمود
پس عطا نمود سلیمان را یک ماهی پس شکافت شکم او را و یافت
خاتم را در شکم ماهی پس عبرت بگیر و ملاحظه کن کسی را که شبیه
میشود در بیداری بانبیا چگونه رسوایی کند او را خدا تعالی

علاوه براینکه دعوی در بیداری بر کشتن به نفس مدعی است
نه بصورت راوی چنانچه گذرد رؤیا است و لهذا می بینی امر خواب را
بعکس می گوید دیدم در خواب رسول خدا را و در بیداری
می گوید دیدم مردی را که ادعای نبوت می کرد **فصل** از چیزهایی که
در ظاهر منافات دارد با دو آیات مسطوره بالمعنی خواب دیدن فاطمه ع است
و مختصر معنای این خواب این است که آن معصومه در خواب دید
که پدرش و شوهرش و هر دو پسرهاش علیهم السلم بیرون
رفتند به حدیقه بعض انصار پس ذبح فرمود برای ایشان بزغاله رسول خدا ص
و طبخ کرد و جمع شدند بر سر آن بزغاله مطبوخ پس برداشت
رسول خدا ص از آن مطبوخ لقمه و افتاد مرده و برداشت علی ع
لقمه و افتاد مرده و برداشت حسن ع لقمه و افتاد مرده و برداشت
حسین ع لقمه و افتاد مرده پس بیدار شد آن معصومه حالا بود
محزون و پنهان داشت امر خود را پس آمد رسول خدا ص و بیرون رفت
با ایشان بسوی حدیقه معلومه پس ذبح فرمود برای ایشان
بزغاله و طبخ کرد و گذاشت پیش روی ایشان و فاطمه ع با ایشان بود

بود پس چونکه برداشت رسول خدا ص از آن مطبوخ لقمه گریست فاطمه ع
پس فرمود رسول خدا برای فاطمه که چه چیز تو را بگریه واداشت
پس خبر داد فاطمه بخوابی که دیده بود و بهمین جهت غمگین شد رسول
خدا ص پس نازل شد جبرئیل و آورد آن شیطان را و عرض کرد
یا محمد این است که متکفل بود رؤیا و اسم او دها است اگر بخواهی بگو
او را پس پیغمبر عهد از او گرفت اینکه مصور نشود بصورت پیغمبر
و نه در صورت خلفاء پیغمبر و نه در صورت احدی از شیعیان
ایشان و دفع منافات بحول الله و قوته این طور میشود که خداوند سبحانه
چونکه باشد فعلش برای اسباب آن قسمی که اسباب آن قسم اند
اقتضا کرد حکمت اینکه بوده باشد بر اختیار و اقتضا کرد اختیار
اینکه جاری شود صنع خداوند بر اسباب و اقتضا کرد حکمت جاری
شدن حکم اینکه شیطان مصور نشود به صورت ایشان نقد را این
رؤیا تا اینکه بوده باشد این رؤیا شرح علل و بیان اسناد دعوی ال
خدا تعالی لنبیین لکم و بوده باشد سبب برای امضاء اینکه شیطان
مصور نمی شود بصورت ایشان چنانچه واقع شد در نظیر این واقعه

مثل سکوت حسین ع و تکلم نفرمودن آن حضرت تا اینکه مبرهن شد
از کند بودن آن جناب پس چونکه تکبیر گفت جدش در نماز تکبیر
گفت حسین ثم کبر رسول الله ص فکبر الحسین ع حتی فعل سبعا
تا اینکه بوده باشد این فعل بیان علة و شرح برای استحباب
تکبیرات شش گانه در افتتاح صلوة پس هرگاه شناختی این
اسرار را ظاهر میشود برای تو که روایات متواتره منافاتی ندارد
با این روایات بجهة اینکه این روایات برای بیان و شرح الجنانی است
که سر امضا است برای اشیا پس جاری شد وجود بر نظام
تام و امر متقن زیرا که بود آنچه جاری شد بر فاطمه ع از اغوای
شیطان این است و جز این نیست که جاری ساخت خدای تعالی این
بجوی را با امر ملک الجنانیکه موکل است بر رؤیا و لهذا روایت شده
که در ها ملک است بجهة اینکه او کرد آنچه را نسبت بفاطمه کرد با
ملک و امر ملک امر بطاعة بود و جاری شد امر ملک بر فاطمه از
روی طاعة و فرمان برداری چنانچه ذکر می کنند فقها رضوان الله
علیهم اینکه مرئه اجنبیه هرگاه بوده باشد شوهر او و میت اجنبی نبوده

باشد بمماثل مگر ذمی هرگاه امر کند آن مرئه باغتسال پس
غسل دهد ذمی میت را حاصل می شود غسل بجهة امتثال
ذمی امر مسلمه را در اغتسال و تغسیل و این امتثال فی
الحقیقه فعل مسلمه است او هم چنین فعل رها بامر ملک پس
فعل رها فی الحقیقه فعل ملک الجنانی است که بابست برای
وجود این مسئله انعاب اعظم فافهم ما فی ما ند سوالی دیگر
و آن این است که شیطان هرگاه مصور نشد به صورت ایشان
بجهة علة سابقه زیرا که وجود نمی باشد مگر با کل نظام بلکه
مصور شد بامر ملک پس این شیطان بحکم آلة است چنانچه
گذشت در تغسیل ذمی میت مسلم را بامر مسلمه از این قرار لازم
می آید آنچه را جناب فاطمه صلوات الله علیها در خواب دیدند
از رؤیای صادقه باشد و از صادق بودن رؤیا لازم می آید
اینکه بمیرند در وقتیکه خورده اند بزغالهٔ مطبوخ را با اینکه نمردند
و جواب این است که رؤیای آن معصومه صادقه بود بجهة آن
چیزیکه گفتیم از تعلیل و مطابق واقع بوده بعلت اینکه ایشان

آمدند آن مکان معلوم راد جمع شدند و واقع شد آنچه را
در خواب دیده بودم و اینکه در ظاهر نه مردند بجهة نقیض
رؤیا در ظاهر بجهة اینکه شیطان مصوّر شد به صورة
صاحب تصوّر باطل و این است وجه اینکه نقض شد
رؤیا برای اینکه بوده باشد این نقض بعوض اخذ عهد و
صلاحیت داشته باشد برای تاسیس این قاعده و چونکه
رؤیا صادقه بود بجهة علّة مذکوره موت در ظاهر واقع
نشد و اجبست اینکه بوده باشد موت باطنی و چونکه بود این
موت جاری بر اهل عصمت علیهم السلم و موت باطن اطلاق
میشود بر هلاک دین و بر انقطاع الی الله معیّن است اینکه
بوده باشد ثانی بجهة امتناع اول برایشان بدلیل قطعی پس
باشد رؤیا صادق و مطابق واقع مسئله پنجم در بیان
حکمة غیبة امام زمان علیه السّلام است عجّل الله فرجه
و سهّل مخرجه بدان بدرستیکه خداوند سبحانه آفرید خلق را
برای اینکه ظاهر سازد حکمتش را و واضح نماید امرش را و بیان

فرماید حجّتش را و به شناساند به خلق حکمتش را و بجهت
مبعوث ساخت رسل و حجج را حال بودنشان مبشّرین و منذرین
و اختیار فرمود برای خود خلفاء راشدین و هداة مهدیین
الخ تا اینکه واسطه اند ما بین او و خلقش زیرا که اخذ می کنند
سلام الله علیهم فیض و امر و نهی را از خداوند سبحانه بدون
واسطه تا اینکه بوده باشد برای مردم بر خداوند حجّتی
و بوده باشند به بصیرت در امر معبودشان و کیفیّة توجه
بسوی او و اینکه حکم فرموده خداوند بر خودش حکمی حتمی
اینکه جبر نکند احدی را و ملجا و مضطر نسازد احدی را
به تکلیف و ایمان لیهلک من هلک عن بیّنة و یحیی من حیّ عن بیّنة
کما قال عزّ و جلّ لا اکراه فی الدّین قد تبیّن الرّشد من الغیّ
فهذان الاصلان لا یتخلفان و لا یختلفان ابدا پس هرگاه مبعوث
ساخت خداوند سبحانه داعی حق را و امام رعیّت خالی از سه
حال نیستند حالت اولی این است که کلّ رعیت اطاعت
می کنند او را بصافی طویتشان و خالص سریرتشان و مخالفت

نمی کنند او را ابدا حالهٔ ثانیه این است که معصیت و مخالفت
می کنند او را همه و اطاعت نمی کنند او را در هیچ حالی از احوال
حالهٔ ثالثه این است که بعضی اند رعیّة اطاعت می کنند او را
و آخرون معصیت و مخالفت می ورزند و این قسم سیم بر دو
قسم است یا مطیعون اغلب و اکثرند یا عاصون و مطیعون
نیز بر دو قسمند یا اطاعت می کنند داعی را در کل الجهة امر می
کنند و نهی میفرمایند یا اطاعت می کنند او را در بعض و معصیت
می نمایند او را در بعض دیگر و معصیت نیز از دو حال بیرون
نیست یا بجهة غلبهٔ شهوت نفس است یا بجهة عناد و
جحود و هذه حالات هر یک از این حالات می باشد منشا تاسیس
حکمی اما در حالهٔ اولی پس واجبست بر داعی خلیفه از
جانب خداوند سبحانه اینکه ظاهر سازد و بیان نماید برای
رعیتش احکام شرعیّه واقعیّه اولیّه ذاتیّه الخ اینکه
مقتضی مر عبودیّة محضه است و وارد سازد ایشان را
به حق محض و حکم صحیح بغیر اختلاف و تعدّد و تناقض و مساله

و تشابه و تغیر و نسخ و ترتیب کند خلق را و برساند ایشان را
بغایة کمالات و منتهای درجات از تصفیهٔ بواطن و تعلیم علوم
الهیّه از معرفت سرّ خلیقه و باطن حقیقه و بواطن مقامات
توحید و مراتب تفرید اما در حالهٔ ثانیه پس واجبست
اینکه هلاک کند خداوند سبحانه در این حاله رعیت را و باطل
سازد نظام را بعلت اینکه لابد است برای امام اینکه بوده
باشد برای او شیعه که بگوید بقول او و عمل کند بعمل او
تا اینکه بوده باشد این شیعه موضع نظر امام و محل توجه
او بعالم و لو کان واحدا چونکه تعیش نمی کند و زیست
نمی نماید مؤمن مگر به سایر خلایق از سموات و ارض و جبال
و بحار و سایر اصناف کاینات از اشخاص و افراد و انواع و
اجناس بعلت بودنش مدنی بالطبع باید خدای تعالی
برپا بدارد عالم را بجهة مؤمن واحد برپا میدارد خداوند
سبحانه وجود را و نازل میسازد از آسمان باران را و می
رویاند گیاه را و تدبیر می کند افلاک را پس اگر نبوده باشد

احدی که متابعت کند امام ع را عودی فرماید بر کرد خود و عبادة
بر وجود کار می نماید و اعراض می نماید از غیر بر وجود کار پس
فاسد میشود حرکات و باطل میشود سعی آدمی میبرد کار ساخت
چنانچه قلب معنوی هرگاه اعراض کند از بدن جسمی باطل
و فاسد میشود بدن و قلب اعراض نمیکند از بدن مکر وقتیکه
فاسد شود بدن و بیهوده باشد در بدن محلی برای ظهور
قلب و امام ع قلب عالم است چنانچه دلالت می کند بر این
معنی عقل و نقل و لذا چونکه اراده می کند خداوند سبحانه
خراب و بنا ساختن روز قیامت را امر می کند محمد و اهل بیت
طاهرینش را اینکه بلند شوند بسوی آسمان و قطع کنند
السعادت و نظرشان را از اهل زمین و آسمان و باین سبب
از هم می پاشد آسمانها و نیست و نابود می کردند وجودات
اما در حالة ثالثه پس در حالة اولی از حالات محتمله یعنی
در حالتیکه مطیعون اکثر و اغلب از عاصین باشند واجب است
بر امام ع اینکه ظاهر شود برای رعیت مطیعین و اعتنا به

به عاصین نکند لکونهم شر ذمة قلیلون بلکه بر امام است
اینکه بخواند عاصین را بسوی حق و تمام کند حجة خود را
بر ایشان پس اگر اطاعت کردند فهو المطلوب والا پاک کند روی
زمین را از لوث خبث ایشان اگر بوده باشند به طوریکه خداوند
میفرماید حکایة عن نوح ولا یلدوا الا فاجرا کفارا و الا
پس اگر بوده باشد در اصلاب ایشان نطف طیبه طاهره
باید وا گذارد ایشان را از ذلیل و بیان فرماید برای مؤمنین
احکام واقعیه اولیه را به طور قطع و یقین و وا نگذارد
مؤمنین را مهمل و سر خود چنانچه می کند امام ع و عجل
الله فرجه عند قیامه و اوان استیلاء سلطانه
اما در حالة ثانیة از ثلث چنانچه در این زمان است و در زمان
متقدم و متأخر کما اخبر الله سبحانه عنهم وقال ام تحسب ان
اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل
و قال عز و جل و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب
لا یفقهون بها الآیه و قال و قلیل من عبادی الشکور

وقال وما امن معه الا قليل وامثال آيات از آيات وارده
در ذم كثرة ومدح قلة واين محسوس ومشاهد است
بعلت اينكه مى يابيم اهل حق كه متمسك اند بامام ع نسبت
باهل باطل كه متمسك بغير امام اند مثل موى سفيدى كه
در گاو سياهى باشد بل كمتر وقد قال مولينا الباقر ع الناس
كلهم بهائم الا المؤمن والمؤمن قليل وفى رواية اخرى المؤمن
اعز من المؤمن والمؤمن اعز من الكبريت الاحمر وهل راى احدكم
الكبريت الاحمر پس هرگاه اهل باطل بسيار شدند وغلبه
كردند مثل نيست كه بذل مى كنند كل جهد شان را در ابطال
حق وانعدام اهل حق واطفاء نور الله ومحو كلمة الله پس
هرگاه ظاهر شد امام ع در مثل اين حال يا ظاهر ميشود
بقهر وقهر وغلبه يا بسكوت واهمال او اهمال پس رد
لازم مى ايد وقبح احد قبيحين الجاء او اكراه اولا مورد
است كه نفى شده در دين بحكم عقل ونقل بعلت اينكه امام ع
هرگاه ظاهر شود ومقهور سازد هر كه مخالفت او كند

مثل نيست كه مخالفين توانائى ندارند بر مخالفت پس تابع مى
شوند باكراهت قلبى پس هرگاه باقى بمانند اين جماعت بر اين
حاله تا اينكه در بابد ايشان الجل وبر بده شود از اين جماعت
اهل كه اين ميكنون فى الاخرة الجنة ام النار داول قبيح است
بعلت اينكه بهشت دارى است طيب وطاهر مصفى از جميع كدورات
وشبهات ولهذا جايز نيست ساكن شوند در او ارجاس و
انجاس ومعاند مر خدا ورسول ودوم نيز قبيح است بعلت اينكه
ظاهر نشده از ايشان چيزى كه مستحق آتش شوند لهذا ايشانرا
حجتى است بر خداوند ومعامله نمى كند خداوند سبحانه با خلقش
بعلم خود ولا جايز نبود بعث رسل وانزال الكتب بعلت اينكه
خداوند سبحانه عالم است به مطيع وعاصى از دون تكليف
ظاهرى واين در حكمت قبيح است وديانة باو فاسد وباطل
وثانى قبيحين اين است كه نطفه تخلف شده از وقت دافقه
از نطفهٔ خبيثه در اصلاب مؤمنين واز نطفهٔ طيبه در
اصلاب كافرين ومنافقين كما قال عز وجل يخرج الحى من الميت

ویخرج المیت من الحی واین معلوم است پس اگر بکشد کفار را
باجمعهم بتحقیق که قطع فیض کرده از نطف طیبه وذوات
طاهره وبرای این نطف است حجة بر خدا یتعالی وجایز نیست
کشتن مومنی که در صلب او کافر است و لاتزر وازرة وزر اخری
واگر باقی کذارد این مومنین را حاصل میشود از ایشان کفار
وعود می کند محذور مذکور یعنی ظهور امام ع
بسکوت واهمال و اهمال یا این است که می باشد بعد از امام
عصر امام دیگری که قائم مقام او شود وجاری سازد حکم
او را واین نیست بلکه امر منتهی شده باو و اقتضا نمی کند حکمت
الهی ومصالح ربانی وجود امامی غیر او بنابر اول واجبست
اینکه ظاهر شود بر وجه غلبه و قهر و ظاهر سازد حق را بمدارا
مهما امکن واشکار نماید کلمه حق را بهر قسمی که ممکن شود بحیثیتی
که هرزم نیاید الجا تا اینکه کشته شود روحی له الفداء و در این
مقام تفصیل شریفی است در کیفیة ظهور هر یک از ائمه علیهم السلم
تا زمان کشته شدن و سر قتل بعضی به سیف و بعضی به سم

ام خفی

وبه تحقیق که اشاره فرموده به پاره از انها جناب استادم اطال
الله بقاءه در رساله اسرار الشهاده اگر موفق شدم
انشاء الله بقدر مقدور در مسئله ششم ذکر میشود در
بنابر ثانی چنانچه در این زمانست بسبب اینکه ادله قطعیه
از عقلیه ونقلیه دلالت می کند بر اینکه اوصیاء محمد
صلی الله علیه وعلیهم اجمعین واجبست اینکه دوازده باشند
نه زیاده بر این ونه کمتر از این واین حکمی است که نوشته
او را خداوند سبحانه بقلم صنع واختراع بر الواح حقایق کائنات
وذوات موجودات وبتحقیق که ذکر فرموده دلیل بر این
مطلب را وحید الزمانی استادنا الاجل اطال الله
بقاءه در رساله اثبات نبوة خاصه محمدیه وولایة خاصه
علویه وذریة طیبه طاهره او بدلیل عقلی وامام زمان
علیه السلام او است تمام اثنی عشر پس باو بر پا است موجود وعبادة
کرده میشود معبود وظاهر میشود رکوع وسجود پس اگر ظاهر
شود باز قسمیکه ظاهر شدند اباء طاهرینش هر اینه می

کشتن چنانچه کشتند ایشان را م زیرا که جایز نیست اینکه ظاهر
شود بقهر و غلبه تا اینکه لازم نیاید الجاء و قطع فیض و
اگر ظاهر شود بغیر غلبه سعی می کنند بقتلش چنانچه
سعی و اهتمام نمودند پس هرگاه منع کند از خودش قتل را
باینکه بردارد تاثیر سیف و سم را و سایر آلات و معالجات
بانها قتل واقع میشود هر اینه مختلف میشوند مردم در امام
یا قائل بالوهیة میشوند چنانچه قائل شدند در حقش
امیرالمؤمنین ع با عدم منع ان بزرگوار قتل را از خود بلکه
بمجرد ظاهر شدن و ظاهر ساختن خوارق عادات پس چه
گمان داری تو در باب امام عصر روحنا له الفدا اگر ظاهر
شود و منع قتل کند از خودش یا قائل میشوند باینکه ساحر است
چنانچه گفتند در حقش و پدرانش یا قائل بامامه می شدند
باکراهت هرگاه توانائی نداشتند بر دفعش بکل حیله و
بکل وجه یا متحیر و متوقف می ماندند بجهة تشابه امور و
وقوع الاختلاف پس ظهور باین قسم سبب گمراه شدن خلق می شد

کا

پس از انکه آمده بودند برای هدایت خلق پس اگر گفته شود که
این اختلاف بتحقیق که واقع شد در پدرانش ع و باز نداشت
ایشان را از ظاهر شدن باشخاص و ابدان شریفه جواب میگوئیم
که ایشان ع چونکه کشته شدند بر طرف شد شبهه از ایشان
در ربوبیة زیرا که اگر بودند ارباب و خدایان دفع میفرمودند
از خود قتل را و راضی میشدند برای خود بقا را پس دانسته شد
باین قتل اینکه این افعال و خوارق عادات بامر قادر حکیمی بود که
جاری میساخت این خوارق عادات را بر دست ایشان نه اینکه
ایشان مستقل بودند باین افعال والا هر اینه دفع می کردند از
خودشان موت و قتل را   این است که هر یک از ایشان
صلوات الله علیهم ظاهر شدند بان طوری که اقتضا میکرد
آن زمان و اشخاص آن زمان پس هرگاه حاصل می شد در خلق شبهه
بسبب ظهور امام ع دفع می نمود ان شبهه را امام لاحق ع
مثلا بر پا شد پیغمبر ص به سیف زیرا که اگر چنین نمیکرد
دانسته نمی شد کلمه اسلام و نمیرسید نفع آن جناب بجمیع

اثام و لکن در قیام پیغمبر ص به سیف و قهر و غلبه توهم الجاء
و غیر الجاء از اغراض فاسده بود با اینکه ع قرار داد جنبه را و قبول
فرمود فلذا به را بالجهة دفع این توهم و لکن دفع نشد بالکلیه
لهذا امر فرمود و صبرش را امیر المؤمنین بسکوت و عدم قیام
تا بمرحله بیاید کینها از سینها پس اگر مستمر می ماند پیغمبر
ظاهر نمی شد خباثة خبیث از امة و بودند از مؤمنین
امة مرحومه و اگر عمل می نمود امیر المؤمنین بعمل پیغمبر ص
عود می نمود محذور اول پس ساکت شد و باصلاح آورد
بسکوتش این مسئله که واقع شد بسبب حرب پیغمبر و چونکه
دید امیر المؤمنین مردم را بسبب طول مدت سرنگون شدند
بر نفاق و مستحکم شد علایق شقاق و دین نزدیک شد
اینکه مندرس شود و اسلام اینکه منطمس شود قام بالامر
والسیف پس کشت ناکثین و قاسطین و مارقین را پس کرده شدند
رعیت در باطن کفار و در ظاهر مسلمین چنانچه فرمود
جناب صادق ع بدرستیکه عسکر امیر المؤمنین ع بودند در

در روز صفین پنجاه هزار و نبود در میان پنجاه هزار پنجاه
نفر که بشناسد حق او را حق امامة او را لهذا وصیت فرمود
ولدش جناب حسن ع را بکف از قتال بعد از کشته شدن امیر
المؤمنین ع پس ظاهر شد کینهای سینها و هویدا شد الخبث
مکنون بود در مستجنات ضمیر پس از ان به صلح حسن ع داخل
شد شبهه حقیة مخالفین در قلوب مخالف و موالف و
باقی نماند مؤمنی مگر اینکه در شک افتاد و لهذا امر فرمود ع
وصیتش برادرش حسین ع را به قتال و توطین نفس برای
شهادة پس اگر حسن ع باقی بود علی الدوام و نبود بعد از او
امامی تا قیام قیامة همیشه خلق باین حال بودند پس ظاهر
نمی شد برای مردم غی از هدی و بصیرت از عمی و این خلاف آن
چیزیست که جاری شده عادت خداوند بر او از آشکار شدن
امر او و آشکار نمودن کلمه او و رسیدن و رسانیدن حجة او
پس ایستادگی کرد حسین ع تا اینکه کشته شد پس ظاهر شد
علامات او و واضح شد برای خلق اینکه ایشان بر حقند و اهل

و اینکه اعداء ایشان باطلند و اهل باطل و ظاهر شد برای
ایشان عذر صلح حسن ع پس نورانی شد قلوب مطیعه
و منشرح شد صدور مؤمنین و شناختند چیزی را که برای
شناختن او خلق شده بودند پس انکار کردند او را اکثر ناس
و ثابت ماندند بر او اقلون و لکن از جهة غلبهٔ سلطان
علماء جور نشناختند خلق عبادة پروردگار شان را
و خضوع پیش معبود او و امتثال اوامر او و اوامر او چیزیکه
واجب بود برای خلق کمال خضوع و انقیاد و اعتراف بذنب
و مداومة بر عمل بود و این معنی بطریق امر و بیان واضح
متمکن نشد بجهة استیلای ظلمه فسقه لهذا امر فرمود
ولد شریف او و وصیش را علی بن الحسین علیهما السلام باظهار عبادة
و خضوع و خشوع و مناجاة و توجه و انقیاد و بکاء
از جهة خوف خدا تعالی و محبة او و شوق بسوی او و جناب
سید سجاد بسبب آنچه امر شد باو تعلیم فرمود مردم را
حقیقة عبودیة و توجه نزد جناب ربوبیة و چونکه محض

محض خضوع و خشوع کافی نبود بلکه لابد است از علم و
طاعة بر وفق محبة الله یعنی بآن قسمیکه شارع خواسته است
و لهذا ظاهر شدند صادقین ع باین بیان و ارشاد
پس ظاهر نمودند برای خلق طریقهٔ طاعة و عبادة را
و کیفیات اعمال از فرایض و مستحبات پس چونکه منتشر شد نور
این حقیقة و آشکار گردید کلمهٔ این حقیقة و ثابت شد
علامات و آثار این حقیقة امر شد مولای ما حضرت کاظم ع
بکف از کلام و تحمل محنهٔ سجن ظلام تا ظاهر شوند آن
کسانیکه متمسک شده اند بعروة الوثقی از غیر ایشان و
متفرق شوند ناووسیه و فطحیه و اسمعیلیه و خطابیه
و غیرهم و امتیاز یابند اثنی عشریه و همچنین مندرس
شد اصولیکه نوشته بودند در عصر حضرت باقر و صادق
علیهما السلم بجهة مصالح عظیمه پس از آن از جهة اختفاء
سیدنا کاظم ع جمع شد نزد الجناب اموال بسیار و
متمکن نشد از انفاق آن اموال بر شیعه و تواردات آن

اموال را در دست اشخاص چند تا ظاهر شود خبث ایشان
و ظاهر نمی‌شد اگر نبود این اموال در دست ایشان مثل
علی بن حمزة البطائنی و عثمن بن عیسی الرواسی و امثال
این دو و از کلاب ممطوره امر فرمود ولدش را و وصیش را
علی بن موسی ع اینکه مطالبه کند از ایشان این اموال را
تا ظاهر شود باطن ایشان و دانسته شود خبث سریرهٔ
ایشان الحاصل هر یک از امام لاحق باصلاح می‌آورد
و بر طرف می‌کرد آنچه حادث شده بود در رعیة باعتبار
ظهور امام سابق تا اینکه منتهی شد امر با امام زمان
روحنا له الفدا و عجل الله فرجه و نبود بعد او امامیکه
بر طرف کند شبهاتیکه حاصل می‌شد از جهة ظهور او
و مرتفع نمی‌شد این واهمه و شبهه مگر برفع علة و کل
این اختلافات حاصل می‌شد بجهة منع نمودن امام ع قتل
و موت را از نفس شریف خود و زایل نمی‌شد این اختلافات
مگر برفع منع و رفع منع لازم داشت قتل و موت را و نبوده

بعد از او کسیکه قائم شود مقام او را پس مختل می‌شد نظام
و فاسد می‌شد عالم و هلاک می‌شدند خلق پیش از
نضج و اعتدال و منع می‌شد فیض از نفوس مستعده برای
کمال و اقامهٔ حجة نمی‌شد بر ناقصین هرگاه می‌گفتند
حجة می‌گرفتند باینکه اگر بودیم ما در دنیا و بود برای ما
امامیکه هدایة کند ما را هر اینه بندگی خدا می‌کردیم
و توحید می‌نمودیم او را پس باقی نماند در صورتیکه ظاهر
شود امام ع بسکوت و اهمال قسمی دیگر بجز اینکه کشته
شود یا مختفی شود از انظار ناس و شک نیست که بقتل
آنجناب باطل میشود زمین و اسمانها و مجبات و خفاء
او باقی ماند بنا و باقی میمانند خلایق و مستعد می‌شوند
و نضج و طبخ می‌یابند خلایق تا اینکه بار ور می‌گردند به ثمر
طیبهٔ طاهره یا حنظله مرة فهنا لک یقوم و یعطی کل ذی
حق حقه و یسوق الی کل مخلوق رزقه

این کتاب بی‌شرح باشد بجهة اینکه اشتغال عدیده داشتم مسائل متفرقه را
نیز شرح بسیط کنم و اگرچه مایل بودم بجهة بعض عوائق [illegible]
نتوانستم از عهده بیرون ساورم

شروع در تالیف بتاریخ
ذیحجة الحرام ۱۲۵۵
و فراغ در رجب المرجب ۱۲۵۶
و مقابله و مطابقه در صفر
۱۲۵۷

احمد

١٥٠٩

